

جنگ خلق

چریکهای فدائی خلق ایران
(ارتش رهاییبخش خلقهای ایران)

ارتکان
تئوریک - سیاسی

فروردین ۱۳۶۷

شماره ۸

سال سوم

• راه کارگردر کجا ایستاده است ؟

نقدی بر " تاکتیک جبهه واحد مکرانیک و ضد امپریالیستی "

• " پیام فدائی " و " ارتش آزاد یبخش ملی "

مجاهدین

راه کارگردر کجا ایستاده است ؟

نقدی بر "تاکتیک جبهه واحد مکرانیک و ضد امپریالیستی"

جبهه واحد ضد امپریالیستی یکی از ابزارهای قدرتمند کمونیستها در گردآوری کلیه نیروهای انقلابی، تربیت و تشکل سیاسی توده های تحت ستم، بسط و تعمیق انقلاب و تحقق پیروزی انقلاب دموکراتیک در ایران است. توضیح و تشریح این تاکتیک در شرایطی که الزامات عملی گسترش مبارزه انقلابی بیش از پیش پاسخ عملی به آنرا میبم ساخته و از سوی دیگر اپورتونیستها و رویزونیستها سعی در تحریف این تاکتیک و تهی نمودن آن از مضمون واقعی اش را دارند، اهمیت هر چه بیشتری یافته است. اینکه چرا تاکنون به این مهم پاسخ عملی داده نشده است خود نیاز به بررسی مستقلى دارد، با اینهمه آنچه که روشن است امر تشکیل جبهه واحد ضد امپریالیستی که ریشه در نیازمندیهای عینی گسترش مبارزه انقلابی در ایران دارد، مدتی بعد از شروع مبارزه مسلحانه توسط چریکهای فدائی خلق در مقابل آنها قرار داشته است و در شرایط کنونی نیز همچنان به مثابه وظیفه ای میبم در مقابل کمونیستهای انقلابی قرار دارد.

در شرایط مبارزه طبقاتی در ایران یکی از شرایط دامن زدن بیک مبارزه فعال انقلابی و کشاندن توده های هر چه وسیعتر به مبارزه طبه سلطه امپریالیسم، داشتن سیاست ائتلافی روشن در قبال اقشار و طبقات غیر پرولتری اما ضد امپریالیست است. جلب این نیروها بزر پرچم پرولتاریای انقلابی خنثی نمودن تزلزلات و ناپیگیری اقشار فوقانی خرده بورژوازی، تعمیق و گسترش مبارزه طبقاتی در درون جنبش ضد امپریالیستی خلق به منظور تامین هژمونی پرولتاریا برای این مبارزه بدون بکارگرفتن تاکتیک جبهه واحد ضد امپریالیستی عملاً ناممکن است. با اتخاذ این تاکتیک کمونیستها این امکان را می یابند که در عین متحد نمودن کلیه طبقات و نیروهای انقلابی و توسعه وسیع جنبش ضد —

امپریالیستی، پروسه تعمیق و گسترش مبارزه طبقاتی را در درون آن تسهیل نمایند و امر تشکّل و سازماندهی طبقه کارگر را در حزب سیاسی مستقل خویش میسر گردانند.

با توجه به این جایگاه و اهمیت تاکتیک جبهه واحد ضد امپریالیستی در روند توسعه و گسترش انقلاب دموکراتیک نوین، روشن است که نمیتوان این تاکتیک را به مثابه تاکتیک موقتی و یا شکلی از سازمان و عمل که در شرایطی مفید واقع میگردد، تلقی کنیم بلکه ضروری است که این تاکتیک را از نقطه نظر استراتژیک و به منزله روندی در پروسه انقلاب دموکراتیک مورد توجه قرار دهیم.

واقعیت این است که اهمیت و جایگاه تاکتیک جبهه واحد ضد امپریالیستی در تحقق استراتژی انقلاب دموکراتیک در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم تاکتیک کاملاً شناخته شده‌ای است و مدت‌هاست که توسط انقلابیون کمونیست در اینگونه کشورها بکار گرفته میشود و نتایج مثبت آنهاهم آنقدر روشن و آشکار است که هیچکس قادر به کتمان آن نمیشود. مع‌الوصف در جنبش ایران مشخصاً در میان مدعیان کمونیسم این تاکتیک به بهانه اینکه تاکتیک پوپولیستی است و در تباین با مارکسیسم قرار دارد، مورد تحریف و انکار قرار گرفته است. بی شک تحولات دهه ۴۰ در ایران و همراه با آن گسترش سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک در بسیاری از مناطق کشور خود یکی از زمینه‌های بروز و تقویت این نوع گرایش‌های غیر مارکسیستی در ایران بوده است. ناتوانی در درک ماهیت و محتوای این تحول و طبیحاً نتایج نادرست سیاسی که از ارزیابی غیر واقعی از اثرات این تحول بر روند مبارزه طبقاتی گرفته میشود، باین گونه دیدگاهها و طرز تفکرات حقانیت‌کاذبی می‌بخشد. خصلت ضد امپریالیستی مبارزه نفی شده و سیاست ائتلافی و تاکتیک جبهه واحد ضد امپریالیستی به بهانه مبارزه علیه سرمایه داری تخطئه میشود. سازماندهی مستقل طبقه کارگر و ایجاد حزب کمونیست، در تقابل با سازماندهی وسیع‌توده‌ای قلمداد میگردد.

با اینهمه و طیرغ این، امروزه ما شاهدیم که در صفوف برخی از این مدعیان مشخصاً در درون جریان‌های رویزیونیستی طرفدار شوروی، از اتخاذ چنین تاکتیک‌ی سخن بمیان میرود و در عین حال پلا تفرمهای تاکتیک‌ی نیز که حاوی رئوس اساسی برنامه‌شان در این خصوص میباشد ارائه می‌نمایند. از جمله این جریان‌ها باید از راه کارگر نام برد که بر خلاف ادعایش مبنی بر سردمداری در باصطلاح مبارزه علیه پوپولیسم، امروزه یکی از مدافعین پرقبل و قال تشکیل جبهه شده و ضمن ارائه قطعنامه‌ای در مورد تاکتیک جبهه، کوشیده است چهارچوب برنامه‌ای آنرا هم معین نماید.

آنچه که ما را به برخورد انتقادی با "قطعنامه مربوط به تاکتیک جبهه واحد دموکراتیک و ضد-امپریالیستی" راه کارگر کشانیده است صرفاً افشای تحریف‌ات وی از تاکتیک جبهه نبوده بلکه مهم‌تر از آن و اساساً هدف ما در این بررسی نشان دادن آن دیدگاه‌های است که در زیر نقاب مارکسیسم میکوشد یک خط رویزیونیستی را در ایران پیش ببرد. "قطعنامه ۰۰۰۰۰" راه کارگر خصلت نما

است از این لحاظ که بطور تام و تمام این دیدگاه را در خود منعکس ساخته و فشرده و نتیجه علمی آن سیز میباشد . از همین رو نقد این قطعنامه بخوبی میتواند چهره واقعی راه کارگر را در عمل و در پراتیک سیاسی اش عریان سازد و نشان دهد که این جریان چگونه و در عمل واقعی بر خلاف ادعاهایش ، در موضع بورژوازی قرار میگردد و در عین حال میکوشد با تنظیم " قطعنامه ۰۰۰ " توده ها را نیز بزیر پرچم بورژوازی فراخواند . ما همواره براین حکم مارکسیستی تاکید کرده ایم که نباید افراد و جریانات سیاسی را بر اساس آنچه که خود در باره خویش میگویند قضاوت کرد ، بلکه اساس این قضاوت باید بر آنچه که آنها در پراتیک سیاسی شان بدان دست می یازند استوار باشد . راه کارگر اگرچه سعی میکند خود را بعنوان یگانه جریان مارکسیستی انقلابی جا بزند و اگرچه در تنظیم " قطعنامه ۰۰۰ " کوشیده است به نحوی " استادانه " دنباله رویش را از بورژوازی در زوروق سوسیالیستی بپچاند ، با اینوصاف با اندکی تعمق پیرامون قطعنامه مزبور میتوان باسانی دریافت که راه کارگر علیرغم همه ادعاهایش در عمل در پی تحقق اهدافی است که هیچگونه نزدیکی با اهداف طبقه کارگر و توده های وسیع مردم ندارد .

۱ - " قطعنامه مربوط به تاکتیک جبهه واحد دموکراتیک و

ضدامپریالیستی " راه کارگر چه میخواهد بگوید ؟

آنچه که از " قطعنامه ۰۰۰۰ " پیدا است ، هدف راه کارگر از ارائه چنین طرح تاکتیکی تحقیق برنامه حداقل خویش است . بدین معنا که وی در شرایط کنونی مبارزه طبقاتی طبقه کارگر در ایران و برای بسط و گسترش آن يك تحول بورژوا - دموکراتیکی را متصور است که گشایش آن گویا قرار است مساعدترین شرایط را برای اتحاد و تشکل طبقاتی طبقه کارگر فراهم آورد . لذا راه کارگر برای حصول بدین مقصود سعی کرده است پلاتفرم تاکتیکی تدوین نماید که ناظر بر فعالیت سیاسی اش در اپسن دوره از مبارزه طبقاتی در ایران باشد . از همین رو برای روشن ساختن مضمون این تاکتیک ما باید نخست و قبل از هرچیز بر روی برنامه حداقل راه کارگر مکت کنیم و آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم . راه کارگر بر این باور است که " انقلاب ایران ماهیتا يك انقلاب ضد سرمایه داری است " ، اما او از این حکم خود بلاواسطه يك انقلاب سوسیالیستی را نتیجه نمیگیرد ، بلکه با توجه به توان هژمونیک پرولتاریا و صف آراشی نیروهای طبقاتی برای گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم يك انقلاب خلقی (برنامه انتقالی) را متصور میشود . در عین حال راه کارگر معتقد است که شکلگیری و گسترش چنین روندی ، یعنی برپائی يك انقلاب خلقی و گذار به انقلاب سوسیالیستی ، خود اصولا به پیش شرطها

یارمند است ، پیش شرطهایی که بدون وجود آنها انقلاب ایران روی ظنك نخواهد افتاد . ایس
پشر شرطها از نظر راه کارگر انجام يك تحول بورژوا - دموکراتیک یا يك انقلاب بورژوا - دموکراتیک
بحنوان نقطه آغاز يك انقلاب خلقی در شرایط ایران است . راه کارگر مضمون این تحول را تبدیل
شکل استبدادی و بناپارستی حکومت کنونی بورژواشی به شکل دموکراتیک در نظر میگیرد . روشن است
نه مبنا و اساس سیاست ائتلافی راه کارگر و چهارچوب پلاتفرم تاکتیکی وی در خصوص تشکیل " جبهه
واحد دموکراتیک و ضدامپریالیستی " منبعت از برنامه ای است که هدف آنرا تخییر شکل دولت بورژواشی
از استبداد به دموکراسی اعلام میدارد .

بزم راه کارگر برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تنها مطالباتی میتواند مبنای يك پلاتفرم جبهه ای
قرار بگیرد که فاقد هرگونه عنصر سوسیالیستی باشد . به بیان دیگر پلاتفرم مزبور می بایست تماما در
چهارچوب يك انقلاب بورژوا - دموکراتیک (البته از نوع کهن آن) قرار داشته باشد . راه کارگر
رویگردانیدن از این انقلاب و عدم توجه به آنرا به معنای رها کردن طبقه کارگر و توده های مردم در
چنگال استبداد سیاسی و خرافات قرون وسطائی دانسته و معتقد است که این عدم توجه قطعا به
نتایج ارتجاعی منجر میشود . در عین حال مقید کردن پلاتفرم جبهه به برنامه انتقالی را به معنای
رنجه و لعاب سوسیالیستی زدن به انقلاب بورژوا - دموکراتیک دانسته که نتیجه اش انزوای طبقه کارگر
و ناتوانی آن در بسیج و رهبری جنبش دموکراتیک خواهد بود . باعقاد راه کارگر يك انقلاب خلقی
در شرایط ایران " زمانی باید در دستور کار يك پلاتفرم ائتلافی قرار گیرد که تحمیق انقلاب ، ا و ج
گیری باز هم بیشتر مبارزه طبقاتی در بستر جنبش دموکراتیک و مبارزه عملی بر سر درجاردن یا پیشروی
انقلاب ، شکل گیری بلوک پرولتاریا و تهیدستان را بعنوان بلوک مجری برنامه انتقال به سوسیالیسم
و حول مطالبات انتقالی به مسئله مقدم روز تبدیل کرده باشد " . بنا براین از نظر راه کارگر آنچه که
امروز می بایست بمتابعه حلقه مقدم در مبارزه طبقاتی در دستور کار انقلاب قرار گیرد و بر محور آن بلوک
ائتلافی تشکیل شود و جنبش انقلابی حول آن متشکل گردد ، همانا سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی
و تأمین دموکراسی سیاسی است .

پلاتفرم تاکتیکی پیشنهادی راه کارگر در رابطه با تشکیل " جبهه واحد دموکراتیک و ضدامپریالیستی"
شامل پنج محور است . این محورها عبارتند از : ۱ - خاتمه فوری جنگ ، ۲ - سرنگونی رژیم
جمهوری اسلامی و تأمین دموکراسی سیاسی ، ۳ - استقلال از امپریالیسم ، ۴ - دفاع از سطح
زندگی و معیشت کارگران ، ۵ - اقداماتی به منظور دموکراتیزاسیون اقتصاد . در این مجموعه
همانطوریکه از مضمون " قطعنامه ۰۰۰" پیدا است ، مسئله اساسی و حلقه اصلی پلاتفرم تاکتیکی
راه کارگر را " سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و تأمین دموکراسی سیاسی " تشکیل میدهد و خود
راه کارگر نیز بر این امر تأکید دارد که بدون سرنگونی جمهوری اسلامی و تأمین دموکراسی سیاسی

نه تنها تعمیق و گسترش انقلاب و تلاش عملی برای برپائی يك انقلاب خلقی بلکه حتی اجرای دیگر محورهای برنامه حداقل وی نیز عملاً ناممکن است . از همین رو برای تجزیه و تحلیل پلاتفرم تاکتیکی و برنامه حداقل راه کارگر بررسی همین يك محور کافی است تا مضمون اساسی آن روشن گردد و نشان داده شود که راه کارگر امروزه عملاً و واقعا در کجا ایستاده است .

در اینجا لازم به تذکر است که ما در این مقاله قصد برخورد به کل دیدگاهها و برنامه راه کارگر را نداریم . اگر چه راه کارگر مدعی است که " تاکتیک جبهه واحد دموکراتیک و ضد امپریالیستی " او در خدمت تحقق برنامه حداقل اش میباشد و باز اگر چه بیان میکند که تحقق قطعی این برنامه مشروط به حرکت در جهت برنامه انتقالی اش است ، با اینهمه از آنجائی که راه کارگر برنامه حداقل خویش را اولین حلقه از زنجیره حلقاتی مینامد که روند مبارزه طبقاتی پرولتاریا تا حصول به دیکتاتوری باید طی کند ، از این نظر ما آنرا بعنوان يك موضوع مجزا از کل برنامه او مورد بررسی قرار میدهم . تدوین کنندگان برنامه راه کارگر اگر چه بزم خویش تلاش کرده اند تا با توجه به مجموعه ارزیابی شان از اوضاع ملی و بین المللی ، روند مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را در ایران تا حصول به دیکتاتوری پرولتاریا ترسیم نمایند ، اما آنچه که در این برنامه نویسی حائز اهمیت است اولین حلقه ای است که راه کارگر میخواهد با اتکا " بآن زنجیره مبارزه طبقاتی پرولتاریا را بگشاید . او از نقطه ای شروع میکند که اصولاً کل این روند را بر اساس آنچه که خود ادا میکند زیر سؤال میبرد . بنابراین بررسی همین حلقه اولیه خود بخوبی میتواند ماهیت کل برنامه راه کارگر را روشن سازد .

ما در بررسی خود نشان خواهیم داد حلقه ای که راه کارگر قصد گشودن آنرا دارد صرف نظر از غیر عملی بودن آن ، اصولاً هیچ ربطی به گسترش مبارزه طبقاتی طبقه کارگر ندارد . چسبیدن به این حلقه و طرح آن بعنوان شرط ضروری گشایش انقلاب قبل از آنکه ناشی از خطای شعریک باشد ، بیشتر بیانگر تمایلات عملی است . ما نشان خواهیم داد که پلاتفرم تاکتیکی جبهه راه کارگر يك پلاتفرم ضد انقلابی است . باین دلیل که : ۱ - راه کارگر حلقه اصلی مبارزه انقلابی را که در شرایط کنونی قطع سلطه امپریالیسم و سرنگونی رژیم مزدور جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیت خلق تحت رهبری طبقه کارگر است ، بکنار مینهد و در عوض بجای آن تغییر شکل حکومت بورژوا - امپریالیستی را از استبدادی به دموکراسی پارلمانی قرار میدهد . ۲ - راه کارگر با این عمل خود پنحو اجتناب ناپذیری میسر میان انقلاب و ضد انقلاب را فرو میریزد و بدین وسیله بخشی از بورژوازی وابسته مخالف رژیم جمهوری اسلامی را بعنوان " دموکراتهای بورژوا " در صف نیروهای انقلاب جا میزند . ۳ - بلوک ائتلافی راه کارگر در صورتی که بر اساس پلاتفرم تاکتیکی وی بوجود آید ، قطعاً با هرگونه فعالیتی که قصد برپائی يك انقلاب خلقی را داشته باشد و در راه ایجاد يك بلوک انقلابی از کارگران ، دهقانان و خرده بورژوازی شهری تحت رهبری طبقه کارگر تلاش عملی نماید ، از در ستیز درمی آید و با آن به مخالفت میپردازد .

بلوک ائتلافی راه کارگر خواه ناخواه همه کوشش خود را بکار خواهد بست تا از مبارزه مستقل توده های مردم طیه سیستم نوستعمراتی امریالیستی جلوگیری بعمل آورد و این مبارزات را در درون مبارزه جناحهای پرورازی وابسته محدود و محصور نماید .

۲ - سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و اهمیت آن در مبارزه طبقاتی پرولتاریا

راه کارگر در همان آغاز قطعنامه خویش پیرامون موقعیت رژیم جمهوری اسلامی و جایگاه آن در پیرویه گسترش مبارزه طبقاتی در ایران مینویسد :

" نظر به اینکه :

۱ - رژیم جمهوری اسلامی با سرکوب کلیه دستاورد های انقلاب بهمن ، اعمال شدید ترین دیکتاتوری و اختناق مذهبی - پلیسی و تداوم جنگ ارتجاعی با عراق هرگونه آزاد بهای سیاسی را برای اکثریت اهالی الغاء نموده ، موجبات فقر و فاقه بیگاری وسیع و تنزل عمومی سطح زندگی کلیه توده های کارگر و زحمتکش را فراهم آورده و شدید ترین اشکال بهره کشی سرمایه دارانه را با عقب مانده ترین شیوههای قرون وسطائی ستمگری مذهبی و سیاسی درهم آمیخته است ، مانع اصلی تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریا و پیشرفت کل جامعه میباشد ."

در اینکه رژیم جمهوری اسلامی مانع اصلی تکامل و گسترش مبارزه طبقاتی در ایران است جای هیچگونه تردیدی نیست ، اما اعتراف باین موضوع هنوز مضمون سیاسی - طبقاتی نقد رژیم جمهوری اسلامی بظا به مانع اصلی تکامل و گسترش مبارزه طبقاتی را روشن نمی سازد . بدیهی است هر نیروی اجتماعی که اینک در اهرزیسیون رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد ، برحسب منافع معین طبقاتی خود از زاویه مشخصی خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی است و طبعا بر اساس همین منافع طبقاتی و نقطه عزیمتی که در سرنگونی این رژیم دارد ، آلت رناتو اثباتی خویش را در مقابل آن قرار میدهند . در مورد راه کارگر نیز باید نخست دید که وی با چه نقطه عزیمتی سرنگونی جمهوری اسلامی را مطرح می نماید و از چه زاویه معینی این رژیم را مانع اصلی تکامل و گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا و پیشرفت کل جامعه میداند . تنها در این صورت است که معنای طبقاتی سیاست ائتلافی و طرح پلانغرم تاکتیکی راه کارگر روشن میگردد .

راه کارگر در قسمت توضیحاتش پیرامون " قطعنامه ۰۰۰ " رژیم جمهوری اسلامی را " غیرم تصام

اختلافات و نمایان آن با استبداد شاهنشاهی ، در ماهیت خود يك رژيم بورژوازی " اریزایی مینماید .
 پس طبیعی است که ما از اینجا میتوانیم این نتیجه را بگیریم که راه کارگر رژیم جمهوری اسلامی را بدلیل
 ماهیت بورژوازی آن و از این نظر که حافظ و مدافع نظام موجود است ، مانع اصلی تکامل و گسترش
 مبارزه طبقاتی در ایران قلمداد میکند . اما نه ! این نتیجه گیری کاملاً خطا است . در حقیقت
 مخالفت راه کارگر با رژیم جمهوری اسلامی و نقطه عزیمت وی در سرنگونی این رژیم نه بدلیل ماهیت
 وجودش ، بلکه دقیقاً بخاطر شکل استبدادی و خصالت " بناپارتیستی " آن است .

" توجه به ماهیت بورژوازی دولت کنونی ، در عین توجه به شکل استبدادی و خصالت
 بناپارتیستی آن ، در درک سیر تکامل مبارزه پرولتاریا و روند گسترش انقلاب ایران
 اهمیت اساسی دارد . پرولتاریای ایران در عین حال که دموکراسی بورژوازی را بر
 استبداد بورژوازی قطعاً ترجیح میدهد و در مبارزه علیه استبداد موجود ، با اقبال
 دموکرات دست به اتحاد میزند ، "

هما نظر بریکه پیدا است راه کارگر جمهوری اسلامی را از این نظر که حافظ و مدافع يك ساختار
 اقتصادی - اجتماعی است و در مبارزه طبقاتی ، از طبقات استثمارگر پشتیبانی میکند و طبقات
 استثمارشونده را مورد سرکوب قرار میدهد ، مانع اصلی تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریا نمیداند بلکه
 صرفاً شکل استبدادی این رژیم را مد نظر دارد . بدین ترتیب راه کارگر با این اریزایی از موقعیت
 رژیم جمهوری اسلامی در سیر تکامل انقلاب در ایران ، جبراً با این نتیجه میرسد که برای شروع انقلاب
 نخست و مقدم بر هر چیز باید شکل دموکراتیک حاکمیت بورژوازی جایگزین شکل استبدادی آن گردد
 و مبارزه برای سرنگونی رژیم " ولایت فقیه " و تأمین دموکراسی سیاسی باید محور اصلی جنبش انقلابی
 گردد . چرا که بدون برداشتن این مانع تمرکز جنبش انقلابی بر محورهای دیگر عملاً و قطعاً ناممکن
 است .

حال که نقطه عزیمت راه کارگر در سرنگونی جمهوری اسلامی روشن گردیده است و معلوم شده است
 که راه کارگر از چه زاویه معینی این رژیم را مانع اصلی بسط و تکامل مبارزه طبقاتی در ایران می داند ،
 بهتر است بدلائل راه کارگر در این مورد توجه کنیم و ببینیم او بر اساس کدام اریزایی تئوریک و شواهد
 عینی روند گسترش انقلاب را با تغییر شکل حاکمیت بورژوا - امپریالیستی از استبداد به دموکراسی
 پارلمانی گره میزند .

در این مورد واقعیت این است که راه کارگر نتوانسته است هیچگونه توضیح مشخص و حقیقتاً
 هیچگونه استدلال روشنی که دال بر درستی نظراتش باشد ارائه کند . او صرفاً کوشید^۱ است با ذکر
 برخی کلیات و طرح پیکرشته مسائل انتزاعی و یادآوری پاره ای از تجربیات انقلابی پیشین ، از توضیح
 این مهمترین موضوع گره ای در طرح پلانفرم تاکتیکی اش طفره رفته و آنرا مسکوت گذارد . راه کارگر

در توضیحاتش پیرامون "قطعنامه ۰۰۰" در قسمتی که به "نقش پیکار دموکراتیک در انقلاب ایران" میپردازد، مطرح میکنند که:

"پرولتاریا برای آنکه بتواند بمثابه طبقه پیناهنگ خلق متحد و متشکل شود و بسا تصرف قدرت دولتی به بهره‌نشی و فلاکت موجود پایان دهد، در گام اول ناگزیر است برای آزاد یهای سیاسی بجنگد. گرچه پرولتاریا بیش از همه از فقیدان آزاد یهای سیاسی صدمه می بیند، اما تنها طبقه‌ای نیست که طیه استبداد موجود می جنگد. اکثریت قاطع جمعیت مخالف استبداد سیاسی موجود هستند و از تسلط آن رنج میبرند و حتی بخشهایی از بورژوازی نیز مخالف شکل استبدادی دولت بورژوازی هستند و از برقراری دموکراسی بورژوازی جانبداری می کنند. و البته در این امر جای شگفتی نیست. زیرا حاکمیت سیاسی بورژوازی ضرورتا بسه معنای شکل استبدادی این حاکمیت نیست بلکه برعکس، شکل تکامل یافته حاکمیت بورژوازی معمولا شکل دموکراتیک آن است."

هرسره با الفبای مارکسیسم آشنائی داشته باشد بخوبی میتواند دریابد دلائلی که راه دارگر بر میسازد هیچچندام توضیح دهنده این واقعیت نیست که چرا در شرایط کنونی شکل استبدادی حکومت بورژوازی آن عامل اصلی در بسط و گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا است. مواردی که راه کارگر بر آنها انگشت میگذارد، مثل نیار طبقه دارگر به دموکراسی و اهمیت آن در پیشبرد مبارزه طبقاتی پرولتاریا، مخالفت بخشی از بورژوازی ایران با شکل استبدادی حاکمیت بورژوازی و یا اینکه "حاکمیت سیاسی بورژوازی ضرورتا به معنای شکل استبدادی این حاکمیت نیست، بلکه برعکس شکل تکامل یافته حاکمیت بورژوازی معمولا شکل دموکراتیک آن است" و خلاصه هیچیک از این تئوری‌ها نمیتواند اثبات کند که چرا پروسه گسترش انقلاب در ایران لزوما با تبدیلی استبداد به دموکراسی پارلمانی مربوط است و چرا باید پیکار در راه دموکراسی پارلمانی نقطه شروع مبارزه برای جمهوری دموکراتیک خلق باشد.

البته باید توجه داشت که برنامه حداقل راه دارگر برنامه‌ای نیست که صرفا در برگزیده یکرشته اصلاحات دموکراتیکی باشد که بتواند از طریق یکرشته اقدامات سلامت‌آمیز علی‌شود، بلکه راه کارگر تحقق برنامه حداقل خویش را در چهارچوب یک انقلاب بورژوازی - دموکراتیک امکان پذیر میداند و این تعبیر در شکل حاکمیت بورژوازی را با انقلاب بورژوازی - دموکراتیک در روسیه و برنامه حداقل بلشویکها برای این انقلاب همطراز قرار میدهد. برنامه حداقل راه کارگر باصطلاح ناظر بر یک انقلاب بورژوازی - دموکراتیک در ایران است که ضمون اساسی و حلقه اصلی آنرا تغییر شکل حکومت بورژوازی از استبدادی به دموکراسی پارلمانی تشکیل میدهد.

همانگونه که گفتیم برای تبیین يك چنین انقلابی کلی بافیهای راه کارگر و توصیف و تصحیح او از دموکراسی بورژوازی و این امر که بخشهایی از بورژوازی مخالف شکل استبدادی دولت بورژوازی هستند و اینکه معمولا شکل تکامل یافته حکومت بورژوازی شکل دموکراتیک است، نمیتواند دلائل قابل استنادی باشد. راه کارگر برای آنکه نشان دهد که جامعه ایران آستان يك انقلاب بورژوا - دموکراتیک است و مضمون اساسی آنهم تغییر شکل حکومت بورژوازی است و اینکه گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا و تکامل جامعه دقیقاً با این انقلاب و با این مضمون سیاسی گره خورده است، ضروری است که در درجه نخست با بررسی شرایط عینی مبارزه طبقاتی و صف آرائی نیروهای طبقاتی بطور روشن نشان دهد که در شرایط کنونی گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا تنها با حل این تضاد و در درون و بستر يك چنین انقلاب دموکراتیکی امکانپذیر است. تنها و تنها با چنین ارزیابی از وضعیت مبارزه طبقاتی است که راه کارگر میتواند این ادعای خویش را اثبات نماید که حلقه اصلی مبارزه انقلابی در ایران و یسار عبارت دیگر اولین انقلابی که در این مقطع باید در دستور کار قرار گیرد، يك انقلاب بورژوا - دموکراتیک با مضمون پایان بخشیدن به تصفیه حسابهای درونی بورژوازی، فیصله دادن به مبارزات آنها بشکل کنونی اش و بالاخره ایجاد آنچنان شرایطی است که کل بورژوازی را در حکومت قرار دهد می باشد.

نکته جالب اینجاست که راه کارگر میکوشد با الگو قرار دادن برخورد لنین و برنامه حداقل سوسیال دموکراسی روسیه در ۱۹۰۸، درستی نظرات خود را اثبات نماید. اما او گویا از یاد میبرد که لنین با ارزیابی دقیق و روشن از شرایط عینی مبارزه طبقات و صف آرائی نیروهای طبقاتی بود که بیان داشت وظایف انقلاب دموکراتیک روسیه بر دو محور اساسی یعنی یکی مسئله تأمین جمهوری و دیگری حل مسئله ارضی دور میزند. بر مبنای این وضعیت مشخص تاریخی بود که لنین بسط و گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا را در جریان تکامل همین مبارزات و در چهارچوب دموکراتیزم بورژوازی امکانپذیر میدانست.

حتی اگر به تجربیات حاصل از انقلابات بورژوا - دموکراتیک در فرانسه و حکومتهایی که در جریان این تحولات و بعد از آن بر سر کار آمدند (که الگوی راه کارگر در تبیین حاکمیت کنونی امپریالیستی در ایران است) توجه کنیم، در آنجا هم بدون توجه به محتوای تحولات اجتماعی و مبارزه طبقاتی تغییر شکل حکومتها قابل توضیح نمی باشد. برای مثال رژیم ناپلئون بناپارت يك دولت بورژوازی و آنهم از نوع بناپارتمنی اش بود. حکومت مزبور تحت اوضاع و احوال معینی از وضعیت مبارزه طبقاتی چه در درون کشور فرانسه و چه در سطح اروپا جای خود را مجدداً به حکومت بورژوازی داد. آیا در اینجا با اتکا به شکل حکومت بورژوازی میتوان علت درونی این تحول را توضیح داد، یا آنکه برعکس تنها با مراجعه به اوضاع عینی مبارزه طبقاتی و صف آرائی نیروهای طبقاتی آنهم چه در درون

فراسه و چه در سطح کشورهای اروپائی است که محتوای این تغییر دولت روشن میشود؟ و یا مثلاً رژیم لونی بناپارت را در نظر بگیریم. این دولت هم ایضاً دولتی بورژوائی و از نوع بناپارتيستی آن بود. این دولت توسط کمونارد های پاریس سرنگون شد. در این مورد هم تبیین این پدیده نسه از رود شکل جنوب بورژوائی بلده از مبارزه طبقاتی و در ارتباط تنگاتنگ با جنگ فرانسه و پروس امکان پذیر است.

بنا بر این روشن است که اشغال حکومت بورژوائی بخودی خود ضرورت يك تحول سیاسی را توضیح میدهد، چرا که خود این تحول اساساً معلول يك شرایط معین اقتصادی و اوضاع و احوال مبارزه طبقاتی است و همواره توسط همین شرایط تعیین و تبیین میگردد. در واقع آنچه که در این بحث مشخص ما ضرورت درونی است و خود را بصورت يك ضرورت بیرونی (تصادف یا امکان) بروز می دهد همانا کیفیت مبارزه طبقاتی است.

الئون این سؤال مطرح است که چرا راه کارگر غیرم اینده انقلاب ایران را ما هیئت ضد سرمایه داری میدانستیم به پای سازماندهی عملی آن نیرو و برای اجرای عملی آن يك حلقه دیگر در رونند مبارزه طبقاتی متصور است، حلقه ای که وجه مشخصه آن تغییر شکل حاکمیت بورژوائی از استبداد به دموکراسی پارلمانی است؟ بنظر ما بند ۲ "قطعنامه ۲۰۰۰" تا حدودی پرده از روی این راز بر میدارد. اما قبل از پرداختن باین موضوع لازم است برخی از دلایل ادعائی راه کارگر را مورد توجه قرار دهیم تا پیش از پیش جنبه های مختلف پلاتفرم تاکتیکی اش روشن گردد.

راه کارگر در توضیح ضرورت برنامه حداقل خویش بر دو محور اصلی انگشت میکند. یکم اینکه طبقه کارگر برای متشکل شدن به دموکراسی نیازمند است. در مورد این دلیل راه کارگر از آنجائیکه تمرکز اصلی استدلال وی و خصوصاً نقطه عزیمت وی در طرح پلاتفرم تاکتیکی اش می باشد، مابطور مجزا و مستقل بحث میکنیم. دوم اینکه "پرولتاریا تنها طبقه ای نیست که بر علیه استبداد موجود می جنگد، بلکه اکثریت قاطع جمعیت مخالف شکل استبدادی موجود هستند و از تسلط آن رنج میبرند و حتی بخشهایی از بورژوائی نیز مخالف شکل استبدادی دولت بورژوائی هستند و از برقراری دموکراسی بورژوائی جانبداری میکنند." در مورد این ادعای راه کارگر باید گفت هر طبقه اجتماعی در مبارزه طبقاتی جاری در ایران از نقطه نظر معینی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی مبارزه میکند. اما آنچه مسلم است طبقه کارگر برای تغییر شکل حاکمیت امپریالیستی از استبداد به دموکراسی پارلمانی مبارزه میکنند. مبارزه طبقه کارگر علیه رژیم مبارزه برای سرنگونی سلطه امپریالیسم و تأمین حاکمیت توده های انقلابی است که راه را برای گذار بی وقفه به انقلاب سوسیالیستی فراهم میسازد. و اما در مورد اکثریت قاطع جمعیت "که آنها هم معلوم نیست دارای چه ترکیب طبقاتی است، بهر حال تا آنجائیکه این اکثریت قاطع جمعیت شامل دهقانان و خرده بورژوائی شهری می شود، این اقشار اجتماعی

نیز تا آنجائیکه بر طیف سلطه امپریالیستی و سیستم نوستعمراتی آن می‌جنگند و حاضرند پارچینس انقلابی را بردوش کشند، با پرولتاریا وحدت اراده دارند. تمام شواهد عینی گویای این حقیقت است که این افشار اجتماعی بهیچ روخاستار تبدیل شکل استبدادی حکومت بورژوازی به شکل پارلمانی آن نیستند. آنها خواهان سرنگونی حکومت وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیت خویش اند. و اما میباید آن بخشهایی از بورژوازی که بزعم راه کارگر مخالف شکل استبدادی حکومت بورژوازی بوده و خواستار تغییر شکل دولت به دموکراسی پارلمانی اند. در این مورد نتوانستیم کشف کنیم که در شرایط کنونی از روند مبارزه طبقاتی در ایران کدام بخش از بورژوازی و احزاب وابسته به آنها دموکرات و خواهان نفی اشکال استبدادی حکومت بوده و از دموکراسی پارلمانی پشتیبانی میکنند. شاید بهتر بود راه کارگر حداقل یکی از این احزاب را به ما معرفی میکرد. جالب اینجاست که راه کارگر خود مینویسد: "اما بورژوازی همسایه به یک طبقه، تقریباً هیچوقت نتوانسته است بطور مستقیم و بی واسطه کنترل قدرت دولتی را در دست گیرد". حال باید پرسید که اگر راه کارگر قبول میکند که تجربیات عملی نشان میدهد همواره حاکمیت سیاسی در ایران شکل استبدادی و یا بزعم راه کارگر از نوع "بناپارتمینی"، "بیسمارکی"، "مطلقه" و... داشته است، پس دیگر از روی چه واقعیت عینی و برپایه کدام شواهد و فعالیت کدام دسته از احزاب بورژوازی وابسته و هم چنین برپایه کدام تحلیل تئوریک ادعا میکند که بخشی از بورژوازی مخالف شکل استبدادی حکومت است و از پارلماناریسم و دموکراسی بورژوازی پشتیبانی میکند.

واقعیت این است که راه کارگر پاسخی برای این سئوالات ندارد. او فقط همین را آموخته است که بگوید "حاکمیت سیاسی بورژوازی ضرورتاً به معنای شکل استبدادی این حاکمیت نیست، بلکه برعکس شکل تکامل یافته حاکمیت بورژوازی معمولاً شکل دموکراتیک آن است". آری! راه کارگر با ردیف کردن کلماتی همچون "ضرورتاً" و "معمولاً" گریبان خود را از بررسی مشخص و تجزیه و تحلیل مناسبات عینی طبقات در شرایط کنونی ایران رها میسازد و تصور میکند که با این کلی گوییهای بی محتوا میتواند خوانندگان خویش را خواب کند.

اگر راه کارگر در ادبیات مارکسیستی خواننده است که شکل حکومت بورژوازی ضرورتاً استبدادی نیست بلکه معمولاً دموکراتیک است، این گفته‌ها در دوره‌های طرح میشد که جامعه ناظر و شاهد بسط و گسترش جنبشهای بورژوازی - دموکراتیک بود. بورژوازی طبقه انقلابی بود و بر طیف فئودالیسم مبارزه میکرد. سرمایه داری در مرحله رقابت آزاد قرار داشت و شعار جامعه بورژوازی آزادی، برابری و برادری بود. در چنین دوره‌ای از تکامل اجتماعی بود که حکومتهای بورژوازی معمولاً با توجه به تناسب قوای طبقاتی شکل دموکراتیک بخود میگرفت. اما در جریان تکامل روز افزون سرمایه داری، بسط و تعمیق مبارزه طبقاتی و رشد وسیع جنبش طبقه کارگر و خلاصه با پیدایش سرمایه داری انحصاری

و شکلگیری سیستم مستعمرات و نیمه مستعمرات امپریالیستی و بطور کلی پیدایش امپریالیسم و سیاست سرمایه مالی، دیگر شکل حکومتهای بورژوازی معمولاً نه دموکراتیک بلکه استبدادی و فاشیستی است. اگر امروز نظری بر دنیای سرمایه داری جهانی بیندازیم، در همه جا استبداد افسار گسیخته امپریالیستی، کشتار و رارتاب را بوضوح می بینیم. در اکثریت قریب به اتفاق کشورها سرنیزه حکومت میکند و تنها در پاره ای از کشورها و آنهم بطور عمده کشورهای سرمایه داری امپریالیستی است که با اصطلاح دموکراسی های پارلمانی را مشاهده میکنیم. این با اصطلاح دموکراسی ها هم با هزاران بند و بست و کلک، و به پشتوانه آریستوکراسی کارگری و احزاب ریز و درشت اپورتونیست و روزیونیست در این کشورها و آنهم به قیمت استثمار و چپاول صدها طلیون نفر از خلقهای کشورهای تحت سلطه و به قیمت سرکوب و کشتار وسیع مردم آنها، توانسته است تا کنون خود را سرپا نگاه دارد.

تجربه چند سال اخیر نشان میدهد که در شرایط کنونی مبارزه طبقاتی در ایران، مبارزه میان بخشهای مختلف بورژوازی وابسته چیزی بجز بازتاب و ادامه مبارزه میان جناحهای مختلف سرمایه مالی امپریالیستی نیست. مضمون واقعی اینهمه جنگ و جدالها و خط و نشان کشیدنیهای بخشی یا بخشهایی از بورژوازی با حکومت فعلی، مخالفت آنها با شکل استبدادی این حکومت نیست بلکه برعکس همه آنها در برپا نگاه داشتن حکومتهای پلیسی - میلیتاریستی کاملاً با هم متفق القولند. همه آنها بخوبی واقفند که تنها با زور سرنیزه است که میتوانند حاکمیت خویش را حفظ نمایند و با زور سرنیزه است که سلطه اقتصادی شان پایدار میماند و طبعاً با تکیه بر همین زور سرنیزه است که قادر به تسدوم استثمار وحشیانه خویشاند. مضمون مبارزه میان بخشهای مختلف بورژوازی وابسته بدست آوردن سهم بیشتر از استثمار توده ها از طریق کسب موقعیت برتر بر دستگاه دولتی است.

تجربه تمام تاریخ محاصر ایران نشان میدهد که مبارزه میان فراکسیونهای گوناگون بورژوازی وابسته همواره چنین خصلتی داشته و برخلاف تصورات و احکام کلیشه ای راه کارگر شکل حاکمیت بورژوازی امپریالیستی در ایران اساساً استبدادی است و نه دموکراتیک. و اگر هم در دوره های کوتاهی و تحت شرایط معینی از روند مبارزه طبقاتی این رژیمها ظاهر دموکراتیک بخود میگیرند، این را نباید و نمیتوان با تکامل آنها از شکل استبدادی به شکل دموکراتیک قیاس نمود. تغییراتی که در شیوه های اداره امور و اشکال سرکوب بوجود میآید، بطور عمده از برهم خوردن موازنه قوا در مبارزه طبقاتی ناشی میشود. ما در اینجا از ظاهر دموکراتیک سخن میگوئیم چرا که با اعتقاد ما در شرایط ایران و در تحت حاکمیت امپریالیستی، حکومتهای استبدادی بورژوازی مطلقاً به حکومتهای دموکراتیک و پارلمانی تکامل نمی یابند. این بدین معنا است که تحت حاکمیت امپریالیستی و سلطه سرمایه مالی در ایران، ما شاهد این نخواهیم بود که در جریان مبارزه طبقاتی و گسترش آن موسسات دولتی دموکراتیکی از نوع پارلمانهای بورژوازی بوجود آید که مبارزه طبقات در درون و بر بستر آن تکامل یابد

در اینجا باید توجه داشت آنچه که به ظاهر دموکراتیک بنظر می‌رسد، «ارج و مرج ناشی از تشدید تضادها است که خود را بر اشکال حکومت بورژوازی تحمیل مینماید و وضعیتی پدیدار میشود کسسه کارکردهای متعارف ارگانهای دولتی مختل شده و یا تا حدودی هم غیر موثر میگردد». در چنین وضعیتی اگرچه ارگانهای دولتی که تاسیس میشوند نسبت به قبل تا حدی از لحاظ شکل متفاوتند، اما محتوای عملکرد آنها همچنان استبدادی است و باز هم توده های مردم از حداقل حقوق سیاسی محرومند.

روند مبارزه طبقاتی در ایران چه قبل و چه بعد از قیام ۵۷ آشکارا صحت گفته های ما را تأیید میکند. برخلاف نظر بسیاری و از آن جمله راه کارگر که تصور میکنند بعد از قیام دموکراسی حاکم گردید باید گفت که چنین برداشتی اساساً از بیخ و بن نادرست است. واقعیت این است که پراثر گسترش وسیع مبارزات توده ای که سرانجام شکل یک قیام مسلحانه توده ای بخود گرفت - مبارزاتی کسسه دردل خود عناصری از یک حاکمیت انقلابی را میپروانید - و بدنیال برکناری رژیم شاه، ما شاهد شکل گیری و پیدایش ارگانهای دولتی دموکراتیک نبودیم. بعبارت دیگر رژیم سیاسی بورژوازی دموکراتیک نشد و مبارزات واقعی طبقات مستعده و استثمارشده بر علیه استثمارگران همچنان در خیابانها، کارخانه ها و روستاها به حادترین شکل خود ادامه یافت. حاکمیت جدید که اینبار بشکل رژیم جمهوری اسلامی تجلی یافت مطلقاً بیانگر دموکراتیزه شدن رویینای سیاسی بورژوازی نبود. حکومت مزبور در عین بازسازی و تحکیم خود در اشکال نوین که با تناسب قوا میان گروهبندیهای درونی امپریالیسم و سطح کیفی جنبش انقلابی تناسب داشت، گام بگام ضمن تصفیه حسابهای درونی خویش دستاوردهای قیام توده ها را باز ستانید و استبداد بمراتب سنگینتری را بر جامعه حاکم گردانید.

بدین ترتیب ملاحظه میکنیم چه بلحاظ تئوریک و چه بلحاظ تجربه عملی، رژیمهای بورژوازی در کشوری مثل ایران بهیچ وجه به سمت پارلمانتاریسم تکامل نمی یابند. برعکس در اثر پایگاه محدود و بیش از پیش محدود شوند. امپریالیسم از یکسو پایگاه وسیع توده ای انقلاب از سوی دیگر حکومتیهای وابسته به امپریالیسم در ایران مجبورند خود را با تمام قوا صلح سازند و بر سرکوب و کشتار وسیع توده ها و انقلابیون اتکا کنند و هرگونه حرکت اعتراضی را در نطفه خفه نمایند.

در واقع راه کارگر از بررسی مشخص وضعیت طبقات و مبارزه درون فراکسیونهای بورژوازی در ایران نیست که به این نتیجه میرسد که روند مبارزه طبقاتی در ایران اصلاحات دموکراتیک بورژوازی را بنحیثی حلقه مقدم در دستور کار قرار داده است، بلکه او فقط یاد گرفته است که درسهای خوب نخوانده خود را تکرار کند. او اگرچه معترف است که "در کشور ما از دموکراسی و آزادیهای سیاسی خبری نیست و استبداد و بی حقی عمومی بزرگترین مانع اتحاد و تشکل و تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریاست"، اما لازم ندیده است از خود بپرسد که چرا چنین شرایط سیاسی حاکم است. او بجای اینکه این مسئله

را روشن کند که پایه اقتصادی - طبقاتی رژیمهای بورژوازی در ایران چیست و چرا این رژیمها بسر سرکوب بیرحمانه توده ها متکی هستند ، خود را باین مشغول میسازد که بگوید " شکل تکامل یافته حاکمیت بورژوازی معمولاً شکل دموکراتیک آنست ". در واقع راه کارگر میکوشد وضعیت جامعه ایران را در مبارزه طبقاتی آنرا طوری تصویر نماید که گویا جامعه ما دوران تحولات بورژوا - دموکراتیک کهن را از سر میگذراند . که گویا هنوز تضادهای طبقاتی باندازه کافی نضج نیافته اند و لحظه قطعی مبارزه برای سرنگونی حاکمیت امپریالیستی فرا نرسیده است ، که گویا هنوز مبارزه میان بخشهای مختلف بورژوازی است که صحنه اصلی مبارزه انقلابی در ایران را تشکیل میدهد و تضادهای درونی آنها است که نقش تعیین کننده در صفا آرائی سیاسی در جامعه بازی میکند ، که گویا بسط و گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا به حل تضادهای درونی بورژوازی گره خورده است و بنابراین برای آغاز یک انقلاب خلقی نخست لازم است که مبارزه درونی بورژوازی وابسته به نتایج معینی دست یابد و تناسب قوای طبقاتی بلحاظ معینی تغییر یابد . مناسبات عینی ای که راه کارگر از روند مبارزه طبقاتی و توازن قوای طبقاتی به خوانندگان خود الخافه میکند حاکی از این است که در ایران ما نه تحت حاکمیت امپریالیسم ، بلکه در دوران شکوفائی سرمایه داری صنعتی و رقابت آزاد سرمایه بسر میبریم . اما آیا راه کارگر نمیداند که شرایط مبارزه طبقاتی در ایران را نمیشود با شرایط مبارزه طبقاتی در فرانسه اوائل و اواسط قرن نوزدهم و روسیه در اوایل قرن بیستم مقایسه نمود ؟ آیا راه کارگر نمی تواند درک کند که در کشور تحت سلطه امپریالیسم مثل ایران آنهم در عالی ترین مراحل تحت سلطه اش یعنی شکل نوستمراتی آن ، سخن گفتن از دموکراسی پارلمانی بورژوازی بیک شوخی می ماند تا یک بحث جدی سیاسی ؟ آیا واقعیات سخت و خشونت بار مبارزه در ایران هنوز ایمن حقیقت را برای راه کارگر آشکار نساخته است که خواست واقعی توده های انقلابی و در رأس آنها طبقه کارگر در شرایط کنونی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و انهدام سیستم نوستمراتی امپریالیستی است ؟ به اعتقاد ما این واقعیات امروزه آنچنان در صحنه مبارزه طبقاتی آشکار است که باید کور بود و کمسر که آنها را ندید و نشنید .

بهر حال این تلاش راه کارگر مبنی بر تحریف مضمون مبارزه میان فراکسیون های بورژوازی وابسته و وارونه جلوه دادن آن به شکلی که گویا تکامل این مبارزه به دموکراسی پارلمانی منتهی میشود و هم چنین مشروط نمودن گسترش مبارزات انقلابی خلقهای تحت ستم ایران علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده اش به نتایج این مبارزه ، عملاً راه کارگر را در راهی قرار میدهد که نتایج خیانت بار آن از پیش معلوم است . (۱)

اکنون باید دید که چگونه این عقب نشینی استراتژیک قابل توضیح است و چرا راه کارگر اینهمه تلاش دارد روند تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریا را بدین گونه ترسیم نماید ؟ به اعتقاد ما بنداً قطعنامه

تا حدودی میتوانند به روشن شدن این موضوع کمک کند .

۲ - پرولتاریا و دموکراسی سیاسی

در بند ۲ قطعنامه راه کارگر می خوانیم:

" ۲ - پرولتاریا در مبارزه برای سوسیالیسم به دموکراسی سیاسی نیازمند است تا آگاهی خود را ارتقا دهد ، در مقیاسی وسیع و توده ای علیه طبقه بورژوا متشکل شود و مبارزه طبقاتی خود را با بورژوازی هرچه گسترده تر ، عمیق تر ، شدیدتر و با وضوح هرچه بیشتری ادامه دهد ."

راه کارگر اگرچه در این گفته ها بر واقعیاتی انگشت می گذارد ، اما بدین وسیله کنه برخورد پرولتاریا به دموکراسی را روشن باقی می گذارد . در اینکه مبارزه سوسیالیستی و مبارزه دموکراتیک طبقه کارگر بمثابة صورت دوگانه مبارزه طبقاتی با یکدیگر رابطه تنگاتنگ داشته و از یکدیگر جدا نشدنی نیست و باز در اینکه طبقه کارگر در مبارزه سوسیالیستی به دموکراسی سیاسی نیازمند است ، اینهم از بدیهیات است . اما مسئله همواره بدین شکل مطرح است که در هر شرایط تاریخی مشخصه رابطه متقابل این دو جنبه از مبارزه طبقاتی پرولتاریا چگونه است و چگونه می توان دامنه دموکراتیسم را از نقطه نظر تعمیق و گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا گسترش داد . واقعیت این است که راه کارگر در این مورد هم چیزی برای گفتن ندارد و صرفا با تکرار برخی ایده های مجرد در خصوص برخورد لنین به انقلاب بورژوا - دموکراتیک روسیه از توضیح مشخص این مسئله طفره میرود . برای مثال اگر از راه کارگر بپرسیم که در شرایط مشخص ایران چرا پرولتاریا در مبارزه برای سوسیالیسم به دموکراسی سیاسی نیازمند است ، پاسخ می دهد باین دلیل که " آگاهی خود را ارتقا دهد ، در مقیاسی وسیع و توده ای علیه طبقه بورژوا متشکل شود و مبارزه طبقاتی خود را با بورژوازی هر چه گسترده تر ، عمیقتر ، شدیدتر و با وضوح بیشتری ادامه دهد ."

تصور طمانیه از دموکراتیسم و رابطه آن با سوسیالیسم همواره بر درک خرافی از موسسات دموکراتیک بورژوازی و آزاد یهای سیاسی بطور کلی ، استوار بوده است . اپورتونیسیم رویزیونیستی که وجسسه مشخصه آن انکار مبارزه طبقاتی و تبلیغ سازش طبقاتی است باین برداشت خرافی از موسسات دموکراتیک بورژوازی و برداشت کلی از آزاد یهای سیاسی دامن میزند و آنرا تقدیس میکند و از این رهگذر میکوشد برای توجیه تالیلات علی خویش روح دیدگاههای لنین راکه بارها در نوشته های گوناگون و در مبارزه توانمند با چنین خرافه هائی بیان گردیده و مفهوم دموکراتیسم را بطور کلی و رابطه آنرا با سوسیالیسم

از نقطه نظر دیالکتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا توضیح می‌دهد، مورد تحریف قرار دهد و تفسیرهای رویزیونیستی محیی در جهت به انحراف شناسیدن مبارزه طبقاتی پرولتاریا از آن ارائه دهد.

راه کارگر در توضیح قطعنامه خویش در بند ب که از "ضرورت برنامه حداقل برای پرولتاریا" سخن می‌گوید، با آوردن نقل قولهای متعدد، تعبیر و تفسیرهای خاصی از گفته‌های لنین در خصوص اهمیت و جایگاه برنامه حداقل و دموکراسی سیاسی بورژوازی در روند مبارزه طبقاتی پرولتاریا می‌دهد تا ثابت نماید که در شرایط ایران نیز برنامه حداقل پرولتاریا برنامه‌ای بورژوازی - دموکراتیک از نوع قدیم بوده و شامل گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا در ایران نیز از کانال چنین تحولی می‌گذرد. او نادیده گرفتن چنین برنامه‌ای را ناشی از گرایش پوپولیستی آنارشستی می‌داند که به مبارزه برای دموکراسی سیاسی بورژوازی نیازی نمی‌بیند و اهمیت آزادبهای سیاسی بورژوازی - دموکراتیک را در تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریا درک نمی‌کند.

و اما راه کارگر که خود را به دموکراسی بورژوازی شیدا نیازمند می‌بیند و تصور میکند بدون آزادبهای سیاسی بورژوازی، بدون ایجاد موسسات دموکراتیک دولتی بورژوازی، آگاه نبودن و بسیج پرولتاریا در مقیاسی نوده‌ای ناممکن است، آنچنان در توصیف از مزیت چنین دموکراسی فرو می‌رود که کاملاً از "یاد میبرد" که منظور لنین از برنامه حداقل و دموکراسی کردن رژیم سیاسی در روسیه چه بود و او چه رابطه متقابلی بین مبارزه دموکراتیک و مبارزه در راه سوسیالیسم در شرایط مشخص روسیه برقرار می‌نمود. راه کارگر با انگو قرار دادن تجربه انقلاب روسیه و تکرار طوطی‌وار بیانات لنین می‌خواهد دفاع محضانه‌اش را از دموکراسی بورژوازی و پارلماناریسم پرده پوشی کند و برای این خواست سیاسی‌اش توجیه شوربکی بتراشد، بدون آنکه کمترین تلاشی در جهت توضیح رابطه دموکراسی بورژوازی با سوسیالیسم در ایران بنماید. او فقط باین ادعا بسنده می‌کند که گویا بوجود آمدن موسسات دموکراتیک بورژوازی و آزادبهای سیاسی بورژوازی برای تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریا در شرایط ایران اهمیت تعیین کننده‌ای دارد.

بخش زیادی از نوشته‌های لنین مشحون از ایده‌هایی است که افشاگر درک غلط راه کارگر از مقوله دموکراسی و رابطه آن با سوسیالیسم است. از نقطه نظر لنین اهمیت دموکراتیسم و رابطه آن با سوسیالیسم یک موضوع تاریخی - مشخص است که تنها در چهارچوب روند مبارزه طبقاتی پرولتاریا قابل توضیح است. هرکس که بخواهد این رابطه را در خارج از مدار مبارزه طبقاتی و نه بمشابه شکل سیاسی ای که این مبارزه در درون آن قادر به گسترش است، مورد بررسی قرار دهد مسلماً به نتایج بی‌معنی خواهد رسید. توجه لنین به دموکراسی بورژوازی در روسیه مطلقاً از تمایل و یا خواست او به این دموکراسی و یا از مطلوبیت دموکراسی بورژوازی در امر پیشرفت مبارزه طبقاتی پرولتاریا ناشی نمی‌گردد. لنین ضرورت تحولات بورژوازی - دموکراتیک را از مقتضیات شرایط اقتصادی

اجتماعی و پروسه تکامل مبارزه طبقاتی در روسیه نتیجه گرفت و نشان داد که گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا و گذار به سوسیالیسم بدون عبور نمودن از دموکراسی بورژوازی اساسا ناممکن است.^۰ لنین در "وظایف سوسیال دموکراتهای روس" ضمن ارائه درک روشنی از مبارزه دموکراتیک و مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر در روسیه، کوشید وابستگی و مناسبات متقابل آن دو را در امر تربیت، شکل و رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا با وضوح تمام توضیح دهد.^۰ لنین در مقاله مذکور مبارزه دموکراتیک و مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر را در روسیه بدین گونه تعریف نمود:

" بطوریکه میدانیم، منظور فعالیت علمی سوسیال دموکراتها رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و متشکل کردن این مبارزه است در هر دو صورت آن: مبارزه سوسیالیستی (مبارزه برضد طبقه سرمایه داران، یعنی مبارزه ایکه هم اش مصروف بانهدام رژیم طبقاتی و ایجاد جامعه سوسیالیستی است) و مبارزه دموکراتیک (مبارزه برضد حکومت مطلقه یعنی مبارزه ایکه هم آن مصروف بدست آوردن آزادی سیاسی در روسیه و دموکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه است).^۰ ما گفتم بطوریکه میدانیم و حقیقتا هم سوسیال دموکراتهای روس از همان هنگام ظهور خود بصورت یک جنبش انقلابی و اجتماعی، همواره با صراحت تامی باین منظور فعالیت خود اشاره کرده اند، همواره صورت دوگانه و مضمون مبارزه طبقاتی پرولتاریا را خاطر نشان نموده اند، همواره روی ارتباط لاینفک میان وظایف سوسیالیستی و دموکراتیک خود تاکید ورزیده اند،" (۲)، (تکیه روی کلمات از لنین است)

لنین در توضیح وظایف دموکراتیک و کار دموکراتیک سوسیال دموکراتهای روسیه بیان داشت:

" سوسیال دموکراتهای روس به موازات ترویج اصول سوسیالیسم علمی، ترویج ایده های دموکراتیک را هم در بین توده های کارگر وظیفه خود قرار می دهند. آنها سعی دارند مفهوم حکومت مطلقه را با تمامی صور فعالیت آن، و نیز مفهوم مضمون طبقاتی آن، لزوم سرنگون ساختن آن و نیز این موضوع را که مبارزه موفقیت آمیز در راه آرمان کارگری بدون حصول آزادی سیاسی و دموکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه غیر ممکن است، اشاعه دهند."^۰

البته بدیهی است هرکس که بخواهد این ایده ها را بطور انتزاعی در نظر بگیرد میتواند هر طور که منافع اش اقتضای نماید آنرا تعبیر و تفسیر نماید و از آنها نتایج دلخواه خود را بگیرد. میتواند همچون راه کارگراطلا کند که در شرایط ایران بسط و گسترش مبارزه اقتصادی طبقه کارگر بر طبقه سرمایه داران، مبارزه ایکه هدفش انهدام رژیم طبقاتی است، بدون بدست آوردن آزادی فعالیت سیاسی از طریق دموکراسی کردن رژیم سیاسی موجود، عملا ناممکن است. میتواند مسئله را بدین

صورت تعبیر و تفسیر نماید که طبقه کارگر تحت حاکمیت امپریالیستی برای آنکه بتواند در مقیاسی توده‌ای متشکل شده و مبارزه طبقاتی خویش را علیه بورژوازی پیش ببرد، باید الزاما از آزادی بیان، حق اجتماعات، تشکیل سندیکا و اتحادیه و... برخوردار گردد.

آیا برآستی در نزد لنین مفهوم مبارزه دموکراتیک پرولتاریا، انقلاب دموکراتیک در روسیه و رابطه آن با سوسیالیسم چنین معنایی داشت؟ و آیا هنگامیکه لنین از انقلاب دموکراتیک سخن می‌گفت منظور نظر وی ایجاد مؤسسات دموکراتیک بورژوازی برای گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا بود؟ یا برعکس برداشت لنین از مبارزه دموکراتیک طبقه کارگر و اهمیت و جایگاه انقلاب بورژوا - دموکراتیک روسیه در گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا و تامل جامعه، اصولا چیز دیگری بود؟

لنین در "دو تاکتیک" بطرز مبسوطی باین سئوالات پاسخ داد. او نشان داد که در روسیه با توجه به مجموعه شرایط اقتصادی - اجتماعی، وضعیت طبقات و صف‌آرایی نیروهای طبقاتی، گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا در جهت هدف نهایی اش با یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک گره خورده نه بدون گشایش آن پیشرفت علی این مبارزه قطعا ناممکن بود. لنین نشان داد که تضادیکه نقش رهبری کننده بر کل پروسه مبارزه طبقاتی داشته و صف‌بندی نیروهای طبقاتی را معین مینمود، تضاد خلق با فئودالیسم بود که بصورت تضاد زیربنای اقتصادی رو به گسترش سرمایه داری با روبنیاسی فئودالیسم نمایان میگردد. و حل این تضاد به معنی رهائی جامعه بورژوا - دموکراتیک از قید و بند های فئودالیسم بود. بی جهت نیست که لنین می‌گفت که در روسیه "کسی که بخواهد از راه دیگری سوی دموکراتیسم بسوی سوسیالیسم برود، مسلما چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی به نتایج بی معنی و مرتجعانه ای خواهد رسید". لنین در پاسخ به کسانی که خواستار اجرای برنامه حداکثر بودند، پاسخ میداد: "توده های مردم، که دارای تمایلات دموکراتیک هستند، هنوز از سوسیالیسم خیلی دورند، هنوز تضادهای طبقاتی نضج نگرفته است و هنوز پرولتاریا متشکل نشده است صد ها هزار کارگر را در تمام روسیه متشکل کنید ببینیم، حسن نظر نسبت به برنامه خود را در بیست و پنج میلیونها کارگر تعمیم دهید ببینیم، سعی کنید اینکار را انجام دهید و تنها به جملات پرسروصدا ولی توخالی آنارشستی اکتفا نوزید، آنوقت فورا خواهید دید که عملی کردن این تشکل و بسط این فرهنگ سوسیالیستی منوط است به اجرای هرچه کاملتر اصلاحات دموکراتیک".

لنین بمتأبه یک مارکسیست پایبند به مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم علمی، تربیت و تشکل طبقه کارگر را از طریق مبارزه طبقاتی و در جریان بسط و تعمیق آن میسر می‌دانست. لنین در بحبوحه انقلاب ۱۹۰۵ و حتی خیلی قبل از آن، بدون آنکه کمترین توهمی به مؤسسات دموکراتیک بورژوازی و پارلمان - ناریسم داشته باشد، بدون آنکه به چنین دموکراسی بمتأبه پدیده ای انتزاعی بنگرد، با انقلاب دموکراتیک روسیه بعنوان حلقه ای برخورد میکرد که گسترش مبارزه طبقاتی طبقه کارگر در رسیدن به

هدف نهائی سوسیالیسم ، منوط به عبور از آن بود . در حقیقت تضاد پرولتاریا با بورژوازی و مبارزه آن در جهت نابودی رژیم طبقاتی با تضاد خلق با فئودالیسم بهم گره خورده بود و انقلاب بورژوازی - دموکراتیک تنها راه حل این مسئله بود . بهمین جهت است که لنین بدون هرگونه پندار خرافاتی نسبت به دموکراسی بورژوازی ، در عین اعتراف به ناکزیر بودن آن در روسیه ، از وسیعتر کردن ایمن دموکراسی از دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان بعنوان بهترین ابزار برای عملی کردن برنامه حداقل از حفظ دستاورد های انقلاب در مقابل تلاشهای بورژوازی لیبرال و تضمین تداوم انقلاب از دموکراسی به سوسیالیسم سخن می گفت .

هیچ شکی نیست که انجام پیروزمند انقلاب بورژوازی - دموکراتیک در روسیه به تخییری کیفی در مناسبات و صف بندی طبقات منجر میگردد و اوضاع سیاسی و اجتماعی را متحول میساخت و راه را برای پیشروی مبارزه طبقاتی پرولتاریا هموار مینمود .

بعدا از انقلاب فوریه ما باز هم درک لنینی از مبارزه دموکراتیک و رابطه آن با سوسیالیسم را مشاهده می کنیم . لنین در مقاله " وظایف پرولتاریا در انقلاب ما " بطرز کاملاً روشنی مشخصات اصلی لحظه تاریخی که روسیه در آن قرار داشت برشمرده و ضمن اشاره به جنبه طبقاتی انقلابی که بوقوع پیوسته بود ، اوضاع جدید را بدینگونه توصیف نمود :

" ۱ - قدرت حاکمه قدیمی تزاری که فقط نماینده مشتی ملاک فئودال بوده و بر تمام مائشین دولتی (ارتش ، پلیس و دستگاه اداری) فرمانروائی میکرد در هم شکسته و برافزاده ولی کارش تمام نشده است و سلطنت رسماً نابود نشده است . بانسند رومانف ها به دسائس سلطنتی خود ادامه می دهند . زمینداری عظیم ملاکین فئودال از بین نرفته است .

۲ - قدرت دولتی در روسیه بدست طبقه جدید یعنی بورژوازی و ملاکین بورژوازی شده افتاده است . از این لحاظ انقلاب بورژوازی - دموکراتیک در روسیه پایان یافته است . " (تأکید از خود لنین است)

همانگونه که ملاحظه میشود لنین بر " از این لحاظ " تأکید نموده است . این تأکید بدین معنا است که اصلی ترین مسئله انقلاب یعنی تعویض قدرت حاکمه دولتی انجام گرفت . اگر چه بورژوازی که قدرت سیاسی را بطور رسمی در اختیار گرفته بود ، از انجام اصلاحات بورژوازی - دموکراتیک به بهانه های مختلف جلوگیری میکرد ، با اینحال از نظر لنین این انقلاب تحول کیفی در مناسبات یعنی طبقات و مبارزه طبقاتی بیار آورد ، بطوریکه در دستور قرار گرفتن انقلاب سوسیالیستی عملاً ممکن گردید . لنین نشان داد که انجام قطعی اصلاحات دموکراتیک به انجام انقلاب سوسیالیستی منوط گشته است . از همین رو لنین اعلام داشت که پرولتاریا می بایست در عین پیش نهادن یک انقلاب

سوسیالیستی، وظایف انقلاب دموکراتیک را در جریان پیشرفت انقلاب سوسیالیستی و بشا به محصول فرعی این مبارزه به انجام رساند.

بدین ترتیب بعد از فوری رابطه مبارزه سیاسی و مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در روسیه اساساً دگرگون گردید. در شرایط جدید مبارزه طبقاتی، در شرایطی که پرولتاریا و نیمه پرولتاریا بطور عینی در برابر طبقه سرمایه داران و دموکراسی بورژوازی در حال صف آرائی بودند، لنین دیکر مبارزه دموکراتیک طبقه کارگر را، مبارزه‌ای که وسیعترین امکان را برای گسترش و تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریا فراهم میکرد، مبارزه‌ایکه بطور واقعی و عینی با مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در آن شرایط گره خورده بود، نه وسیعتر کردن دموکراسی بورژوازی بلکه خرد کردن ماشین دولتی بورژوازی و جایگزین کردن دولتی دموکراتیک تراز نوع ویژه‌ای در نظر میگرفت که اعمال حاکمیت مستقیم توده‌های وسیع کارگران و زحمتکشان را میسر میساخت. دموکراسی کردن حاکمیت سیاسی در شرایطی که انقلاب سوسیالیستی در دستور کار قرار داشت، در اساسی ترین و پایه‌ای ترین وجه خود معنای دیگری بجز خرد کردن ماشین دولتی بورژوازی و استقرار نوع ویژه‌ای از دموکراسی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا نداشت. (۳)

بنابراین ملاحظه میکنیم که مبارزه سیاسی و مبارزه اقتصادی طبقه کارگر به مثابه صورت دوگانه مبارزه طبقاتی آن در هر شرایط تاریخی - مشخص رابطه معینی با یکدیگر برقرار میکنند در وحدت، با یکدیگر در مبارزه‌اند و در هم تداخل کرده و بهم تبدیل میشوند. بی شک رهاست اقتصاد طبقه کارگر اید استثمار سرمایه داری بدون تامین آزادیهای سیاسی حتی المقدور وسیعتر و همه جانبه تر عملاً ناممکن است. اما این حکم کلی هرگاه بطور مشخص واری نکرده، هرگاه در هر شرایط معین از مبارزه طبقاتی پرولتاریا تداخل و بهم پیوستگی آیند و رشته وظایف روشن نکرده و نشان داده نشود که تداخل و وابستگی متقابل آنها چگونه است و چگونه میتواند این تضاد از نقطه نظر انقلاب و نه رفم حل گردد، بدترین نوع اپورتونیزم را بیار می آورد.

اما راه کارگر چه میگوید و چه رابطه‌ای میان دموکراسی و سوسیالیسم حتی در دستگاه تحلیلی اثر برقرار میکند. ما هر اندازه قطعنامه راه کارگر و توضیحاتی را که پیرامون این قطعنامه نوشته است مورد کنکاش قرار دهیم، در آن حتی اشاره‌ای باین موضوع نمیشود و توضیح داده نمیشود که بلحاظ عینی و با توجه به ترکیب طبقات و مناسبات نیروهای طبقاتی چه رابطه‌ای میان برنامه حداقلی برنامه انتقالی و حداکثرش وجود دارد.

واقعیت این است که تصور راه کارگر از مبارزه دموکراتیک چیزی فراتر از خرافه‌های بورژوازی نسبت به دموکراسی نیست. اگر رابطه برنامه حداقل راه کارگر با پروسه تکاملی مبارزه طبقاتی پرولتاریا در ایران که خود ترسیم میکند مورد توجه قرار دهیم می بینیم که برنامه مزبور هیچ ربطی با گسترش

این مبارزه نداشته و تا ما بیانگر اوهام اصلاح طلبی بورژوازی است . او از یکسو ضمن آنکه انقلاب ایران را ماهیتا ضد سرمایه داری میداند ، از گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم صحبت میکند و از سوی دیگر معتقد است که عملی شدن و حتی بحریان افتادن و یا به طغلك درآمدن چنین پروسه انقلابی مشروط به تحولی دموکراتیک در حاکمیت سیاسی بورژوازی است . تحولی که قرار است حاکمیت یک بخش از بورژوازی را براندازد و بجای آن حاکمیت کل طبقه سرمایه داران را قرار دهد . و جالبتر اینجاست که در این باصطلاح انقلاب دموکراتیک ، هیچگونه تضمین اساسی در مبارزه طبقاتی و در صف بندی نیروهای طبقاتی بلحاظ عینی و در ماهیت انقلاب ایجاد نمیکرد . در این تحول آنچه کسه قرار است رخ دهد ، ظهور دموکراسی بورژوازی و آزادی فعالیت سیاسی است .

صرف نظر از درستی یا نادرستی ترم " انقلاب ضد سرمایه داری " ، آنچه که روشن است مقصود راه کارگر از این اصطلاح این است که مبارزه طبقاتی در ایران در شرایط کنونی و بنا به اوضاع عینی مبارزه ای ضد سرمایه داری است یعنی نابودی شالوده جامعه سرمایه داری را بطور مشخص هد قرار میدهد . بنا بر این این مبارزه در هر صورت در چهارچوب انقلاب سوسیالیستی قرار میگیرد و راه کارگر هم نمیتواند به بهانه اینکه این انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی نیست ، آنرا در چهارچوب انقلاب سوسیالیستی مورد بررسی قرار ندهد . انقلاب ماهیتا بورژوازی است بدین دلیل که اقداماتش در چهارد یواری مالکیت خصوصی بورژوازی محدود میماند ، انقلاب ماهیتا سوسیالیستی است بدین دلیل که اقداماتش از این چهارد یواری فراتر رفته و نابودی مالکیت خصوصی بورژوازی را هدف خویش قرار میدهد . هیچ معیاری بجز این مرز میان انقلاب دموکراتیک را از انقلاب سوسیالیستی جدا نمی سازد . از سوی دیگر اگر این ادعای راه کارگر هم درست باشد که انقلاب ایران با انبوهی از مطالبات معوقه دموکراتیک همراه است ، پس راه کارگر باید بپذیرد که تحقق این مطالبات دیگر نسه در چهارچوب یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک ، بلکه در جریان بسط و تعمیق مبارزه طبقاتی بسمت یک انقلاب سوسیالیستی و بنابه محصول فرعی این مبارزه میسر است .

اما راه کارگر که یاد گرفته است با کلمات مارکسیستی بازی کند و در عین حال بشیوه بورژوازی عمل نماید ، حتی مطابق دستگاه تحلیلی خویش ، حلقه اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا را رها میسازد و وظیفه فرعی آنرا بعنوان حلقه اصلی در دستور کار انقلاب قرار می دهد و حتی از آن بیشتر مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر علیه بورژوازی را منوط و مشروط به حل تضادهای درونی فراقسیونهای بسورژوازی می نماید .

همانگونه که گفتیم راه کارگر بر واقعیاتی انگشت میکذارد تا کنه آنرا از نظر دور بردارد . واقعیت این است نه بین مبارزه سوسیالیستی و مبارزه دموکراتیک طبقه کارگر پیوندی ارگانیک و تنگاتنگ وجود دارد و هیچکس هم نمیتواند آنرا کتمان کند . هیچ مارکسیستی نمیتواند ادعا کند که گویا طبقه

کارگر در مبارزه اش برای رسیدن به دموکراسی سیاسی نیازمند نیست . چرا که اصولا بسط و تعمیق مبارزه طبقاتی طبقه کارگر بدون شرایط دموکراتیک حتی المقدور وسیعتر و گسترده تر عملا میسر نیست . اما مسئله این است که این رابطه بدرستی تبیین گردد و نشان داده شود که این رابطه بطور مشخص چگونه است .

اگر بپذیریم که آزادی کارگران تنها بدست خود کارگران میتواند انجام گیرد ، اگر طبقه کارگر تنها در مبارزه ای طنی ، آشکار و در مقیاسی توده ای بر علیه کلی بورژوازی میتواند خود آگاهی یابد و متشکل گردد و خلاصه اگر بپذیریم هر مبارزه طبقاتی لزوما خود مبارزه ای سیاسی است ، بنا براین باید پذیرفت مبارزه اقتصادی طبقه کارگر که مبارزه ای است برای نابودی رژیم طبقاتی ، همواره در درون شکل های سیاسی معینی جریان یافته و اساسا از طریق یک مبارزه سیاسی فعال و پیگیر تحت رهبری و هدایت پیشاهنگ پرولتاریائی میتواند بسط و تکامل یابد . بدیهی است تشریح این اشکال سیاسی و مضمون طبقاتی آن ، تعیین روش پرولتاریا و شیوه های فعالیت سیاسی آن در برخورد با مبارزه سوسیالیستی برقرار می نماید ، از وظایف مهمی است که بر دوش کمونیستها قرار دارد .

واقعیت این است که در شرایط ایران ما شاهد وجود یک دیکتاتوری وسیع و شدیداً قهرآمیز هستیم . این استبداد هار و اضرار گسیخته آنچنان شرایطی را ایجاد کرده است که امکان تشکیل طبقاتی در اشکال مبارزات اقتصادی و سیاسی از توده های وسیع مردم و در راس آنها طبقه کارگر سلب گردیده است . طبیعی است این شرایط سیاسی وسیعاً قهرآمیز خود بخود این سؤال را در مقابل هرکس قرار می دهد که مبارزه طبقاتی پرولتاریا در درون چه نوع دموکراسی می تواند بسط و تکامل یابد . و از این فراتر این دموکراسی از چه مضمونی برخوردار است و چگونه میتواند بظهور رسیده و تکامل یابد .

راه کارگر بنا به جهان بینی و منافع خاص خویش پاسخ معین خود را دارد . دموکراسی مسور در نظری که قرار است مبارزه طبقاتی پرولتاریا در درون آن بسط و تعمیق یابد ، دموکراسی بورژوازی است که از طریق دموکراسی کردن رژیم موجود قابل دسترسی است . راه کارگر رژیم جمهوری اسلامی را اگر چه ماهیتا بورژوازی میدانند ، اما آنرا رژیمی بنا پارتهیستی ارزیابی می کنند که هرگونه آزادی سیاسی را از مردم سلب کرده و بر علیه دموکراسی بورژوازی اقدام می نماید . رژیم مزبور استحاله پذیر نیست و " ولی فقیه " و هم مسلکانش با تمام قوا در حفظ و بقا آن کوشا هستند ، از این رو این رژیم باید سرنگون شود و جای خود را به رژیمی دموکراتیک بدهد . از نظر راه کارگر سرنگونی جمهوری اسلامی و دموکراسی کردن رژیم سیاسی در ایران بنا بر پایه طبقاتی آن متناظر نبوده بلکه با وسیعتر شدن این پایه طبقاتی همراه است . بحث راه کارگر این است که وجود استبداد از لحاظ

طبقاتی بدلیل حاکمیت تنها بخشی از بورژوازی و خصلت بناپارتیستی اش ناشی از حاکمیت " ولی فقیه" در درون دولت است . با این برداشت طبیعی است که راه کارگر کانال و مجرای اصلی بسط و تعمیق مبارزه طبقاتی پرولتاریا را در ایران در سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری حاکمیت کل بورژوازی و استقرار حکومت تکامل یافته بورژوازی ببینند .

ما از نقطه نظر ثوریک و با اتکا^۵ به تجربه انقلابی و استناد به لنین نشان دادیم که راه کارگر مناسبات دموکراسی و سوسیالیسم را تحریف می کند و حتی در چهارچوب دستگاه تحلیلی خود نهیـز کاملاً متناقض حرف میزند . در همین حال میتوان با رجوع به واقعیات عینی مبارزه در ایران نشان داد که درک راه کارگر از دموکراسی و رابطه آن با سوسیالیسم تا چه اندازه بی پایه است .

با اعتقاد ما رژیم جمهوری اسلامی در ایران رژیمی وابسته به امپریالیسم است و تا زمانی که حاکمیت امپریالیستی بر ایران وجود دارد ، این رژیم و یا هر رژیم دست نشانده دیگری مطلقاً دموکراتیک نمی شود . وجود دیکتاتوری شدیدا و سیما قهرآمیز نه صرفاً بخاطر پایگاه محدود این رژیم ، نه بدلیل وجود مثنی آخوند در آن ، و نه بدلیل مذهبی بودنش بلکه اساساً از سلطه امپریالیسم در ایران ناشی میشود . بقا^۶ سلطه امپریالیستی و تداوم استعمار و چپاول امپریالیستی جز از طریق قهر و سرکوب ناممکن است .

بنا بر این حقیقت ، آن دموکراسی که در ایران بنا به شرایط عینی و تضادهای موجود ضروری است و ظهور مییابد ، دموکراسی توده ای یعنی دموکراسی نوین است . این دموکراسی بطور جنینـی همواره در مبارزات مردم انعکاس دارد و ما هم برآمد این دموکراسی را بطور وسیع ، البته در شکل بدوی اش ، در جریان اوج گیری جنبش توده ای طی سالهای ۶۰-۵۷ ملاحظه کردیم . این دموکراسی خود را در تقابل با رژیم سیاسی حاکم مییابد و اصولاً بسط و تکامل آنها در جریان سرنگونی رژیم حاکم ممکن است . مجرای واقعی و کانال اصلی بسط و تعمیق مبارزه طبقاتی پرولتاریا در ایران همین دموکراسی یعنی دموکراسی نوین است . راه کارگر اگر چه این دموکراسی را می بیند

اما اپورتونیسیم اش این اجازه را به او نمیدهد تا آنرا درک کند . راه کارگر می نویسد :

" برنامه حداقل اتحاد نیروهای خلق در مبارزه برای سرنگونی

استبداد سیاسی موجود و استقرار دموکراسی است . این اتحاد برای آغاز

و گسترش انقلاب ایران یک ضرورت حیاتی است . ثانیاً عدم تحقق قطعی ، یعنی

عدم امکان تثبیت و پایدار خواسته های برنامه حداقل در چهارچوب جامعه

بورژوازی مشخص ایران ، به معنای عدم امکان تحقق این خواسته ها در یک

دوره انقلابی نیست . آنچه که دوره انقلاب را از دوره های دیگر متمایز میکند ،

اقدام مستقل سیاسی توده های ملیونی مردم است که بیشترین دموکراسی را

امکانپذیر میسازد. ما این دموکراسی انقلابی را در دوره انقلاب بهمن تجربه کردیم. در چنین شرایطی است که توده های مردم يك شبه ره صد ساله میروند و در مكتب دموکراسی انقلابی رشد سیاسی توده های مردم، جهش آسا ارتقا می یابد. برنامه حداقل پرولتاریا برنامه خواسته های این دموکراسی است. (تأشیدار ما است)

در اینجا همانگونه که ملاحظه می‌نمایم راه کارگر فرصت طلبانه سعی می‌کند تا وانمود سازد که گویا برنامه حداقل وی "برنامه خواسته های این دموکراسی است"، در حالیکه همه شواهد آشکارا گویای این واقعیت است که برنامه حداقل راه کارگر در تباین و دشمنی با این دموکراسی قرار دارد. راه کارگر حتی ذره ای باین موضوع ننمیدیشیده است که پایه مادی و طبقاتی این دموکراسی در چیست و این دموکراسی از درون چه تضاد های اجتماعی سربر می آورد، چگونه تکامل مییابد و چگونه در جریان پیشروی خود این تضادها را حل می‌کند. اهداف و برنامه های آن چیست و مبارزه طبقاتی طبقه کارگر چه رابطه معینی با این دموکراسی برقرار می‌کند و وظیفه اش در قبال آن چیست. برخلاف این ادعا، برنامه حداقل راه کارگر وسیعتر کردن پایگاه طبقاتی حاکمیت موجود را هدف خود قرار میدهد و هدفش قبل از هر چیز پایان بخشیدن به جدالهای درونی بورژوازی وابسته است. در حالیکه دموکراسی خلق سرنگونی این پایه طبقاتی و نابودی همه فراقسیونهای وابسته را مد نظر دارد. برنامه حداقل راه کارگر ماشین دولتی بورژوازی را دست نخورده باقی میگذارد و بدینوسیله سیادت بورژوازی را به مخاطره نمی اندازد و فقط به دموکراتیک کردن این ماشین دولتی میپردازد اما دموکراسی خلق خرد کردن ماشین دولتی بورژوازی را شرط تکامل خویش و شورا های مسلح توده ای را ضمان این تکامل می یابد. برنامه حداقل راه کارگر فاقد هرگونه عنصر سوسیالیستی انقلاب است، در حالیکه دموکراسی توده ای در همین بسط و تکامل خویش، عناصری از يك انقلاب سوسیالیستی را در خود میپوراند. برای راه کارگر رهبری پرولتری شرط تحقق برنامه حداقل اش نیست، در حالیکه یکی از شرایط پیروزی دموکراسی خلق رهبری پرولتری بر آن است و

آیا روشن نیست که میان دموکراسی که راه کارگر برای آن مبارزه میکند با دموکراسی که توده های وسیع مردم و در راس آنها طبقه کارگر برای آن می جنگد تضاد آشستی ناپذیری وجود دارد؟ با اعتقاد ما راه کارگر مدتها است که از نقطه نظر تئوریک دشمنی خویش را با دموکراسی نوین اعلام داشته است و اینک با انتشار این پلانم تائیدی این خصومت و دشمنی را عملاً به جریان انداخته است. امروز راه کارگر بر علیه دموکراسی توده ای گام برمیدارد و با آن می ستیزد. بدین ترتیب است که وابستگی لفظی راه کارگر با انقلاب بکنار می‌رود و بتدریج همه آن مرزهای صوری و جدائیهای ظاهری که میان خود و نمایندگان رسمی رویزیونیسم کشیده بود زایل میگردد.

آری! پندار خرافانی به موسسات دموکراتیک بورژوازی و دموکراسی پارلمانی، در عین ناتوانی در حل این مسئله که چگونه میتوان در شرایط استبداد سنگین به فعالیت سیاسی پرداخت، راه کارگر را آشکارا به دفاع مخلصانه و چاکرانه از موسساتی کشانیده است که زمانی بطور واقعی در بطن مبارزه طبقاتی و در جریان گسترش و تکامل آن بمنصه ظهور رسیده و شکل‌های مناسب سیاسی آن گردیدند و اینک بدلیل سلطه جا برانه امپریالیستی بیش از پیش زمینه های مادی خود را از دست میدهند. تالیلات علی و اوهام و آرزوها از یکسو و عجز و ناتوانی در بنا نهادن یک فعالیت سیاسی در شرایط سرکوبهای وسیع و گسترده از سوی دیگر، راه کارگر را به آنچنان موقعیت مفتضحانه ای کشانیده است که مجبور گردیده چهره واقعی خود را رو کند و افلاس و جبن خود را بجا به یک جریان رویزونیستی به توده ها نشان دهد. بنابراین از اینکه راه کارگر مدعی است "تا زمانی که استبداد سیاسی بر جامعه ما حاکم است، مبارزه برای دموکراسی یک ضرورت حیاتی است که بدون آن گشایش انقلاب هم بلحاظ نظری و هم بلحاظ عملی ناممکن است." نباید هیچ تعجب کرد، چرا که طبیعی است، در شرایط سیاسی ایران که حاکمیت امپریالیستی الزاما دیکتاتوری متکی بر ترور و سرکوب بیرحمانه است، راه کارگر نتواند برای گشایش و گسترش انقلاب ایران چه بلحاظ عملی و چه بلحاظ نظری راه حلی پیدا کند.

اکنون که نقطه عزمیت راه کارگر در تنظیم پلاتفرم تاکتیکی جبهه اش روشن گردیده است، باید ببینیم معنای سیاسی - طبقاتی تاکتیک آن چیست. البته راه کارگر لاف میزند که نسبت به ادعاهای دموکراسی طلبانه بورژوازی توهم نداشته و اساس سیاست ائتلافی و جبهه سازی خود را در اتحاد با خرده بورژوازی انقلابی قرار داده است و حتی در این اتحاد با اقتضای فوقانی خرده - بورژوازی که بشیوه بورژوا - لیبرالی مبارزه می کنند، در یک ائتلاف پایدار قرار نمیگیرد. ما در ادامه این بحث نشان میدهم که این ادعاهای راه کارگر تلاش مذبحخانه ای است که میخواهد ماهیست ضدانقلابی سیاست ائتلافی خویش را لاپوشانی کند. اینک برای روشن شدن مطلب به بررسی اقداماتی میپردازیم که راه کارگر قصد دارد به توسط آن حکومت استبدادی را به دموکراسی پارلمانی تکامل بخشد.

۴ - سرنگونی جمهوری اسلامی و انتقال به دموکراسی سیاسی

راه کارگر در توضیحاتی که پیرامون قطعنامه اش در بند "ج" - اهمیت شیوه انقلابی در پیکار دموکراتیک " و بند "د" - قدرت دولتی و پیکار پرولتاریا برای دموکراسی " درج کرده است، سعی می کند به تقلید از بلشویکها و در واقع با تحریف پراتیک آنها چگونگی عملی تاکتیک ضدانقلابی خویش

را توضیح دهد. در این بحث ها آنچه که در نزد راه کارگر هیچ جایی ندارد همانا بکارگیری شیوه انقلابی در مبارزه طبقاتی است، یعنی آن چیزی که در نزد بلشوینها حائز اهمیت فراوانی بود. البته در این مورد هم نباید جای هیچگونه تعجیبی وجود داشته باشد، چرا که وقتی قرار است بخشی از بورژوازی وابسته ایران دموکرات و طرفدار پارلمانتاریسم از آب درآید، راه کارگر از آن پشتیبانی کند، وقتی قرار است مبارزه دموکراتیک صرفاً به تأمین آزادی فعالیت سیاسی تعبیر و تفسیر شود، وقتی هدف بازی در درون تضاد های میان فراکسیونهای بورژوازی وابسته باشد تا از این طریق بتوان جانی برای خود دست و پا کرد، وقتی قرار است تحت این بهانه که توده های مردم تقریباً هیچ تجربه با دوا می از دموکراسی ندارند و "درهم شکستن مقاومت ولایت فقیه ضرورتاً با درهم شکستن نفوذ و مقاومت بورژوازی یکی" نباشد و خلاصه وقتی قرار است سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و قطع سلطه امپریالیستی لزوماً با شل گیری یک بلوک ائتلافی انقلابی تحت رهبری طبقه کارگر همراه نباشد، دیگر صحبت از اهمیت شیوه انقلابی در پیکار دموکراتیک و کسب قدرت سیاسی و ائتلاف با خرده بورژوازی انقلابی، بیش از یک لاف و کزاف نیست. اگر به خود طرح قطعنامه راه کارگر توجه کنیم بوضوح روشن است که راه کارگر قصد ندارد هیچگونه نقشی در بررسی نشان دادن اهداف حداقلی خویش برعهده گیرد. او انتظار دارد که پلاتفرم تاکتیکی اش را نیروهای دیگری پیش ببرند. در حقیقت شورسینینهای راه کارگر قطعنامه ای را تنظیم کرده و آنرا به تصویب رسانیده اند که خود حتی خیال اجرای عملی آنرا ندارند.

در بند ب قطعنامه راه کارگر می خوانیم:

"ب. سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و تأمین دموکراسی سیاسی:

۱. سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، لغو قانون اساسی ولایت فقیه،

فراخواندن مجلس موسسان که بشعور آزادانه بوسیله مردم انتخاب شود.

و در پایان قطعنامه در گوشه انتهایی آن نیز آمده است:

"برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و دست یافتن به اهداف فوق باید از همه

اشکال مبارزه استفاده شود، در عین حال لازم به تأکید است که سرنگونی این

رژیم بدون مبارزه مسلحانه توده ای امکان ناپذیر است."

اگر ما تمام بند های دیگر قطعنامه را بخوانیم، دیگر هیچ چیز راجح به انتقال قدرت در آن نخواهیم یافت. حال اگر این قطعنامه را با قطعنامه بلشوینها پیرامون تشکیل حکومت انقلابی موقت و توضیحاتی که همین در دو تالکتهک پیرامون آن داده است، مقایسه کنیم آنوقت روشن میشود که هر آنچه که ما در توضیح ایدئولوژیکی بودن این تاکتیک بیان داشتیم اتهام نیست، بلکه عین حقیقت است.

همه میدانند هنگامیکه صحبت بر سر يك انقلاب، بحث بر سر سرنگونی يك رژیم و تأسیس يك رژیم سیاسی جدید باشد، مهمترین محورهای اساسی این روند نه باید روشن گردند، همانا چگونگی سرنگونی رژیم مزبور، نیروهای شرکت کننده در این سرنگونی و چگونگی تشکیل دولت انقلابی و ترتیب و ماهیت طبقاتی آن است. در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه لنین و بلشویکها صرف نظر از آن مسائل خاص و ویژه‌ای که می‌بایستی در طی روند مبارزه طبقاتی بسته باینکه این مبارزه در چه جهات معینی انکشاف مییافت، بدان پاسخ داده می‌شد، کوشیدند با روشنی تمام آن محورهای اساسی یکسره بنابر قوانین عینی تکامل مبارزه طبقاتی و سیر محتمل حوادث قابل پیش بینی بود، بیان کنند. اگر به قطعنامه بلشویکها در باره حکومت انقلابی موقت توجه کنیم، می‌بینیم که این پرسه با چه دقتی توضیح داده میشود. بند ۱ قطعنامه بروشنی تعیین می‌کند که روند گسترش مبارزه طبقاتی در روسیه از نقطه نظر پرولتاریا، چه از لحاظ منافع بلاواسطه اش و چه از لحاظ منافع مبارزه او در راه رسیدن به هدف‌های نهائی سوسیالیسم يك انقلاب بورژوا - دموکراتیک را ایجاب می‌نماید. بند ۲ قطعنامه توضیح میدهد که استقرار جمهوری دموکراتیک تنها با قیام پیروزمندانه مردم که ارگان آن يك دولت موقت انقلابی است میسر بوده و این حکومت است که میتواند مجلس موسسانی را که واقعا مظهر اراده مردم باشد و بر اساس حق انتخاب همگانی، مساوی، مستقیم و از طریق اخذ رای مخفی انتخاب شود، دعوت نماید. در این بند قطعنامه بآن شرایط مادی توجه دارد که در پرتو آن این انتقال قدرت واقعا و عملا میتواند صورت پذیرد که در واقع بدون روشن گردانیدن آن تحقق این تحولات بطور عملی امکان پذیر نبود. قطعنامه بلشویکها در صورتی میتواند از ارزش علمی برخوردار باشد و از حد يك عبارت پردازی انقلابی فراتر رود که دقیقا این موضوع را روشن میساخت. بند ۳ قطعنامه به جنبه طبقاتی این انقلاب اشاره دارد و مطرح میکند با سرنگونی تزاریسم ضمن توسعه وسیع و آزادانه سرمایه داری در روسیه، سلطه بورژوازی نه تنها تضعیف نمیکرد، بلکه تقویت هم می‌شود. سپس کنگره سوم حزب سوسیال دموکرات روسیه یکرشته اقدامات معینی را در خصوص روش برخورد سوسیال دموکراسی به دولت موقت انقلابی و چگونگی اعمال فشار از بالا همراه با فشار از پائین را بر میشمارد و چگونگی توسعه و گسترش انقلاب را نه در حرف بلکه در روند واقعی مبارزه طبقاتی به نحوی ملموس و زنده ترسیم مینماید. بعدا لنین در مقاله "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در برخورد به انقلاب دموکراتیک" مضمون این قطعنامه را با وضوح تمام تشریح نمود و تا یز قطعنامه بلشویکها را از قطعنامه منشویکها روشن ساخت. در عین حال لنین در مقاله مزبور ترکیب طبقاتی دولت انقلابی و چگونگی گسترش و تکامل انقلاب از دموکراسی به سوسیالیسم را بطرز مبسوطی مورد بحث و بررسی قرار داد. این شیوه برخورد لنین و بلشویکها به انقلاب دموکراتیک ۱۹۰۵ بیانگر این حقیقت است که آنها نمی‌خواستند در برخورد به چنین انقلابی ناظر بی طرف باشند و یا مانند

مشوکیها بصورت يك جریان اپوزیسیون باقی بمانند . هدف آنها از ارائه برنامه حداقل و تنظیم دقیق قطعنامه تاکتیکی ایفای نقش «حال و ارتقا» سوسیال دموکراسی تا سطح رهبر مبارزه در راه دموکراسی بود .

اما برنامه نویسان راه کارگر چه می کنند ، آنها از یکسو جنبه طبقاتی انقلابی که بنا به قوانین عینی تکامل مبارزه طبقاتی در شرایط ایران باید بوقوع بپیوندد ، ضد سرمایه داری می دادند ، در حالیکه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را بمتابیه یک رژیم بورژوازی باین روند مربوط نساخته و سعی می کنند سرنگونی این رژیم را به روندی که ماهیتا بورژوازی است متصل گردانند . بحبارت دیگر راه کارگر در تحلیل به انقلابی با ماهیت ضد سرمایه داری محترف است ، اما در عمل در پی انجام انقلابی با ماهیت بورژوازی است . راه کارگر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را به روندی از مبارزه طبقاتی مربوط میسازد که از نظری و بنا بر تحلیل تئوریک اش از شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران ، وجود خارجی ندارد . از سوی دیگر مبارزه دموکراتیک بمتابیه یکی از صور مبارزه طبقاتی پرولتاریا را از ضمن واقعش اش تهی میسازد . رابطه آنها با جنبه دیگر این مبارزه تحریف می کند و سرانجام با تبدیل آن به امری انتزاعی یعنی مبارزه در راه آزادی فعالیت سیاسی میکوشد آنها با مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر متصل گردانند . و آنگاه با لحنی پیروزمندانه در بند ۲ قطعنامه خویش اعلام میسازد " مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برای دموکراسی ، تنها نقطه آغاز يك انقلاب خلقی را تشکیل میدهد که " . با این صرف راه کارگر با همه تلاشهای موزیانه اش نتوانسته است هسته رویزیونیستی پلاتفرم تاکتیکی خویش را که بلباس مارکسیسم آراسته است ، از انظار پوشیده نگاه دارد . راه کارگر از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و فراخواندن مجلس موسسان که می بایستی به نحو آزادانه انتخاب شود ، سخن میگوید ، اما در مورد ترکیب طبقاتی دولت انقلابی که بحداز سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باید قدرت را بدست گیرد مطلقا سکوت میکنند . مجلس موسسان را باید نیروی فرا بخواند ، اما این نیرو از نظر راه کارگر کیست ؟ رژیم جمهوری اسلامی باید سرنگون شود ، اما چه نیروی اجتماعی است که باید این رژیم را سرنگون کند ، ترکیب طبقاتی دولت احتمالی چه بایستد باشد ؟ واقعیت این است که همه این مسائل در قطعنامه راه کارگر سکوت مانده است و هیچگونه توضیحی پیرامون چگونگی حل عقلی این " نقطه آغاز " داده نشده است و در قسمت توضیحات قطعنامه هم راه کارگر صرفا به ردیف کردن برخی کلیات در خصوص " اهمیت شیوه انقلابی در پیکار دموکراتیک " ، اتحاد با خرده بورژوازی انقلابی ، خط کشی کردن با شیوه های بورژوازی لیبرال " در مبارزه برای دموکراسی ، " قدرت دولتی و پیکار پرولتاریا برای دموکراسی " و اینکه در روسیه شیوه برخورد لنین به دولت موقت انقلابی چنین و چنان بود ، می پردازد .

آیا ظفره روی راه کارگر از روشن نمودن این مهمترین مسائل در پروسه انتقال قدرت را باید امری

تصادفی تلقی نرد و آنرا به حساب ضعف شناختی این جریان از محتمل‌ها چنین روندی گذاشت، و خود را باین مشغول نرد که راه کارگر دچار اشتباه شده است؟ یا آنکه بر عکس راه کارگر در پیس ایسین قطعنامه اهداف سیاسی محیی را دنبال می نماید.

تا آنجائی که به پلاتفرم تاکتیکی راه کارگر مربوط می‌شود، همانطوریکه قبلا گفتیم چیزی که در درجه اول در هن راه کارگر را بخود مشغول میسازد، شرایط اختناق و سرکوبی است که بر ایران حاکم است. راه کارگر ناتوان از حل علی این مسئله که چگونه می‌تواند تحت چنین شرایط اختناق پلیسی و استبداد هار و عنان گسیخته توده های وسیع مردم را بسیج نموده و انرژی انقلابی آنها را در جهت اهداف روزیونیستی خویش بنار گیرد، به تدوین چنین پلاتفرم تاکتیکی دست زده است. محتای سیاسی - طبقاتی این پلاتفرم تاکتیکی، ائتلاف و همکاری با بخشهایی از بورژوازی وابسته علیه جناح حاکم نحت بهانه تأمین دموکراسی سیاسی و استفاده از این تضادها به منظور ارتقا^۱ موقعیت سیاسی روزیونیسم در شرایط کنونی مبارزه طبقاتی در ایران است. استناد راه کارگر به مارکس و انگلس و لنیسن در توصیف اهمیت دموکراسی بورژوائی و اینکه طبقه کارگر بدون تأمین دموکراسی و آزادی سیاسی نمیتواند در مقیاسی توده ای مشکل شده و بر علیه بورژوازی مبارزه کند، تنها لافهای است که تاکتیک ضد انقلابی خویش را در آن پوشانیده است.

در حقیقت پلاتفرم تاکتیکی راه کارگر پرچم سفیدی است که بجه بورژوازی اپوزیسیون می فشانند و اطمینان میدهد که به هیچ وجه قصد تهاجم به حاکمیت سیاسی وی را ندارد. او فعلا خواستگار دموکراسی سیاسی است و حاضر است در تمام جبهه ها با وی همکاری کند، با این شرط که بجه او اجازه تبلیغ و ترویج مستقل داده شود. در مقابل او هم حاضر است با او در رسیدن به اهدافش یاری رساند. بی جهت نیست که راه کارگر از یکسو برای تقویت صفوف از هم پاشیده روزیونیستهای طرفدار شوروی و ارتقا^۲ موقعیت سیاسی آنها به تطهیر جنایت کارانی همچون حزب توده و اکثریت دست میزند و از سوی دیگر اعلام میکند که در جبهه وی حتی سلطنت طلبان و طرفداران رژیم جمهوری اسلامی با انتقاد طنی از خود میتوانند جای گیرند.

البته راه کارگر که جبهه اش را با عناوینی چون دموکراتیک و ضد امپریالیستی آراسته است و مدعی است قصد دارد جبهه ای بر اساس اتحاد پرولتاریا و اقشار میانی و تحتانی خرده بورژوازی شهر و روستا بنا کند، خود بخوبی باین امر واقف است که مبانی تحلیلی پلاتفرم تاکتیکی اش و نتایج سیاسی آن هیچگونه تفاوت اصولی با طرحهای تاکتیکی برخی جریانات بورژوائی مثل شورای ملی مقاومت ندارد. راه کارگر در قسمت توضیحات پیرامون "قطعنامه ۲۰۰۰"، در بند ج مینویسد:

"در حالیکه طبقه کارگر موجودیت ولایت فقیه را اساسا برپایه مناسبات سرمایه داری موجود ایران امکان پذیر میداند و آنرا نه یک پدیده تصادفی و پادر هوا بلکه

محصول طبیعی سرمایه داری ناموزون ایران در شرایط و تعادلی معین از پیکار طبقاتی میگذرد. بورژوا - لیبرالهای ایران میکوشند آنها یک پدیده ماقبل سرمایه داری که هیچ پیوند ضروری با شیوه تولید سرمایه داری ندارد قلمداد کنند و حتی از این فراتر، میکوشند ضدیت آنها با دموکراسی و آزادیهای سیاسی به نفوذ عناصر چپ گرا در درون آن نسبت بدهند. طبقه کارگر ایران رژیم ولایت فقیه را در اساس مدافع و حافظ منافع سرمایه داری در مقابل توده های زحمتکش مردم میگرد، در حالیکه بورژوا - لیبرالهای ایران هرگز صلاح نمیدانند که از چنین رابطه ای میان سرمایه داری ایران و رژیم ولایت فقیه سخنی به میان آید. بورژوا - لیبرالها آزادیهای سیاسی را تا حدی میخواهند و به نحوی میخواهند که نظام سرمایه داری و سیادت بورژوازی زیر ضربه توده های زحمتکش قرار نگیرد، در حالیکه طبقه کارگر آزادیهای سیاسی را بدون قید و بند های ارتجاعی و در کاملترین و عالیترین شکل آن میخواهند تا بتوانند خود را برای درهم شکستن پایه هرنوع استبداد طبقات ممتاز، یعنی نظام سرمایه داری سازمان بدهند. بنابراین تضاد منافع طبقاتی که خواهان آزادیهای سیاسی هستند، و شیوه کاملاً متمایز مبارزه برای آزادیها را بوجود می آورد. شیوه انقلابی دموکراتیک و شیوه بورژوا - لیبرالی.

در اینجا همانطوریکه ملاحظه میکنیم راه کارگر میکوشد از دو "شیوه انقلابی دموکراتیک و شیوه بورژوا - لیبرالی" که از "تضاد منافع طبقاتی" ناشی میشود، سخن به میان آورد اما واقعیت اینست که وی در عمل مطلق نمیتواند میان این دو خط مشی و هدفهای بلاواسطه آن تمایز اصولی را نشان دهد. اگر بنا به ادعای راه کارگر "بورژوا - لیبرالهای ایران" میکوشند رژیم جمهوری اسلامی را "یک پدیده ماقبل سرمایه داری که هیچ پیوند ضروری با شیوه تولید سرمایه داری ندارد قلمداد کنند و حتی از این فراتر میکوشند ضدیت آنها با دموکراسی و آزادیهای سیاسی، به نفوذ عناصر چپ گرا در درون آن نسبت دهند"، خود وی در برخورد عظمی با رژیم جمهوری اسلامی چگونه آنها بررسی می کند و ضدیت آنها با دموکراسی و آزادیهای سیاسی چگونه توضیح میدهد؟ همچنانکه تا کنون نشان دادیم تفاوت راه کارگر با کسانی که آنها را "بورژوا - لیبرالهای ایران" می نامد، صرفاً در حرف است و نه در عمل سیاسی. اگر چه راه کارگر ادعا میکنند که رژیم جمهوری اسلامی رژیمی ماهیتاً بورژوازی است و در اساس مدافع و حافظ منافع سرمایه داری در مقابل توده های زحمتکش و محصول طبیعی سرمایه داری ناموزون ایران در شرایط و تعادل معین از پیکار طبقاتی است، اما به هنگام تنظیم پلانم تکتیکی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، ناگهان همه این تمایزات صوری که

راه کارگر میان خود و " بورژوا - لیبرالهای ایران " ترسیم میکند ، بکنار میروید و دقیقاً رژیم جمهوری اسلامی نیز از نظریه بنیادین رژیم فاشیست که باید سرنگون شده و جای خود را به یک رژیم بورژوا - دموکراتیک پارلمانی بدهد ، قلمداد میشود . راه کارگر از یکسو در ادعای ماهیت انقلاب ایران را ضد سرمایه داری میداند و جمهوری اسلامی را ماهیتاً بورژوازی میداند که از سرمایه داری در مقابل توده های زحمتکش دفاع میکند ، اما در عمل بجای سازماندهی روندی که مدعی است شاخص اصلی متمایز کننده او از " بورژوا - لیبرالها " است ، به سازماندهی عملی روند دیگری روی می آورد و باین ترتیب در عمل انقلاب ایران ماهیتاً بورژوازی از آب درمیآید و رژیم جمهوری اسلامی بعنوان شکل متحجر و عقب مانده حکومت بورژوازی معرفی میگردد که باید جای خود را به رژیم متکاملتر از نسوع پارلمانتاریسم بپردازد . آری ! راه کارگر در عمل در موضع همان " بورژوا - لیبرالها " قرار می گیرد که ظاهراً خواهان تغییر شکل حکومت بورژوازی از استبداد به دموکراسی سیاسی اند .

اگر " بورژوا - لیبرالها " ضدیت رژیم جمهوری اسلامی را با دموکراسی و آزادیهای سیاسی بسه نفوذ عناصر چپ گرا در درون حکومت نسبت میدهند ، راه کارگر هم دشمنی حکومت را با دموکراسی بسه حضور فقها در دولت نسبت میدهد . چرا که راه کارگر صرف نظر از هر تحلیلی که داشته باشد ، مسئله او در درجه نخست سرنگونی سیادت " ولایت فقیه " است و نه برانداختن سیادت بورژوازی امپریالیستی .

اگر دموکراتیسم " بورژوا - لیبرالها " تا آن حدی است که سیادت بورژوازی از ضریات توده های زحمتکش مصون بماند و زیر ضربه آنها قرار نگیرد ، دموکراتیسم راه کارگر هم در شرایط کنونی چیزی غیر از این نمیشود . امروز هرکس از سازماندهی مستقل مبارزات توده ها ، از تامین هژمونی پرولتاریا ، از سرنگونی حاکمیت امپریالیستی ، از خرد کردن ماشین دولتی و استقرار شورا های خلقی سخن بگوید از نظر راه کارگر چپ رونق میگیرد . چرا که این اقدامات اگرچه بخودی خود اقداماتی سوسیالیستی نیست ، از چهارچوب دموکراتیسم معمولی بورژوازی فراتر میروند ، سیادت بورژوازی را به مخاطره می افکنند و آنرا در زیر ضربه توده های زحمتکش و در راس آنها طبقه کارگر قرار میدهد . راه کارگر با این اقدامات در شرایط کنونی مخالف است . دامنه دموکراتیسم وی در شرایط کنونی کنار نهادن شکل استبدادی حکومت بورژوازی و جانشین ساختن آن با حکومت دموکراتیک پارلمانی است . پس تمایز اصولی میان این دو شیوه یعنی " شیوه انقلابی دموکراتیک و شیوه بورژوا - لیبرالی " در پیکار با رژیم جمهوری اسلامی در کجا میباید ؟ به نظر ما تمایز فقط و فقط در حرف است . همین و بس ! رویزونیستها دیر زمانی است که در ایران میگویند مبارزه انقلابی توده ها را از رادیکالیسم انقلابی اش تهی ساخته و آنرا بسمت سازش با رژیمهای حاکم بکشانند و در این راه بارها مبارزات توده ها را به شکست کشانیده و در عین حال خود نیز بطرز مفتضحانه ای افشا کرده اند . با این

همه هر بار در وضعیت سیاسی جدید با شکل و شمایل دیگری وارد میدان شده و بازی قدیمی را از نو آغاز میکنند. تاریخچه فعالیت روزیونیم در ایران همواره با خیانت به آرمان انقلابی توده ها و طبقه کارگر عجیب است. پراتیک سیاسی جا افتاده روزیونیم در ایران که نماینده رسمی آن حزب توده است، برای اساس قرار دارد که از طریق بند و بست با این یا آن جناح از بورژوازی وابسته به بهانه های گوناگون، و با وجه المصلحه قرار دادن توده ها موقعیت سیاسی خویش را ارتقا بخشد تا بتواند اهداف سیاسی اش را پیش ببرد. نقطه حرکت آن در فعالیت سیاسی مبارزه مستقل توده ها و دفاع از منافع مستقل آنها نیست، اتکا وی به تضاد های درونی بورژوازی و هیئت حاکمه است. اگر چه در شرایط مختلف و بسته به اوضاع و احوال گوناگون سیاسی شکل این تاکتیک تغییر میکند اما ماهیت آن ثابت باقی میماند.

زمانی حزب توده بعد از اصلاحات ارضی برای خوش آمدن حاکمان روز و بهبود موقعیت سیاسی اش خواهان ادامه "اقدامات مثبت" از جانب رژیم، در عین تبدیل دیکتاتوری شاه به دموکراسی شاه بود. در آن شرایط این حزب مدعی بود که بر اثر اصلاحات ارضی و گذار جامعه از فئودالیسم به سرمایه داری، تضادها و تقسیمات طبقاتی جدیدی بوجود آمده، طبقه کارگر تازه رشد خود را آغاز کرده و تا رشد و تشدید تضادها و آشکار شدن آنتاگونیسم طبقاتی لحظه قطعی مبارزه به عقب افتاده است. بنابراین آنچه که میتوان انجام داد این است که ادامه این اقدامات و تبدیل دیکتاتوری به دموکراسی شاه را خواستار شویم.

پراتیک سیاسی همین حزب توده بعد از قیام نمونه زنده ای است که بروشنی ماهیت و محتوای تاکتیک روزیونیستها را بیان میدارد. صرف نظر از ارزیابی حزب توده از عوامل و ظل قیام مردم و رابطه این قیام با مسئله برکناری رژیم شاه و روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی، تمام تلاش این حزب (و در این دوره با همکاری و همگامی اکثریت) به این خلاصه میگردد که در هیئت حاکمه با اصطلاح جناحهای ملی و مترقی را مورد شناسائی قرار دهد و با آنها ائتلاف نماید. چیزی که ذهن آنها را بخود مشغول نمیداشت همانا مبارزات وسیع و رو به گسترش مردمی بود که در مقیاسی توده ای بر علیه رژیم جدید جریان داشت. آنها حتی کار را به آنجائی کشانیدند که علنا و آشکارا دست در دست جمهوری اسلامی به سرکوب جنبش پرداختند.

و امروز راه کارگر که پرچم سفید فرو افتاده روزیونیم را در ایران میخواهد بردوش کشد، بسپاق دهنه کاران قدیمی همان اصول و مبنای تاکتیکی را اساس فعالیت سیاسی خویش قرار داده است. راه کارگر اگر چه بزم خویش هرگونه وابستگی اش را به تئوریهای روزیونیستی در مورد راه رشد غیر سرمایه داری، نفی هژمونی پرولتاریا در انقلاب و ... مورد انکار قرار میدهد، اما واقعیت این است که او در عمل بدان وفادار است. اصول و مبنای پلاتفرم تاکتیکی وی در مورد تشکیل جبهه

واحد دموکراتیک و ضد امپریالیستی نتیجه و ماحصل همان تئوریها میباشد .

امروز راه کارگر به بهانه فقدان شرایط دموکراتیک و وجود شرایط استبداد افسار گسیخته حاکم بر کشور، علنا و آشکارا سازش طبقاتی را موعظه میکند و به طبقه کارگر میگوید که پیشرفت و تکامل مبارزه طبقاتی اش و تکامل جامعه بدون دموکراسی سیاسی غیر ممکن است . راه کارگر از طبقه کارگر میخواهد که در درون بورژوازی وابسته ، جناح دموکرات آنرا پیدا کند ، با آن اتحاد ببندد و دوش بدوش آن در راه دموکراسی کردن رژیم سیاسی موجود مبارزه کند . راه کارگر طبقه کارگر و توده های زحمتکش را از مبارزه برای اهداف و خواست مستقل خویش یعنی مبارزه در راه سرنگونی سلطه امپریالیستی و رژیم مزدور و استقرار دموکراسی نوین برحذر میدارد و بآنها نصیحت میکند که " نقطه آغاز " هر انقلاب خلقی در ایران عبارت است از دموکراسی کردن رژیم سیاسی موجود . بدون بدست آوردن دموکراسی سیاسی ، نمیتوان و نباید جنبش انقلابی بر محور یک انقلاب واقعا خلقی متمرکز شود. بدین ترتیب راه کارگر علیرغم همه لفاظی ها و عبارت پردازیها و آرایش خود با مارکسیسم، مطلقا نتوانسته است هسته روینویستی پلاتفرم تاکتیکی اش را که همانا انکار و نفی مبارزه طبقاتی و تبلیغ سازش طبقاتی است ، پوشیده نگاه دارد .

۵ - کمونیستها و جبهه واحد ضد امپریالیستی

برای توضیح تاکتیک جبهه واحد ضد امپریالیستی در کشور ما بظا به یک کشور نوصتصمره امپریالیستی لازم است قبل از هر چیز به شرایط مبارزه طبقاتی و تضاد های عینی موجود در جامعه توجه نمود و بسا تجزیه و تحلیل از مجموعه اوضاع عینی مبارزه طبقات نشان داد که چه الزامات عملی معینی اشخاصا چنین تاکتیکی را از سوی کمونیستها ضروری میسازد . تنها با چنین ارزیابی است که میتوان اهمیت و نقش این تاکتیک را در گسترش و تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریا توضیح داد . ما در اینجا نخست مکانی را که رژیم جمهوری اسلامی در مبارزه طبقاتی اشغال مینماید ، مورد توجه قرار میدهیم و بسا ارزیابی از عملکرد دوگانه این رژیم در مبارزه طبقاتی که خود از عملکرد سلطه امپریالیستی ناشی میشود به بررسی صورت دوگانه مبارزه طبقاتی پرولتاریا یعنی مبارزه دموکراتیک و مبارزه سوسیالیستی و مناسبات متقابل آنها میردازیم و سپس در مورد اهمیت و نقش تاکتیک جبهه واحد ضد امپریالیستی بحث میکنیم

امروزه بنظر نمیرسد در مورد ماهیت بورژوازی بودن رژیم جمهوری اسلامی کسی تردیدی داشته باشد ، اما قبول این واقعیت هنوز نمیتواند به معنای داشتن درک روشنی از عملکرد این رژیم در صحنه مبارزه طبقاتی باشد . اذعان به بورژوازی بودن ماهیت جمهوری اسلامی تنها میتواند نقطه آغازی برای بررسی موقعیت این رژیم و نقش و عملکرد آن در مبارزه طبقاتی باشد و نه پایان کار .

اگر به کارکرد های جمهوری اسلامی از همان اوائل قدرت گیری این رژیم توجه کنیم ، آشکارا این حقیقت پنجم میخورد که این دستگاه سرکوب در عین اینکه کلیه طبقات اجتماعی بجز قشر محدودی (۴) بورژوازی کسیرادور و بوروکراتهای بزرگ نه پایگاه امپریالیسم در ایران هستند) را به بیرحمانه تریس شکنی مورد سرکوب و آزار قرار میدهد ، آشکارا از استثمار طبقاتی پشتیبانی میکند . این رژیم نه فقط ابزار ستمگری بر طبقات خلق محسوب میشود ، بلکه ابزاری است که بتوسط آن استثمار طبقاتی بطور عموم و یردگی کار مزدی بطور اخص حفظ و حراست میگردد .

مروزی هرچند گذرا بر سیر روند مبارزه در چند سال اخیر بخوبی نشان میدهد ، همچنانکه جنبشهای کارگری سرکوب میشوند و با حداقل مطالبات اقتصادی کارگران و زحمتکشان شدت مقابلت میشود ، همانطور هم تمایلات و مطالبات دموکراتیک توده ها با واکنش قهری رژیم مواجه میگردند . جنبشهای ملی - دموکراتیک شدت سرکوب میشوند ، جنبشهای دهقانی هرچط که ظاهر گردند درهم نوبیده میشوند ، حداقل حقوق دموکراتیک زنان انکار شده و مورد وحشیانه ترین ستمکرها قرار میگیرند ، صنعتگر و ناسبکار سرکوب میشود و خلاصه هرگونه اعتراضی که حتی بوی کمی اصلاحات اجتماعی و سیاسی بدهد ، در مقابل این دستگاه سرکوبگر قرار میگیرد .

این عملکرد دوگانه رژیم جمهوری اسلامی چگونه قابل توضیح است ؟ اگر این رژیم يك رژیم ما هیتلای بورژوازی است ، پس چرا در مقابل حتی ناچیزترین اصلاحات دموکراتیک که ظاهرا نباید هیچگونه سرروزیانی به رژیم طبقاتی او وارد آورد و آزار مهمتر حتی زمینه های سیادت طبقاتی اش را تحکیم مینماید ، این چنین به محالفت برخیزد ؟ آیا این ناکرند رژیم و نقش آن در مبارزه طبقاتی را باید به حضور منتق آخوند در دستگاه دولتی سپت داد و یا این ترور و دیکتاتوری افسار گسیخته را باید ناشی از تمایلات و گرایشات پان اسلامیستی دانست ؟ و یا آنکه آنرا " محصول طبیعی سرمایه داری ناموزون ایران در شرایط و تعادلی معین از پیکار طبقاتی " قلمداد کرد ؟ بعقیده ما تبیین عملکرد رژیم در این چهارچوب ، همان معنا و فاقد پایه علمی است و از سطحی نگری ویژه ای ریشه میگیرد .

این درست است که جمهوری اسلامی رژیمی ما هیتلای بورژوازی است ، اما باید در نظر داشت که این رژیم از نوع رژیمهای مستعمراتی بورژوازی است . خود همین خصالتی يك نقش دوگانه به این رژیم می بخشد که از عملکرد سلطه امپریالیسم و دیپلوماسیم حرکت سرمایه جهانی در راستای بسط و گسترش و محقق و تحکیم سیادت پان اسلامیستی میگردد . بدون توجه باین واقعیت ، بدیهی است که ناکرند های عمومی جمهوری اسلامی قابل درک نمیشاند . این رژیم همانند رژیم پهلوی ابزار سیادت سرمایه جهانی در ایران است و دقیقاً بجاظر برخورداری از چنین موقعیتی است که نقش رژیم دوگانه ای را در مبارزه طبقاتی ایفا مینماید .

سرمایه داری جهانی امپریالیسم را برای بدست آوردن سلطه اقتصادی در ایران ناگزیر بسود

ضمن مقابله با کلیه طبقات جامعه، ساختارهای سنتی موجود را مملاتس سازد (۵) • طبیعی است این دگرگون سازی و گسترش نفوذ جز از طریق مقابله با طبقات جامعه جز از طریق حاد تریب و خونین ترین نبرد ها با طبقات خلق میسر نمیشد • ابزار اصلی امپریالیسم در به انقیاد در آوردن و سرکوب مردم يك قدرت دولتی متمرکز بود • امپریالیسم در ایران نخست در سازش موقتی و تاکتیکی با فئودالیسم کوشید قدرت دولتی حاضر و آماده فئودالیسم را در جهت مقاصد خویش بکار گیرد و سپس با کودتای رضاخان ضمن سازماندهی و تحکیم قدرت مرکزی، فئودالیسم را از قدرت بیرون راند و آنرا از لحاظ سیاسی بخود وابسته گردانید • این قدرت مرکزی حمایت شده و هدایت شده از جانب امپریالیسم می پایست دو وظیفه را همزمان در ارتباط با هم پیش میبرد • از یکسو جنبش ضد امپریالیستی خلق را سرکوب میکرد و از سوی دیگر زمینه نفوذ و گسترش سلطه اقتصادی امپریالیسم را فراهم می نمود • از همین روست که ما در ایران می بینیم که شکل گیری يك قدرت دولتی بورژوازی و تسلط آن بر جامعه بسر گسترش و تسلط مناسبات سرمایه داری پیشی میگیرد، یعنی برخلاف آنچه که در شکل کلاسیک حرکت سرمایه اتفاق افتاد • در آنجا بورژوازی شدن قدرت دولتی با گسترش و وسیع مناسبات سرمایه داری تولید همراه بوده است، در حالیکه در اینجا بدون وجود يك قدرت دولتی متمرکز بورژوازی، بدون بکارگیری سرکوب وسیع و شدید ا قهرآمیز بر علیه جنبش ضد امپریالیستی، توسعه و تسلط سرمایه داری وابسته بر جامعه اساسا ناممکن بود •

بدیهی است همراه با سرکوب جنبش ضد امپریالیستی خلق و تلاشی مناسبات سنتی موجود، تولید سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک در جامعه بسط و گسترش یافت که با خود رشد روزافزون طبقه کارگر را نیز ببار آورد • در عین حال باید توجه داشت که امپریالیسم روپنای سرمایه داری است • سلطه امپریالیستی در ایران اگر چه در حین گسترش خود موجبات گسترش تولید کالایی را ببار آورد، اما تحکیم این سلطه و گسترش و تسلط سرمایه داری وابسته نه تنها بر زمینه توسعه و تکامل تولید کالایی مولدین خرد استوار نبوده بلکه با آن بشدت در تضاد است • بدین ترتیب دولت مرکزی وابسته به بنا به ابزار سرکوب کننده امپریالیستی در عین سرکوب مبارزه خلق و حفظ مبادت و منسأفسح امپریالیستی، جنبش طبقه کارگر را نیز سرکوب میکند و از بردگی و استثمار کار مزدی حفظ و حراست مینماید • از همین جاست که نقش دوگانه عملکرد رژیمهای وابسته به امپریالیسم در کشور ما آشکار میگردد • موجودیت و وظیفه جمهوری اسلامی به بنا به رژیم دست نشاند امپریالیسم در گرو انجام این دو وظیفه است • یعنی اولاً باید هرگونه تهاجم توده های مردم را بر علیه سلطه امپریالیستی و منافع اقتصادی امپریالیسم دفع نماید و ثانیاً در مبارزه کار بر علیه سرمایه از انقیاد و بردگی طبقه کارگر توسط سرمایه داران حفظ و حراست کند • این اساسی ترین حقیقت در ارزیابی از ماهیت رژیم جمهوری اسلامی است •

در عین حال هرگونه تحول انقلابی در ایران بعد از ورود امپریالیسم، به نحو ارگانیک با حصاد خلق با سلطه امپریالیستی گره خورده است. تضاد خلق با امپریالیسم آن تضاد محوری است نه ثلثیه تضاد های دورنی جامعه را تحت الشعاع خود قرار داده و نقش کلیدی و رهبری کننده در کسل پروسه مبارزه طبقاتی در ایران ایفا می کند. مبارزه پرولتاریا با بورژوازی اگر چه حتی قبل از تسلط امپریالیسم بر ایران در حال شکل گیری و توسعه بود و با گسترش سلطه امپریالیستی و توسعه سرمایه داری وابسته رشد قابل ملاحظه ای کرده است، خود نیز تحت الشعاع تضاد خلق با امپریالیسم قرار دارد. بدین معنا که تمحیق و تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر علیه بورژوازی عملاً با سرنگونی سلطه امپریالیستی پیوند یافته است. واضح است در اینجا بهیچ وجه بحث بر سر انکار مبارزه طبقاتی پرولتاریا و یا حتی کم اهمیت جلوه دادن این مبارزه نیست، بحث بر سر آن مناسبات متقابل عینی است که میان دو جنبه از مبارزه طبقاتی پرولتاریا وجود دارد. بحث بر سر آنست که با تسلط امپریالیسم در ایران مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر، مبارزه ایکه هدفش اصحاً رژیم طبقاتی و نابودی ما لکیت خصوصی بورژوازی است یا مبارزه دموکراتیکی که هدفش سرنگونی سلطه امپریالیستی و بدست آوردن آزادی سیاسی ملی است، پیوند خورده است. بدون سرنگونی سلطه امپریالیستی، بدون بدست آوردن دموکراسی وین پیشروی مبارزه طبقاتی پرولتاریا بسوی سوسیالیسم اساساً ناممکن است.

حتی تجربیات اخیر مبارزات طبقاتی در دو دهه اخیر در ایران خود تصویر زنده ای از این واقعیت به ما نشان می دهد. طیرغ تصور بسیاری که میبنداشتند با توسعه سرمایه داری وابسته در ایران جنبش انقلابی اینبار اساساً بر محور جنبش طبقه کارگر دور میزند و خواسته های دموکراتیک تحت الشعاع خواسته های طبقاتی قرار میگیرد، دیدیم که چنین نبود و اوج گیری مبارزه انقلابی طی سالهای ۵۷-۵۶ که بر محور سرنگونی رژیم ناه بسط و گسترش یافت، بیش از هر چیز یک جنبش دموکراتیک بود. امروزه نیز بعد از نزدیک به یک دهه که از حاکمیت جمهوری اسلامی میگذرد بار هم طیرغ نظر بسیاری ما نه با یک جنبش، صرفاً کارگری بلکه با یک جنبش عمومی دموکراتیک روبرو هستیم. بار هم این خصلت دموکراتیک جنبش است که خواسته های طبقاتی را تا حدود زیاد تحت الشعاع خود قرار می دهد. این واقعیات نشان می دهد که از یکسو تضاد خلق با سلطه امپریالیستی نیروی محرکه تعیین کننده ای در روند تکوین و تکامل انقلاب است و تضاد کار و سرمایه خود تحت الشعاع آن قرار دارد و از سوی دیگر، از آنجا که شرایط اختناق و ترور حاکم که خود نتیجه اجتناب ناپذیری حاکمیت امپریالیستی است نیز به توده های کارگر اجازه نمیدهد که خود را در شکل های مبارزه اقتصادی و یا صرفاً سیاسی متشکل سازند و درخواستهای طبقاتی خویش را فرموله نمایند، جنبش از همان آغاز رنگ سیاسی و توده ای بخود میگیرد. بنابراین در شرایط ایران هرکس که بخواهد آزادی طبقه کارگر و تحقق سوسیالیسم را در خارج از چهار دیواری دموکراسی نوین بجوید، قطعاً چه

از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی به نتایج بی معنی و مرتجعانه ای خواهد رسید. (۱)

و اما از دیدگاه طبقه کارگر مبارزه دموکراتیک در ایران نمیتواند به معنای تحمیل یکرشته اصلاحات دموکراتیک به حکومت بورژوا - امپریالیستی و یا دموکراتیک کردن این حاکمیت باشد. چرا که در چهارچوب سلطه امپریالیستی و تحت حاکمیت رژیمهای وابسته ای چون رژیم جمهوری اسلامی هیچگونه اصلاحات دموکراتیکی به نفع توده ها عملی نمیکرد و اصولاً یک چنین اصلاحاتی در تضاد با حرکت سرمایه جهانی قرار دارد. دیکتاتوری و خفقان، سلب ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک جزء جداناپذیر سلطه سرمایه جهانی در ایران است. و آنگاه هم که در شرایط ایران از رفرمهای سیاسی تحت حاکمیت امپریالیسم سخن میگویند و یا در پی دموکراسی کردن حاکمیت امپریالیستی می باشند، اگر در پشت این گفته ها اهداف پوشیده ای را دنبال نمیکنند، عوام فریبانی هستند که از بدترین نوع اپورتونیزم پیروی مینمایند. آنها این واقعیت را که امپریالیسم تا بل بورژوا و اختناق دارد پرده پوشی می کنند و بدین وسیله توده ها را می فریبند. دموکراسی کردن رژیم سیاسی در ایران مصطنعی بجز سرنگونی سلطه امپریالیستی، انهدام سیستم نوستعمراتی وی و استقرار مستقیم حاکمیت توده های انقلابی ندارد.

بی تردید تعیین وظایف پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک بدون توجه به خصیلت و مضمون این انقلاب و خصوصاً رابطه آن با انقلاب سوسیالیستی ناممکن است. همانطوریکه گفته ام مقوله دموکراسی و رابطه آن با سوسیالیسم یک مفهوم تاریخی - مشخص است و نمیتوان فرضاً از انقلاب دموکراتیک روسیه و شیوه برخورد سوسیال دموکراتهای روسیه با این انقلاب برای کومنیستهای ایران دستور العمل صادر کرد. انقلاب دموکراتیک در ایران بهیچ وجه مضمون یکسانی با انقلاب بورژوا - دموکراتیک کلاسیک ندارد. اگر چه هدف عاجل این انقلاب نابودی مالکیت خصوصی بورژوازی نیست و از این لحاظ با انقلاب بورژوا - دموکراتیک کلاسیک در یک چهارچوب قرار میگیرد، با اینهمه با آن تفاوتهای اساسی دارد. انقلابات بورژوا - دموکراتیک کلاسیک اساساً انقلاباتی ضد فئودالی بودند که حتی میتوانستند بدون شرکت فعال توده ها از طریق یکرشته اصلاحات بوروکراتیک هم متحقق گردند. در این انقلابات رهبری پرولتری هم امری ضروری برای پیروزی آن محسوب نمیشد. در حالیکه انقلابات بورژوا - دموکراتیک طراز نوین که اساساً در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم بوقوع میپیوندند، انقلاباتی ماهیتاً ضد امپریالیستی اند که بدون بسیج وسیع توده ای و رهبری پرولتری بر آن نمیتوانند به اهداف خود دست یابند. بعلاوه از آنجائیکه مبارزه با سلطه امپریالیستی مبارزه با سرمایه را هم در خود دارد و طبیعتاً هر اندازه این سلطه بیشتر گسترش داشته و هر اندازه سرمایه داری مالی و بوروکراتیک بیشتر بر حیات اقتصادی جامعه سیطره گسترانیده باشد، بهمان اندازه مبارزه با سلطه امپریالیستی بیشتر به مبارزه با سرمایه مبدل میگردد و با توجه به شرکت وسیع توده ها در این مبارزه، عناصری از یک انقلاب

سوسیالیستی هم در درون انقلاب بورژوا - دموکراتیک طراز نوین متولد شده و شروع به رشد می کند. بدیهی است با توجه به چنین مشخصاتی رابطه انقلاب دموکراتیک در ایران با انقلاب سوسیالیستی اساسا با رابطه این دو انقلاب در کشوری نظیر روسیه متفاوت است. در روسیه این دو انقلاب به دو مرحله تاریخی کیفیتا متفاوت مربوط بود و موفقیت انقلاب دموکراتیک ضرورتا و لزوما با انقلاب سوسیالیستی نثره نمیخورد. کما اینکه یک چنین تحولی در دیگر کشورهای اروپائی بوقوع پیوست بدون آنکه انقلاب دموکراتیک بلافاصله به انقلابات سوسیالیستی پرولتاریائی تامل یابد. اما در شرایط ایران که خصلت دوگانه انقلاب ریشه در عملکرد سلطه امپریالیستی دارد، این دو انقلاب مطلقا به دو مرحله تاریخی کیفیتا متفاوت مربوط نمیکرد. انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در یک رابطه ارگانیک بسا یکدیگر قرار داشته و اجزای واحد یک پروسه انقلابیند. انقلاب بورژوا - دموکراتیک طراز نوین هرآینه در محدوده مالکیت خصوصی بورژوائی باقی بماند قدر مسلم محکوم به شکست است. چرا که بقا هرگونه روابط سرمایه داری به برقراری مناسبات نزدیک به امپریالیسم منجر شده و بار دیگر کشور را به زیر سلطه سرمایه جهانی میکشاند. از همین روست که پیروزی قطعی انقلاب دموکراتیک در ایران مستلزم فراروشی بسمت انقلاب سوسیالیستی است. بدین ترتیب است که مبارزه با سلطه امپریالیستی به مبارزه با سرمایه داری مبدل میگردد، مبارزه با سلب مالکیت امپریالیستی به سلب مالکیت سوسیالیستی و هژمونی پرولتاریا به دیکتاتوری پرولتاریا بدل میگردد.

اکنون با روشن بودن مضمون انقلاب دموکراتیک و رابطه آن با انقلاب سوسیالیستی در ایران میتوان روش پرولتاریای انقلابی نسبت به انقلاب دموکراتیک، سیاست ائتلافی آن و ضرورت اتخاذ تاکتیک جنبه واحد ضد امپریالیستی را در این انقلاب روشن ساخت.

ما گفتیم بسط و تعمیق مبارزه طبقاتی پرولتاریا در شرایط ایران تنها از طریق دموکراسی توده ای امکانپذیر است. یعنی دموکراسی که در نقطه مقابل حاکمیت امپریالیستی قرار داشته و در حیثی سرنگونی این حاکمیت، تعمیق و گسترش مییابد. روست است در این مبارزه دموکراتیک طبقه کارگر تنها نبوده بلکه دهقانان و خرده بورژوازی شهری نیز در آن شرکت دارند. خرده بورژوازی بطور کلی از آنجائیکه نقطه عزیمت اش در مبارزه با سلطه امپریالیستی مالکیت خصوصی بورژوائی است، در این مبارزه تا درجات محیی از خود ناپیگیری و ترلزل نشان میدهد. این ترلزلات خصوصا در محیط اقتدار فوقانی خرده بورژوازی آشکار و محسوس است و هر قدر از اقتدار فوقانی خرده بورژوازی به اقتدار تحتانی خرده بورژوازی نزدیتر میشویم، این ناپیگیری به مراتب کاهش یافته و کمتر محسوس است. از همین روست که دموکراسی خرده بورژوائی منسجم نبوده و با توجه به پایه مادی آن حاوی گرایشات گوناگونی از رفیسم تا رادیکالیسم است. در مقابل، طبقه کارگر که نقطه عزیمت اش در سرنگونی سلطه امپریالیستی نابود مالکیت خصوصی بورژوائی است از دموکراتیزم پیگیر و منسجم برخوردار است.

از دیدگاه طبقه کارگر انقلاب دموکراتیک اولین حلقه در روند مبارزه طبقاتی اش میباشد که باید شرایط را برای گذار بی وقفه انقلاب بسوی سوسیالیسم هموار نماید. این انقلاب اگر چه جنبه بورژوازی داشته و در چهارچوب مالکیت خصوصی بورژوازی محدود میماند و مضمون اقداماتش صرفاً نفی سلطه اقتصاد و ستم و استثمار امپریالیستی است، با اینهمه روش برخوردش نسبت به دولت، خرد کردن ماشین دولتی بورژوازی و برقراری شوراها و خلق است. این شکل قدرت دولتی مناسب ترین شرایط سیاسی را برای گسترش مبارزه طبقاتی پرولتاریا، تشکل و خودآگاهی او و پیشرفت انقلاب بسوی سوسیالیسم فراهم میسازد. در حالیکه غایت دموکراسی خرد بورژوازی قطع سلطه امپریالیسم است. خرد بورژوازی که در تحلیل نهائی در مبارزه با سلطه امپریالیستی بر مالکیت خصوصی متکی است، چشم به عقب دارد و خواهان گسترش و بازتولید سرمایه داری است و در شرایط بدست آمده که کعبه آمال خویش را میباید.

بدین ترتیب در جنبش ضد امپریالیستی خلق و در درون دموکراسی توده ای جبراً یک مبارزه طبقاتی نیز جریان میباید. دموکراتیسم پرولتاریائی، دموکراتیسم خرد بورژوازی. این مبارزه که در آغاز بر سر کسب هژمونی و تأثیرگذاری بر جهت گیری عمومی پیشرفت انقلاب است، در جریان تکامل خود پیش از پیش به مبارزه میان دو راه تکامل اجتماعی منتهی میشود: راه سرمایه داری و راه سوسیالیسم. دموکراسی خرد بورژوازی خصوصاً از نوع رفرفرمیسم اش، از پیشروی انقلاب و همه داشته و در امر پیشرفت انقلاب و رهبری پرولتاریائی سنگ اندازی میکند.

سیاست ائتلافی پرولتاریائی انقلابی در رابطه با دموکراتهای خرد بورژوازی مبتنی بر سیاست دوگانه است. کمونیستها در عین اتحاد با دموکراتهای خرد بورژوازی در تقابل با سلطه امپریالیستی هیچگاه جنبه موقتی و مشروط این اتحاد را از نظر دور نداشته و همواره بر علیه ناپیگیری و تزلزلات خرد بورژوازی بویژه اقشار فوقانی آن مبارزه میکنند. اگر بی توجهی به دموکراسی خرد بورژوازی و عدم اتحاد با آن به انزوای پرولتاریا در چنین مبارزه همگانی و در نتیجه به محدود شدن دامنه انقلاب می انجامد، در مقابل مستحیل شدن در دموکراسی خرد بورژوازی قطعاً به شکست انقلاب منجر میگردد. طبقه کارگر در عین اینکه ناگزیر است یک بلوک ائتلافی با دهقانان و خرد بورژوازی شهری بر محور سرنگونی سلطه امپریالیستی تشکیل دهد، می بایست بر صاف مستقل و استقلال طبقاتی خویش پای فشرد و بطور جدی و فعالانه برای کسب رهبری جنبش ضد امپریالیستی تلاش کند. بسد و ن پیشبرد این دو جنبه مبارزه در یک کل واحد یعنی وحدت با خرد بورژوازی در عین مبارزه برای تأمین هژمونی، نه انقلاب دموکراتیک بسرانجام خود میرسد و نه گذار به انقلاب سوسیالیستی ممکن میگردد. بنابراین روش برخورد پرولتاریائی انقلابی به انقلاب دموکراتیک روشن است. کمونیستها بمثابه پیگیرترین انقلابیون ضمن شرکت فعال در انقلاب دموکراتیک میکوشند کلیه طبقات و نیروهای

خلق را متحد کرده ، ناپیگیری و تمایلات سازشکارانه جناح راست خرده بورژوازی را خنثی ساخته و رهبری پرولتری انقلابی را بر این مبارزه تامین نمایند .

در حقیقت یکی از ابزارهای قدرتمندی که به کمونیستها این امکان را میدهد تا بتوانند ایسن دو جنبه مبارزه را در یک کل واحد جمع نموده و ضمن تامین و تحکیم هژمونی پرولتاریا انقلاب را به اهداف پیروزمند خویش هدایت و رهبری نمایند ، تاکتیک جبهه واحد ضدامپریالیستی است . ضرورت تشکیل جبهه واحد ضدامپریالیستی از آنجائی است که ما در شرایط ایران با دو روند مبارزاتی متفاوت و حتی متضاد روبرو هستیم . از یکسو مبارزه ضدامپریالیستی خلق که اصولاً یک مبارزه دموکراتیک ملی است و به بسیج وسیع توده ها نیازمند است و از سوی دیگر مبارزه طبقاتی پرولتاریا در درون این دموکراسی . بدون گسترش دموکراسی توده ای ، بدون پیشرفت موفقیت آمیز آن در تقابل با سلطه امپریالیستی ، مبارزه طبقاتی پرولتاریا بسط و گسترش نمی یابد . در عین حال بدون تعمیق و تکامل مبارزه طبقاتی ، بدون بدست آوردن رهبری پرولتری ، دموکراسی توده ای نیز نمیتواند پیروز شده و در جهت انقلاب سوسیالیستی ادامه یابد . مبارزه ملی و مبارزه طبقاتی اجزای یک پروسه واحد انقلابیند و در یک رابطه ارگانیک با یکدیگر قرار دارند . نقش جبهه واحد ضدامپریالیستی عبارت است از تامین وحدت خلقی در تقابل با سلطه امپریالیسم ، در عین بسط مبارزه طبقاتی در درون آن

بنابراین ضرورت تشکیل جبهه از دیدگاه طبقه کارگر ، هم از لحاظ سازماندهی بهتر و وسیع تر مبارزه و هم از لحاظ وحدت نیروهای انقلابی مطرح است . بدین معنا که باید از یکسوی کلیه طبقات و نیروهای انقلابی را در یک جبهه وسیع گرد آورد و شرایط و زمینه های مادی پیروزی انقلاب دموکراتیک را فراهم کرد و از سوی دیگر در درون این جبهه وسیع انقلاب ، در درون دموکراسی خرده بورژوازی شکاف انداخت ، تمایلات راست و رفرمیسم آنرا خنثی ساخت و تمایلات و نیروهای رادیکال و انقلابی آنرا تحت رهبری کمونیستی درآورد و بدین ترتیب با بسط و توسعه هرچه عمیقتر و وسیعتر چهار رچوب دموکراسی خلق و ارتقاء آن تا سطح دموکراتیسم پرولتاریائی ، جایگاهی مناسب نیروها را در حین پیروزی انقلاب به انجام رسانید .

در اینجا یادآوری یک نکته ضروری است . از آنجائیکه بحث مقاله حاضر صرفاً در مورد جایگاه جبهه واحد ضدامپریالیستی و نقش آن در روند مبارزه طبقاتی پرولتاریا در شرایط ایران است ، ما هم تا کنون بحث ما را در همین چهارچوب محدود ساخته ایم . معذالک محدود شدن بحث در این چهارچوب اگر چه در طرح و بررسی موضوع اشکال اساسی ایجاد نکرده است ، با اینهمه ممکن است موجب برخی ادراکات نادرست گردد ، از همین رو برخی توضیحات ضروری است . از جمله اینکه جبهه واحد ضدامپریالیستی زمانی میتواند چنین نقشی را در روند مبارزه ایفا نماید که بسا دو عامل دیگر نیز همراه گردد که بدون آنها صحبت از تاکتیک جبهه بی معنا است . یکی مبارزه

مسلحانه و دیگری نقش فعال کمونیستها در انقلاب دموکراتیک .

دموکراسی خلق چگونه میخواهد بسط و گسترش یافته و تکامل یابد ؟ بحیثیت دیگر مبارزه سیاسی در ایران ، مبارزه ای که ملیونها توده مردم را به عرصه مبارزه فعال انقلابی میکشاند ، مبارزه ایکه امکان نشو و نما به ارگانهای اقتدار توده ای میدهد ، مبارزه ایکه وسیعترین شرایط را برای تشکیل و خودآگاهی طبقاتی طبقه کارگر فراهم می آورد ، خود اصولا چه شکل معینی دارد ؟

تجربه خونبار مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای ایران بوضوح نشان میدهد که بسط و توسعه مبارزه توده ای جز از طریق مبارزه مسلحانه طولانی و جنگهای انقلابی توده ای ناممکن است . تصور اینکه دموکراسی خلق تحت حاکمیت امپریالیستی بتواند در اشکال مبارزه مسالمت آمیز توسعه یابد و بتدریج قوام گیرد ، يك تصور خیالبافانه بیش نیست . مگر تجربه چند سال گذشته در ایران نشان نداده است که خصلت مبارزه در ایران انفجاری است و هرگاه تحت شرایط معینی که این انفجارات رخ میدهد ، جنبش بلافاصله رنگ سیاسی و توده ای بخود گرفته و بر اثر مقابله قهرآمیز رژیم پسرعت پسه خشونت میکرايد . مگر تجربه نشان نداده است که گسترش این مبارزات بلافاصله منافع امپریالیسم را به خطر می اندازد ، مگر تجربه نشان نداده است که در برابر این خیزش توده ای امپریالیستها با تمام قوا به همه دسائس توسل ميجويند و در صدد سرکوبی آن برمی آیند و به وحشیانه ترین و کشیف ترین روشها سعی در نابودی و امحاء آن می کنند . چگونه میتوان ادامه کاری این مبارزات را تضمین کرد ، چگونه میتوان شرایط مادی گسترش و پیروزی محتوم آنها فراهم ساخت ؟ امروز همه کسانی که به انتظار ظهور يك چنین مبارزات توده ای نشسته اند تا آنها هدایت کنند ، بدون آنکه در شرایط کنونی دست به عمل مسلحانه بزنند و بکوشند در طی این عمل شرایط ذهنی انقلاب را رشد دهند ، قطعاً در مواجهه با این جنبشها قادر به ایفای نقش فعالی نمیشوند و فراتر از این آنها نمیتوانند بدون متوسل شدن به مبارزه مسلحانه هیچ نقش موثری در اعتلا و گسترش چنین مبارزاتی بازی نمایند . جنبش توده ای در ایران در زمینه يك مبارزه مسلحانه طولانی قادر به رشد و دوام بوده و در درون جنگهای انقلابی است که میتواند تکامل یابد . در برابر ضدانقلاب مسلح ، تنها خلق مسلح است که قادر به تحقق اهداف خویش است . مبارزه سیاسی در ایران باید بر اساس يك مبارزه مسلحانه سازمان یابد . در جریان این مبارزه است که انرژی تاریخی توده ها بتدریج وارد کارزار تحمیل کننده میکرد . شوراهاى مسلح کارگران و دهقانان بوجود میآید و ارتش توده ای بنا میشود .

البته باید توجه داشت آنچه که در این بحث مورد تاکید است شکل عده مبارزه است و نه نفسی اشکال دیگر مبارزه . مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و اعتراضات توده مردم بهر حال در هر شکل و هر سطحی ولو بصورت انفرادی جریان دارد . بنا بر این بحث در اینجا برسر شرکت یا عدم شرکت در چنین مبارزاتی نیست . در اینجا بحث برسر آن شکل از مبارزه است که زمینه آن مبارزه همه جانبه ای را تشکیل

میدهد که اشکال دیگر مبارزه در بستر آن میتوانند مفید واقع گردند . بحث بر سر مبارزه همه جانبه است که کلید اصلی در پیشرفت و گسترش انقلاب دموکراتیک است . بحث بر سر شروط و تشکل یابی توده ها و تشکل وسیع توده ای و تعمیق و گسترش مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و افزایش قدرت تشکل و آگاهی آنست .

و اما کمونیستها موظفند نقش فعالی را در این مبارزه بازی کنند . بدون شرکت فعال و همه جانبه در مبارزه مسلحانه ، بدون بدست آوردن موضع رهبری کننده در آن ، کمونیستها نمیتوانند خلق را وسیعاً بسیج کنند و نه میتوانند شرایط رهبری طبقه کارگر را فراهم نمایند . یکی از شرایط تأمین رهبری پرولتری بر مبارزه ضد امپریالیستی خلق شرکت فعال کمونیستها در جنگهای انقلابی و پیشاهنگی آنها در چنین جنگهایی است .

بدین ترتیب تاکتیک جبهه واحد ضد امپریالیستی در صورتی مفید واقع میگردد که با دو عامل دیگر یعنی مبارزه مسلحانه و نقش فعال کمونیستها توأم گردد . بدون مبارزه مسلحانه و نقش فعال کمونیستها نمیتوان آنچنان که باید و شاید جبهه واحد ضد امپریالیستی را بنا نهاد و نه میتوان بقا، رشد یا بنده آنها تضمین کرد . بسیج وسیع توده ها ، گردآوری کلیه نیروهای انقلابی ، مبارزه با ناپیکیری تحلیلات راست و سازشکارانه جنبش ضد امپریالیستی خلق ، توسعه و گسترش دموکراسی توده ای و ارتقاء آن تا سطح دموکراتیسم پرولتاریائی و طبعا جابجائی مناسب نیروها ، بدون مبارزه مسلحانه توده ای و تکامل همه جانبه آن ، بدون نقش فعال کمونیستها غیر ممکن است .

البته برای برخی این تصور وجود دارد که گویا ضرورت جبهه واحد ضد امپریالیستی صرفاً از ضرورت بسیج کل خلق و استقرار جمهوری دموکراتیک خلق ناشی میگردد . با اعتقاد ما محدود کردن نقش جبهه باین حد به معنای رها نمودن نظرگاه طبقاتی است . سیاست ائتلافی طبقه کارگر در یک انقلاب دموکراتیک همواره دوگانه است . باین دلیل که در مبارزه دموکراتیک و همگانی طبقات مختلف با منافع طبقاتی گوناگون شرکت دارند . وحدت آنها مطلق نیست بلکه نسبی است . باید دید آنها تا کجا ، تا چه حدود با یکدیگر وحدت اراده دارند و در کجا این وحدت اراده دیگر وجود ندارد . در شرایط ایران پرولتاریا با دموکراسی خرده بورژوازی انقلابی تا سرنگونی سلطه امپریالیستی و بدست آوردن دموکراسی نوین وحدت اراده دارد . اما باید توجه داشت که در جمهوری دموکراتیک خلق اقتصاد حاکم اگر چه تیب معمولی اقتصاد سرمایه داری نیست ، اما هنوز سوسیالیسم هم نیست . حاکمیت توده ای بر روند اقتصاد (در عین وجود اقتصادیات خرده مالکی و خرده بورژوازی در کنار آن) تنها بیانگر عناصری از یک انقلاب سوسیالیستی است . این اقتصاد بنا بر چنین خصیصه ای یک اقتصاد شکننده است . یا باید سمت سوسیالیسم گام برداشته شود یعنی دیکتاتوری دموکراتیک خلق به دیکتاتوری پرولتاریا تبدیل شده و مالکیت عمومی توده ای

بدل به مالکیت سوسیالیستی گردد، و انقلاب سوسیالیستی عملاً آغاز شود، یا آنکه مجدداً تحت سلطه امپریالیسم درآمد. خصلت دوگانه انقلاب ایران و وابستگی متقابل این دو انقلاب بهم، کمونیستهای ایران را و میدارد تا تدارک انقلاب سوسیالیستی را در درون انقلاب دموکراتیک و در حین تکامل آن ببینند. بنابراین مسئله مرحله انقلاب گذشته از یک مسئله اقتصادی یک مسئله سیاسی هم هست، تداوم انقلاب دموکراتیک و رسیدن انقلاب به مرحله سوسیالیستی با این هم بستگی دارد که پرولتاریا و پیشاهنگانش توانسته باشند دهقانان و خرده بورژوازی چپ را زیر پرچم خود بسیج کرده باشند. از همین روست که پرولتاریای انقلابی باید بتواند در جریان بسط و تکامل انقلاب دموکراتیک در عین اینکه با دموکراسی خرده - بورژوازی متحد میشود، در درون آن شکاف انداخته، جناح محافظه کار آنرا منزوی ساخته، جناح انقلابی آنرا بخود ملحق کند و باین وسیله ضمن تأمین هژمونی خویش راه را برای تکامل انقلاب به سمت انقلاب سوسیالیستی هموار نماید.

و اما پروسه شکل گیری جبهه واحد ضد امپریالیستی در کشور ما نمیتواند مشتمل بر یک روند ساده و مستقیم باشد. این جبهه میتواند با مقدّماتی که شرایط اولیه پایه گذاری چنین جبهه ای را در خود داشته باشد شکل گرفته و در جریان گسترش انقلاب تکامل یافته و از مضمون غنایافته ای برخوردار شود. هیچ جبهه انقلابی از همان آغاز در شکل تکامل یافته خود ظهور نمی یابد و هیچ تجربه انقلابی هم نشان نداده است که کمونیستها میتوانند از همان آغاز دست به ایجاد یک جبهه وسیع توده ای در سطح تکامل یافته آن بزنند. آنچه در آغاز شکل دادن و یا شرکت کردن در چنین جبهه هائی مطرح است اصولاً سمت گیری آن است. این شرط ضروری اولیه تشکیل هر جبهه ای است. اما این سمتگیری چگونه خود را در عمل مشخص میسازد؟ با اعتقاد ما این سمت گیری در شرایط کنونی با توجه به روند انقلاب و مختصات عمومی آن میبایست نفی حاکمیت امپریالیستی را در وجوهات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مورد حمله قرار داده و حاکمیت توده های انقلابی را بمثابه آلترناتیو جایگزین به رسمیت بشناسد. هر پلاتفرم جبهه ای که سرنگونی سلطه امپریالیستی و در مرکز آن درهم شکستن ماشینی دولتی بورژوازی را که مهمترین عامل ابقا این سلطه است مورد حمله قرار ندهد و از استقرار حاکمیت توده ها پشتیبانی نکند، نمیتواند جبهه انقلابی محسوب شود. این شرط پایه ای هرگونه ائتلاف جبهه ای است، چرا که عمومی ترین خواست کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی انقلابی را در خود منعکس میسازد.

همچنین برنامه جبهه نمیتواند در یک چهارچوب کلی و ثابت باقی بماند. مضمون این برنامه باید دائماً در جریان عمل انقلابی و در حین پیشرفت مبارزه مسلحانه و همراه با توده کیر شدنش تدقیق شده و خواسته های طبقات اجتماعی را بطور روشن فرموله کند. از آنجائیکه پروسه رشد انقلاب دائماً بسط را در بکال شدن پیش میرود، برنامه جبهه هم باید دائماً به خواسته های طبقونها تسود.

زحمتکش نزدیک شده و برآن انطباق یابد . در عین حال در جریان رشد انقلاب ترکیب نیروهای شرکت کننده در جبهه نیز تغییر می یابد . اگر جبهه ای با نیروهای معینی شکل بگیرد ، در جریان تکامل اش باید بتواند وسیع ترین نوده کارگر و زحمتکشان و نمایندگان رادیکال و انقلابی آنان را در خود جای دهد . در یک مبارزه تاکتیک جبهه واحد ضد امپریالیستی نمیتوان بفاصله پدیده ای در خود تزیست که با برنامه و ترتیب نیروهای ثابتی شروع بنا کرده و تا پایان بهمین صورت باقی میماند . یک چنین جبهه ای دیگر جبهه واحد ضد امپریالیستی نیست . جبهه واحد یک روند پویا و زنده است . نظریه سازمان و عمل است که میباید همراه با گسترش انقلاب مسلحانه دائما بسط و تکامل یابد . و از آنجائیکه جنبش دموکراتیک دائما بسمت یک مبارزه طبقاتی آشکار و علنی پیش میرود ، جبهه واحد ضد امپریالیستی نیز باید تا این روند خدمت کند .

" انقلاب در خود انقلاب خلق میکند . و حقیقت این است که حتی انقلاب در طی انقلاب ، در جریان بنا مسلحانه دچار انقلاب میشود . انقلابی که با تسویه ای ترین و عامترین اهداف آغاز شده ، در جریان این مبارزه آشتی ناپذیر و با توسل به انقلابی ترین تائیدها ، به انقلابی ترین اهداف نیز میرسد . توده هاد جریان این مبارزه سخت و طولانی تحت رهبری پیشاهنگ پرولتاریائی بیش از پیش پرولتاریزه میشود . پیش از پیش به رهبری خود ایما می آورند ، مبارزه بسط امپریالیستی به سلب مالکیت سوسیالیستی تبدیل میشود "

(شماره شانزده - هم استراتژی و هم تاکتیک)

” توضیحات ”

۱- حتی اگر تاکتیک راه کارگر را بعنوان تاکتیک استفاده از تضاد های درون بورژوازی ، ایجاد شکاف در صفوف آن به منظور گسترش مبارزه انقلابی توده ها در نظر بگیریم ، باز هم این تاکتیک ، تاکتیکی ضد انقلابی است. از دیدگاه مارکسیسم استفاده از تضاد های درونی بورژوازی و شکاف انداختن در صفوف آن به نفع جنبش انقلابی در صورتی مجاز است که مبارزه انقلابی مطلقا رها نگردد . اگر در استفاده از تضاد های بورژوازی سیاست انقلابی رها شود ، این دیگر ما نیستیم که از این تضاد ها به نفع توده ها سود میجوئیم ، بلکه تضاد های بورژوازی است که ما و توده های مردم را در چهارچوب خود شکل میدهد . بعبارت دیگر آیا انقلاب است که از تضاد های بورژوازی برای گسترش خود استفاده می کند ، یا آنکه برعکس این بورژوازی است که انقلاب را خفه میکند ؟ از این نظر هم تاکتیک راه کارگر تاکتیک خفه کردن انقلاب در پیشگاه بورژوازی است .

۲- در اینجا یادآور می‌شویم که لنین در کتاب ” چه باید کرد ” به شکل دیگری از مبارزه سوسیال - دموکراسی یعنی به مبارزه تئوریک نیز اشاره میکند وی مینویسد : ” انگلس - برخلاف آنچه که در نزد ما مرسوم است - برای مبارزه عظیم سوسیال دموکراسی دو شکل (سیاسی و اقتصادی) قائل نشده ، بلکه در ردیف آنها مبارزه تئوریک را هم قرار داده ، سه شکل قائل میشود ” (تاکید از لنین است)

۳- لنین در کتاب ” دولت و انقلاب ” و در مقالات دیگرش یادآور میگردد که حتی در انقلابات بورژوا - دموکراتیک که با شرکت وسیع و توده ای مردم همراه است ، خرد کردن ماشین دولتی برای پیشرفت پیروزمندانه این انقلاب امری ضروری و لازم است . چرا که اینگونه انقلابات با چنین خصیصه توده ای نمیتوانند گسترش یابند . اقدام به خرد کردن ماشین دولتی اگرچه در چنین انقلاباتی اقدامی سوسیالیستی نیست ، اگرچه دیکتاتوری سوسیالیستی بیار نمی آورد ، اما دیکتاتوری کارگران و دهقانان هم که بصورت شوراها تظاهر می یابد ، دیگر دموکراسی معمول بورژوازی نیست بلکه از آن فراتر میرود .

۴- نباید سرکوب بخشهایی از بورژوازی کمپرادور توسط جمهوری اسلامی را به منزله سرکوب خلق

از سوی رژیم جمهوری اسلامی تلقی کرد. این زد و خورد ها در درون صفوف بورژوازی وابسته در چهارچوب مبارزه دروسی گروههای مالی امپریالیستی قرار داشته و انعکاسی از آن است. جمهوری اسلامی اگر چه محصول سازش میان این گروهها بود، در عین حال خود محل بعدی خادتریی مبارزات آنها نیز گردید. لذا جدالهای حاد و متقابلا سرکوبهای خونین و خشن در صفوف بورژوازی-وابسته خود ادامه و بازتاب همین مبارزات است.

۲- اتحاد امپریالیسم با فئودالیسم در ایران همانگونه که دیدیم يك اتحاد موقتی و تاکتیکی بود. دولت رضاحاں و بعد از آن محمد رضا شاه اگر چه از استثمار فئودالی حمایت می نمودند، اما هنگامیکه منافع امپریالیستی اقتضا نمود، این اتحاد تاکتیکی و موقتی برهم خورد و امپریالیسم فئودالیسم را نابود ساخت. بنابراین اتکا اصلی سرمایه جهانی در ایران بر بورژوازی کمپرادور و بوروکراتهای وابسته قرار دارد.

۳- در اینجا مضمّن است فاشقان سوسیالیسم و مدافعین پرقیل و قال آن به ما ایراد بگیرند که ما انقلاب سوسیالیستی در ایران را به يك انقلاب دموکراتیک مربوط ساخته و حتی از آن فراتر برای يسک انقلاب دموکراتیک تقدم قائل می شویم و بدین طریق انقلاب سوسیالیستی را به تاخیر می اندازیم و یسا حتی آنرا به فراموشی می سپاریم. در پاسخ به اینگونه اتهامات باید بگوئیم که ابا چنین نیست. ما نه تنها انقلاب سوسیالیستی را به تاخیر نمی اندازیم، بلکه از تنها طریق ممکن یعنی از طریق دماراسی سوسیالیسم سوسیالیسم پیش میرویم. پیش نهادن شعارهای بظا هر چپ و یا مره مره کردن عسارات برخطه طاق و دفاع لفظی از سوسیالیسم هیچ معنایی از طبقه کارگر را حل نمیکند. تعهد به سوسیالیسم و به رهائی طبقه کارگر نه در حرف بلکه در برنامه عمل است.

اگر بپندیریم که رهائی طبقه کارگر فقط بدست خود این طبقه انجام میگیرد و اگر بدون آگاه و متشدّدل نمودن طبقه کارگر و پرورش سیاسی آن در يك مبارزه طبقاتی آشکار بر علیه کل بورژوازی کوچکترین سخنی هم از انقلاب سوسیالیستی نمیتواند در میان باشد، پس تمام مسئله برسر اینست که در شرایط مشخص ایران، روند تشکل و خود آگاهی طبقاتی پرولتاریا چگونه است؟ امروزه همه واقعیات عینی بوضوح نشان میدهند که طبقه کارگر از سوسیالیسم خیلی دور است، هنوز تضاد منافع اقتصادی میان پرولتاریا و خرده بورژوازی (چه شهر و چه روستا) تحت شعاع تضاد آنها با سلطه امپریالیستی و سرمایه داری وابسته قرار دارد. ستفکری بی حد و حصر امپریالیستی آنچنان در جامعه شدت دارد و آنچنان ایسن سرکوبگری و اختناق با منافع امپریالیستی گره خورده است که هیچگونه اصلاحات دموکراتیک به نفع توده ها ک مردم تحت حاکمیت امپریالیسم امکان پذیر نیست. در شرایطی که حاکمیت ترور و اختناق هرگونه

مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را عملاً فلج نموده است ، در شرایطی که جنبشهای انقلابی که ریشه در زندگی مادی توده ها دارد ، هنوز مضمون سوسیالیستی نداشته ، بلکه دموکراتیک است ، بدیهی است تعمیق و تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریا ، تشکل و خودآگاهی جز از طریق بسط و گسترش دموکراسی توده ای و در جریان سرنگونی سلطه امپریالیستی عملاً غیر ممکن است .

«پیام فدائی» و «ارتش آزاد بیخشم ملی»

مجاهدین

سال گذشته در سالروز بزرگداشت ۲۰ خرداد، سازمان مجاهدین خلق تاسیس «ارتش آزادی بخش ملی» خویش را اعلام داشت. مسعود رجوی رهبر این سازمان و مسئول شورای ملی مقاومت، چند روز بعد در مصاحبه‌ای درباره تاسیس این ارتش (نشریه اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور شماره ۱۰۸-۱) از باز شدن یک حلقه گمشده در تاریخ جنبش معاصر از زمان آزاد یخواهان صدر مشروطه تا سنو داد سخن داد و نوید داد که با گشوده شدن این حلقه یعنی تاسیس «ارتش آزاد بیخشم ملی» بمثابة بازوی مسلح و استوار و پراقتدار مردم ایران، آخرین مانع از سر راه انقلاب برداشته شده و پیروزی حتمی انقلاب تضمین یافته است. بگفته مسعود رجوی تولد این ارتش را باید بمثابة آغاز یک سرفصل جدید در مبارزه مجاهدین تلقی کرد که در عرصه نظامی، پایان دوران عملیات محدود و پراکنده پارتیزانی و آغاز دوران تمرکز نیرو و گسترش کمی و کیفی قدرت ارتش و رودررویی آشکار و تمام عیار با رژیم خمینی است.

بدنبال این اعلام موجودیت، سازمان مجاهدین از طریق «ارتش آزاد بیخشم» خویش دست به برداشته عملیات وسیع در نوار مرزی ایران و عراق زد تا ضمن به نمایش گذاردن قدرت نظامی ارتش خویش، صحت ادعاهای خود را ثابت کند. در عین حال عملیاتهای مزبور توسط تمامی ارگانهای تبلیغاتی مجاهدین و همچنین بسیاری از بلندکوه‌های تبلیغاتی امپریالیستی وسیعا انعکاس داده شد. قدر مسلم اینست که این تانک مجاهدین خلق مانند مجموعه سیاستها و تاکتیکهای تاکنونی آن نه در خدمت اهداف سیاسی معینی قرار داشته است، در صورتی قابل تبیین است که تصور درستی از مسیر حرکت تا کنونی این سازمان از سال ۶۰ به بعد داشته باشیم. روشن است که در این رابطه

هر جریان سیاسی بسته به اینکه چه ارزیابی معینی از این پروسه داشته باشد، قطعاً از همین زاویه به تشریح جایگاه و مضمون این تاکتیک خواهد پرداخت. برای مثال برخی می‌کوشند کلیه تخییـر و تحولات درونی شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق را بر پایه بن بستها و ناتوانی این جریان بررسی کنند و طبعاً از همین زاویه تاکتیک اخیر مجاهدین خلق را مورد توجه قرار میدهند. آنها باین حرکت بیشتر بعنوان يك حرکت تبلیغاتی مینگرند که رهبری مجاهدین با اتخاذ این تاکتیک هدفش از یکطرف ایجاد چشم اندازهای کاذب برای نیروهایش بوده و از طرف دیگر برای بازار گرمی در نزد امپریالیستها میباشد. در حالیکه باعقاد ما این يك تاکتیک واقعی است و نتیجه طبیعی تکامل آن خط سیری است که سازمان مجاهدین خلق از سال ۶۰ به بعد پیموده است.

ما در مقاله " شورای ملی مقاومت : يك آلترناتیو امپریالیستی " نشان دادیم که شورای ملی مقاومت اصولاً يك آلترناتیو امپریالیستی است که توسط گروههای مالی معینی در تقابل با رژیم جمهوری اسلامی برپا شده است. ما در همان بررسی نشان دادیم که چگونه این شورا بعد از اشعاب بنی صدر از آن، بیک آلترناتیو منطقه ای تکامل یافت و از آن به بعد سرنوشت سیاسی این شورا با روند جنگ ایران و عراق و سرنوشت آن گره خورده است. بنابراین در همین چهارچوب است که حرکت اخیر سازمان مجاهدین خلق در ارتباط با تشکیل " ارتش آزاد بیخش ملی " معنا پیدا میکند.

در حقیقت تاسیس " ارتش آزاد بیخش ملی " آنها در خاک عراق و انتخاب نوار مرزی کردستان بعنوان مرز پایه ای عملیات این ارتش در آغاز، نه بعلت اخراج رهبری مجاهدین از فرانسه و اقامت اجباری وی در عراق و نه بخاطر مطلوبیت کردستان بلحاظ جغرافیائی و نه بخاطر بن بستهای سازمان مجاهدین خلق، بلکه دقیقاً در ارتباط ارگانیک با جنگ ایران و عراق و در انطباق با ملزومات ایسـن جنگ ضرورت و مطلوبیت یافت. هدف از انتخاب چنین تاکتیکی بکار انداختن همه نیروی سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت و بطور کلی آندسته از نیروهای مخالف رژیم جمهوری اسلامی که حاضر به همکاری با مجاهدین هستند، در يك ارتش بوده تا از این نیروها در چهارچوب جنگ ایران و عراق و در ارتباط با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی استفاده شود. اینکه طرحها و برنامه های نظامی این ارتش در آینده چگونه خواهد شد، به این امر بستگی می یابد که طرحها و برنامه های اولیه تا چه اندازه با موفقیت پیش برود. روشن است در صورتی که سازمان مجاهدین موفق به اجرای عملی طرحهای اولیه خویش که همانا گردآوری نیروی وسیع، تربیت و منظم نمودن آنها در يك تشکیلات نظامی با ساختمان يك ارتش، نیمه کلاسیک و بکارگیری آن در عملیات نظامی نوار مرزی است، گردد طبعاً خواهد کوشید طرحهای متنوع تری را به مرحله اجرا درآورد.

در هر صورت آنچه که روشن است و باید بدان توجه کافی مبذول داشته شود این است که ضرورت تشکیل " ارتش آزاد بیخش ملی " و تصمیم به اجرای آن از سوی سازمان مجاهدین خلق، اساساً از

موقعیت فعلی این سازمان در ارتباط با تضاد های امپریالیستی در منطقه که در جنگ ایران و عراق انعکاس یافته است ، بر می خیزد .

افشای موقعیت کنونی سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت و توضیح ماهیت ضد انقلابی تاکتیکی های آنان - تاکتیکی های که دقیقاً در ارتباط با اهداف و برنامه های امپریالیستی و سرکوب و منحرف کردن انقلاب رهاشپخش خلقهای تحت ستم ایران طرح ریزی میشود - از جمله وظایف سیاسی است که بر دوش نیروهای انقلابی قرار دارد . باید با تمام قوا با دسائس امپریالیستی که امروزه بخشی از آنهاست توسط سازمان مجاهدین خلق پیش برده میشود ، به مقابله برخاست و آنها را افشا نمود . سازمان مجاهدین خلق که از گذشته مبارزاتی برخوردار است ، میکوشد باعتبار همین گذشته توده ها را فریب داده و انرژی انقلابی آنها را به خدمت منافع انحصارات امپریالیستی درآورد .

جنگ ایران و عراق که یکی از دهشتناکترین و نفرت انگیزترین جنگهای امپریالیستی بعد از جنگ جهانی دوم است ، به کشتارگاه هزاران تن از مردم زحمتکش این دو کشور تبدیل شده است . سازمان مجاهدین خلق سعی میکند از انزجار و تنفر صد ها جوان ایرانی که از جبهه های جنگ امپریالیستی می گریزند استفاده کند و تحت عنوان مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی ، آنها را به طریق دیگری راهی جبهه های جنگ نماید .

تجربه قیام ۵۷ و سوار شدن خمینی بر موج خیزش انقلابی توده ها و بکارگیری انرژی انقلابی آنها در راه منافع انحصارات امپریالیستی ، در عین بشکست کشاندن این مبارزات ، بخوبی اهمیت این موضوع را نشان میدهد و امرز هم شورای ملی مقاومت و در راس آن سازمان مجاهدین خلق کوه بصورت یک آلترناتیو حکومتی از سوی جناحهایی از سرمایه مالی در تقابل با رژیم جمهوری اسلامی و بر علیه انقلاب ایران سازماندهی شده است ، میتواند در صورت عدم هوشیاری و بی توجهی جریانهای سیاسی به عامل خطرناکی مبدل گردد . اگر چه عملکرد های تا کنونی سازمان مجاهدین خلق بسیاری از توهّمات توده ها را نسبت به این سازمان زدوده است ، با اینهمه هنوز هم خاطرات مبارزات گذشته این سازمان و همسویی آن با جنبش انقلابی توده ها ، بر اذهان سنگینی میکند . هنوز هم پذیرش چرخش سیاسی مجاهدین و گسستن آنها از انقلاب رهاشپخش خلقهای ایران و آمیختگی شان با امپریالیستها نه تنها برای بسیاری از مردم دشوار است بلکه حتی در نزد برخی از جریانهای سیاسی همچون کابوس وحشتناکی جلوه مینماید که تمام رویاهای شیرین آنها را در مورد خرده بورژوازی و نقش آن در انقلاب ضد امپریالیستی برهم میزند و بر تصورات و برداشتهای آنها از موقعیت احزاب خرده بورژوازی و روند حرکتی آنها خط بطلان میکشد .

یکی از اینگونه جریانها که همچنان در توهّمات سنگین نسبت به مجاهدین بسر میرود ، " چریکهای فدائی خلق ایران " می باشد که اخیراً در " پیام فدائی " در ارتباط با تشکیل " ارتش آزاد پیشخ "

مجاهدین مقاله ای تحت عنوان " شکست در استراتژی ، " فرار بجلو" در تاکتیک " ، درج نموده است که سرشار از توهم و خوش خیالی نسبت به سازمان مجاهدین خلق میباشد . در مقاله مزبور نویسنده که گویا ظاهراً قصد داشته است تاکتیک مجاهدین را مورد تجزیه و تحلیل انتقادی قرار دهد ، در واقع نتیجه و حاصل بررسی انتقادی وی از این تاکتیک چیزی بجز تطهیر مجاهدین و کسب آبرو و حیثیت برای این سازمان در جنبش نبوده است .

واقعیت اینست که پیام فدائی بر موقعیت فعلی سازمان مجاهدین خلق چشم فرو بسته و هم چنان موقعیت کنونی این سازمان را بهمانگونه که در اوائل دهه ۵۰ بود ، در نظر میگیرد . بهمین دلیل است که پیام فدائی ضمن نادیده گرفتن کلیه تغییر و تحولات درونی این سازمان طی این مدت و بسه ویژه کسست قطعی آن از جنبش انقلابی بعد از سال ۶۰ ، میکوشد در برخورد به تاکتیک اخیر مجاهدین خلق در ارتباط با تشکیل " ارتش آزاد پیش ملی " ، " اشتباهات " تاکتیکی مجاهدین را در مورد تشکیل ارتش خلق خاطر نشان ساخته و رهنمود های لازم را بدهد . اکنون ببینیم پیام فدائی چگونه این تاکتیک را بررسی میکند .

نویسنده مقاله که گویا از " تکرویها " و " تفرقه اندازیهای " آقای رجوی بسیار عصبانی و دلخور است ، پس از گله گزاریهای چند از مجاهدین که چرا اینبار هم به دیگر نیروهای طرفدار مبارزه مسلحانه که به تشکیل ارتش خلق معتقدند ، توجه ننموده و خود بتنهائی اقدام به تشکیل ارتش خلق نموده است ، پیرامون ضرورت تشکیل ارتش خلق در انقلاب ما و ملزومات تشکیل این ارتش و چگونگی پروسه ایجاد آن به بحث پرداخته و در پایان با این نتیجه دست مییابد که ارتش ادعائی مجاهدین یک ارتش خلق نیست بلکه ارتش مجاهدین است و این ارتش هم قصد آن ندارد که ارتش امپریالیستی را درهم شکند و آنگاه به " دوستان مجاهد " خود توصیه میکند که درست تر است که نام این ارتش را ارتش خلقی نگذارند و بیش از این توهم پراکنی ننمایند .

پیام فدائی مینویسد :

" پس بر اساس آنچه که تا کنون گفتیم میتوانیم نتیجه بگیریم که مجاهدین بدون توجه به الزامات لازم برای ایجاد ارتش خلق و در زمان و مکانی که شرایط برای ایجاد عالی ترین شکل نظامی توده ها در جریان مبارزه مسلحانه آماده نیست ، سازماندهی جدید نیروهای خود را ایجاد یک ارتش خلق واقعی جزوده و باین وسیله بار دیگر نشان میدهند که چقدر با تشکیل یک ارتش خلق واقعی فاصله دارند ، و از آنجا که این بن بست شکنی جدید با تغییری در برنامه های اعلام شده این سازمان همراه نیست در نتیجه میتوانیم دوباره تاکید کنیم که : مبارزه مسلحانه مجاهدین قصد آن ندارد که با ایجاد ارتش خلقی ، ارتش امپریالیستی را درهم شکند . "

گذشته از شیوه بررسی انتقادی که نویسنده مقاله بکار گرفته و ما در سطور پائین تر بدان خواهیم پرداخت ، آنچه که روشن است تمام بحث پیام فدائی با مجاهدین خلق بر سر روشها و چگونگی پیروسه تشکیل ارتش خلق است . بر سر این است که نشان دهد مجاهدین بدون توجه به الزامات لازم برای تشکیل ارتش خلق ، بدون توجه به ضرورت ایجاد فرماندهی واحد از میان جریانات مختلفی که به مبارزه مسلحانه میپردازند ، بدون توجه به اصل شرکت توده ها در مبارزه مسلحانه و خلاصه بدون توجه به مجموعه شرایط زمانی و مکانی اقدام به تشکیل ارتش نموده است . در حقیقت پیام فدائی در چهارچوبی با سازمان مجاهدین خلق به مجادله میپردازد که گویا مجاهدین قصد سرنگونی سلطه امپریالیسم و نابودی ارتش امپریالیستی را دارند .

پیام فدائی قبل از آنکه از " تفرقه افکنی ها " و " تکریمهای " آقای رجوی انتقاد کند و نشان دهد که پیروسه تشکیل ارتش مجاهدین با پیروسه تشکیل ارتش خلق واقعی متفاوت است ، می بایست نخست همسویی و وحدت این سازمان را با انقلاب نشان میداد و روشن میکرد که مجاهدین در پیشبرد کدام اهداف سیاسی تک روی می کنند . پیام فدائی قبل از آنکه بر سر شرایط زمانی و مکانی تشکیل ارتش خلق با مجاهدین به مجادله بپردازد ، ضروری بود ابتدا توضیح میداد که بر اساس کدام شواهد و مدارک و بر اساس کدام ارزیابی از برنامه ها و فعالیتهای عطفی تا کنونی مجاهدین می توان برایشان فرض حرکت کرد که گویا مجاهدین حتی ادعای تشکیل ارتش خلق برای درهم شکستن ارتش امپریالیستی را نموده اند .

متدولوژی نه پیام فدائی در بررسی این موضوع بکار گرفته است اساسا نادرست است . او نخست ضمن برشمردن ضرورت تشکیل ارتش خلق و چگونگی پیروسه شکل گیری آن ، کوشید تا نشان دهد که ارتش مجاهدین خلق از آنجائی کسسه در پیروسه ایکه مورد نظر او است تشکیل نگردیده است ، نمیتواند و نباید بعنوان ارتش خلق واقعی تلقی گردد . او از اینجنا نتیجه گرفت که بنابراین این یک ارتش خلق نیست بلکه کاریکاتوری از آن است . در حالیکه در یک بررسی درست و نه ذهنی و تصویری که همواره شخص از روی تمایلات خود حرکت می کند ، بحث باید اینگونه طرح شود که چرا مجاهدین مبادرت به تشکیل " ارتش آزاد پیشش ملی " نمودند و مهمتر از آن ، آنها از ایجاد این نیروی مسلح چه اهداف سیاسی معینی را دنبال می کنند . تنها در یک بررسی مثبت (و نه منفی) میتوان مضمون واقعی تاکتیک مجاهدین خلق را روشن ساخت . برای قضاوت در باره مجاهدین امروز و افشای ماهیت تاکتیکهای آن میبایستی بر رفتار و اعمالی که آنها بدان دست میبازند توجه کرد و نه بر آنچه که انجامش نمیدهند . پیام فدائی نقطه حرکت خود را در نقد تاکتیک مجاهدین بر آنچه قرار داده است کسسه مجاهدین نه ادعائی و نه اعتقادی بدان دارند ، و نه در شرایط کنونی در آن جهت گام برمیدارند .

نویسنده مقاله بر سر مبارزه مسلحانه مجاهدین قصد آن ندارد که با ایجاد ارتش خلقی

ارتش امپریالیستی را درهم شکند. " پس اگر با اعتقاد نویسنده مقاله پیام فدائی مجاهدین قصد ندارند از طریق مبارزه مسلحانه شان ارتش خلق بوجود آورند و بتوسط آن ارتش امپریالیستی را نابود کنند، در این صورت قصد آنها از توسل به مبارزه مسلحانه چیست؟ و بطور کلی آنها از دست زدن به مبارزه مسلحانه چه اهدافی را دنبال میکنند. این همان نکته ای است که نویسنده پیام فدائی از بررسی آن طرفه رفته و سعی کرده است با لایقیدی از کنارش بگذرد.

پیام فدائی حتی در آنجایی هم که خواسته است به بررسی مثبت بپردازد، باز هم از همین روش پیروی نموده است. او در بررسی این مسئله که چه عواملی مجاهدین را به تشکیل چنین ارتشی و یا بقول او سازماندهی جدید نیروهایش واداشته است مینویسد:

" شش سال پس از ۳۰ خرداد سال ۶۰ که از نظر مجاهدین " سرآغاز انقلاب نوین " تلقی میشود در هر صورت شکست استراتژیک مجاهدین می بایست بشکلی توجیه گردد و " خط " و " جاده " مشخصی که به سرنگونی " رژیم خمینی " منتهی میگردد بار دیگر طرح و مورد تاکید قرار گرفته و چشم انداز پیروزی ترسیم گردید. در نتیجه لازم بود که بار دیگر آقای رجوی به صحنه بیاید و با جازدن سازماندهی جدید نیروهای خود بعنوان " ارتش آزاد بیخش " ملی " با خود ستائیهایی معمول، دم از دست یابی به " حلقه مفقود " آنهم در " جوار خاک میهن " زده و بار دیگر درک نازل خود از مبارزه مسلحانه و اشکال سازمانی آنها به نمایش بگذارد و بدون اینکه به روی خود بیاورد برای ماستمالی و لاپوشانی شکست استراتژیک خود " جنگ آزاد بیخش " بوسیله " ارتش آزاد بیخش " در " مرزهای جنگی " را جای گزینن مبارزه مسلحانه در شهرها نموده تا به دستگاه استراتژیک مستعمل خود رنگ و لعاب تازه ای بخشد. "

می بینیم که نویسنده پیام فدائی برای توضیح مضمون تاکتیک اخیر مجاهدین برچه عواملی انگشت میگذارد. با اعتقاد وی رهبری مجاهدین باین دلیل چنین تاکتیکی را اتخاذ نموده تا بدین وسیله ضمن سرپوش نهادن بر شکست استراتژیک خویش، چشم اندازهای کاذبی را برای نیروهایش بگشاید. اما سؤال اینست که این دستگاه استراتژیک چه بود که اکنون مستعمل گردیده است؟ روشن است منظور پیام فدائی از این دستگاه استراتژیک همان تاکتیک قیام شهری است. ما در اینجا وارد این بحث نمیشویم که آیا واقعا فعالیتهای مسلحانه مجاهدین بعد از سال ۶۰ با هدف برپا کردن قیام مسلحانه شهری به منظور سرنگونی سلطه امپریالیستی بوده است یا نه، گوا اینکه بررسی همین موضوع خود میتواند آشکارا بر ادعاهای بی اساس پیام فدائی خط بطلان کشد و نشان دهد که چگونه نویسنده مقاله نقد خویش را بر تمایلات و آرزوهای خویش قرار داده است. معینا آنچه که در این

بررسی جالب توجه است ، این است که نویسند ه مقاله بر بن بست شیوه های فعالیت سیاسی مجاهدین تأکید دارد . بدین معنی که او میکوشد نشان دهد که بن بست رسیدن شیوه های فعالیت قبلی است نه مجاهدین را به اتخاذ چنین روشهایی واداشته است .

دراینکه روشهای کنونی و تاکتیکهای فعلی مجاهدین تا حدودی هم از عدم کارائسی کافسی و " مستعمل شدن " شیوه های سابق آنها بیرون آمده است ، هیچ شکی نیست . اما مسئله اساسی این است که این تخییر در تاکتیک در خدمت کدام هدف سیاسی است . پیام فدائی این تخییرات را در رابطه با اهداف و برنامه هایی مورد بررسی قرار میدهد که مطلقاً خود مجاهدین چنین هدفهایی را در برابر خود قرار نداده اند .

بی جهت نیست که پیام فدائی بخاطر ناتوانی و یا عدم تعالیش در فهم و درک این تاکتیک از مجاهدین می پرسد : " چرا در مرزهای جنگی ؟ در جاهای دیگر نه ؟ چرا باید سازمانی که اینهمه امکانات در اختیار دارد نیروی خود را در جبهه های جنگ امپریالیستی ایران و عراق مشغول سازد و زیر پوشش مسلح عملاً در جبهه های این جنگ امپریالیستی شرکت نماید . چرا نمیتوان و نباید ایمن نیرو را در کردستان و مناطقی دیگر و برای پیشبرد یک جنگ واقعا انقلابی سازمان داد ؟ " و حال ما هم از نویسند ه مقاله پیام فدائی سنوال میکنیم که آیا واقعا روشن نیست که چرا مجاهدین در شرایط کنونی امکانات و نیروی خود را در " مرزهای جنگی " متمرکز می کنند ؟ چرا آنها ارتش خود را در درون این مرزها بکار می اندازند ؟ و آیا خود مجاهدین این را نمیدانند که جبهه های جنگ ایران و عراق بر همه مبارزات رهاشیش خلقهای ایران بر علیه سلطه امپریالیسم و رژیم مزدوروش نیست ؟

واقعیت ایست که پیام فدائی بنا به منافع پراگماتیستی اش ترجیح میدهد برنامه ها و تاکتیکهای مجاهدین را بگونه ای تعبیر و تفسیر نماید تا به وحدت " فدائی و مجاهد " لطمه ای وارد نشود و از قیدانه از کنار واقعیتی که بطور عریان خود را نشان میدهند میگذرد و سعی دارد که اینهمه را با عناوینی همچون " اوهمات " و " خیالپرداریهای " خرد ه بورژوازی پاسخ گوید . همانطوریکه گفتیم پیام فدائی از خرد ه بورژوازی و نقش آن در انقلاب یک تصور کلیشه ای و ذهنی دارد . او نمیتواند حرکت سازمانهای خرد ه بورژوازی را در روند مبارزه طبقاتی و گسترش آن درک کند . او که در رویسای گذشته وحدت فدائی و مجاهد سیر میکنند ، آنقدر اسیر احساسات میگردد که انبوه واقعیات که هر روز ه در عملکرد این سازمان بچشم میخورد ، برایش رنگ و جلای دیگری دارد . پیام فدائی در بررسی مجاهدین امروز آنها را در موقعیتی قرار میدهد که حتی خود مجاهدین فکرش را بخود راه نمیدهند . مجاهدین نه در برنامه های رسمی اعلام شده خود و نه در توضیح وظایف " ارتش آزاد بیحش ملی " خویش ، هیچگاه مدعی نگردیده اند که میخواهند ارتش امپریالیستی را درهم شکنند . مجاهدین ادعا نکرده اند که مبارزه مسلحانه آنها بر علیه رژیم خمینی ، مبارزه برای انهدام سلطه امپریالیسم در ایران

است.

سازمان مجاهدین حتی هنگامیکه در سال ۶۰ و در ائتلاف با بی‌سار بر علیه رژیم خمینی دست به مبارزه مسلحانه زد و همچنانکه پیام فدائی میگوید، رویای تصرف سرخ و پنجاه قدرت سیاسی را در سر می‌پرورانید، نه قصد تشکیل ارتش خلق داشت و نه قصد نابودی ارتش امپریالیستی را. و این عدم خواست مجاهدین مطلقاً از دستگاه استراتژیک نظامی آنها ریشه نگریت بلکه این اهداف سیاسی آنها بود که در انتخاب تاکتیک‌هایشان نقش تعیین‌کننده‌ای بازی می‌کرد. در سال ۶۰ کل استراتژی نظامی مجاهدین ناظر بر نابودی مهره‌های اصلی رژیم و زوائد دستگاه سرکوبش مثل سپاه پاسداران و بسیج و... بود. مجاهدین و شورای ملی مقاومت تصور می‌کردند که نفوذ بانی صدر در ارتش موجب پیوستن ارتش بدانها می‌گردد. آنها با اتکا به همین حمایت و با همکاری این نیروی نظامی می‌خواستند با اصطلاح با یک قیام مسلحانه شهری، خمینی و اطرافیان او را از قدرت بزیر کشیده و خود قدرت را بدست گیرند. اگر به پیامها و سخنرانیهای مسئولین این شورا در آن سالها توجه کنیم، آنها نه تنها هیچگاه از نابودی ارتش سخنی بمیان نمی‌آوردند بلکه حتی از "روحیه ملی و مردمی" ارتش تجلیل مینمودند و خواهان ابقاء و بازسازی این ارتش تحت رژیم جمهوری دموکراتیک اسلامی بودند. و امروز هم که رهبری مجاهدین بدلیل تغییر موقعیت‌اش در ارتباط با تضاد های درون‌سیاسی امپریالیستها و نیز این امر که شیوه‌های قبلی مبارزه آنها کارایی لازم خویش را تا حدودی از دست داده‌اند، مجبور شده است تا به تاکتیکهای جدیدی برای انطباق دادن نیروهایش با موقعیت فعلی توسل جوید، نه قصد تشکیل ارتش خلق را دارد و نه قصد نابودی ارتش امپریالیستی را. اگر در سال ۶۰ ملیشیا ی مجاهد و مبارزه مسلحانه شهری آن شکل از سازمان و عمل بود که با مقتضیات آن زمان در رابطه با سرنگونی جمهوری اسلامی انطباق داشت، اما اینک تشکیل "ارتش آزاد بیخشم ملی" و جنگ در درون "مرزها" جنگی است که با موقعیت کنونی سازمان مجاهدین خلق و توازن قوای موجود انطباق دارد.

در حقیقت تشکیل "ارتش آزاد بیخشم ملی" را باید به مثابه پاسخی عملی به "انقلاب ایدئولوژیک" تلقی کرد. در رهتو این انقلاب بود که میبایستی کلیه نیروهای مجاهدین خود را با نیازمندیهای رهبری جدید هماهنگ مینمودند و ضمن گرد آمدن در درون این ارتش فعالیتهای خود را در چهارچوب جنگ ایران و عراق سازمان میدادند.

بدین ترتیب نویسند ه پیام فدائی با موضعی ای که در مبارزه ایدئولوژیک با مجاهدین اتخاذ نموده است خوانا خواهد بود. فاعل این جریان ضد انقلابی برخاسته است. مضمون این مبارزه افشای مجاهدین بمطابقه یک جریان ضد انقلابی نیست بلکه تطهیر آنست. او بجای آنکه تاکتیک مجاهدین در مورد تشکیل "ارتش آزاد بیخشم ملی" و شرکت فعالش در جنگ ایران و عراق را افشا سازد، بطرح بکرشته بحثهای انحرافی پیرامون تشکیل ارتش خلق، نقش جنگ شهری و... پرداخته و با این عمل خود سعی در پرده پوشی ماهیت ضد انقلابی این جریان نموده است.

یادواره‌ای از چریک فدائی خلق رفیق

ایرج مظاهری

رفیق ایرج مظاهری (فرهاد) چهره شناخته شده جنبش کارگری، تجسم رزمندگی و جسارت بردگان جان به لب رسیده از استعمار و بندگی، پیش‌تاز راه رهائی خلق و ستاره‌ای فروزان بر تارک مقاومت پرخروش انقلاب ایران، در اواسط سال ۱۲۲۲ بعد از سالها پیکار افتخارآمیز، بدست جلادان ستم و استعمار امپریالیستی از پای درآمد و با مرک قهرمانانه خویش، پرچم برافراشته چریکهای فدائی خلق را گنگوئتر ساخت. رفیق فرهاد در سال ۱۳۲۲ در یک خانواده زحمتکش کرد در مناطق شمالی استان خراسان بدنیا آمد. در سالهای آغازین جوانیش ناچار شد مسئولیت تامین مخارج خانواده را بردوش گیرد. از این رو بدون امکان کسب آموزش در مدرسه، راهی کارخانه شد و در شرایطی که هنوز درد نیای کوچکش طعمم خوشبختی را نچشیده بود، زیر فشار کار طاقت فرسا قرار گرفت. سالهای نوجوانیش با کار زحمت‌سپری شد. او که در طی این سالها بعمینه میدید که سرنوشت‌اش با زندگی و سرنوشت ملیونها کارگر و زحمتکش در سراسر ایران گره خورده است، بمبارزه سیاسی کشیده شد. با اوج‌گیری مبارزات انقلابی توده‌ها شدیدا فعال شد و طی مدت کوتاهی بیک عنصر سازمانده جنبش کارگری بدل گردید.

بعد از قیام ۵۷ که رژیم جمهوری اسلامی هجوم به دستاوردهای انقلابی کارگران را در کارخانه‌ها آغاز نمود، رفیق ایرج که در این زمان در شرکت "مانا" مشغول کار بود، در سازمان‌دادن اعتصابات و اعتراضات کارگران این شرکت نقش موثری ایفا نمود بطوریکه در میان کارگران این شرکت وهم کارگران شهر ساری محبوبیت ویژه‌ای کسب نمود. در جریان بیکارسازی کارگران این شرکت در سال ۵۹ با آنکه خود جز کارگران بیکار شده نبود، بعنوان نماینده کارگران اعتصابی برای مذاکره با مدیریت نمایند امام انتخاب شد. رفیق ایرج در جریان رهبری مبارزات اعتصابی کارگران شرکت "مانا" در چهره یک کارگر آگاه به منافع طبقاتی خود در مقابل اپورتونیسیم که سعی داشت این اعتصابات را هرچه زودتر پایان بخشد و با حداقل امتیازات بطور مسالمت‌آمیز به توافقی با کارفرمای مزدور دست یابد، مبارزه پرشوری را در دفاع از منافع کارگران اخراجی و افشای ماهیت نمایندگان اپورتونیست انتخابی در پیش گرفت. بهمین خاطر کارگران رژیم در ماند و وحشت‌زده از نقش و پیگیری این رفیق در تداوم مبارزات اعتصابی این شرکت او را دستگیر و روانه زندان نمودند. اما برخلاف انتظار مزدوران رژیم و عوامل آنها دستگیری رفیق نه تنها موجب فرونشاندن شعله جنبش اعتصابی در این شرکت نگردید، بلکه این امر بر خشم کارگران افزود. کارگران اعتصابی برای آزادی نماینده خود در مقابل زندان اجتماع کرده

و تظاهرات چشمگیری برای انداختنند که در جریان این اعتراضات عمومی که منجر به آزاد شدن رفیق رفیق گردید، در اثر شیراندازی مردوران رژیم، دو نفر از کارگران زخمی شدند.

رفیق ایرج که طی سالها شرکت در مبارزات کارگری و کسب تجارب بسیار در زمینه سازماندهی این جنبشها عمیقاً اعتقاد یافته بود که در شرایط سلطه امپریالیستی گسترش وسیع جنبش کارگری و ایجاد تشکیلات پایدار طبقاتی کارگران خود اساساً در زمینه وجود و گسترش یک جریان انقلابی سیاسی - نظامی امکانپذیر است، در سال ۵۸ با چریکهای فدائی خلق ارتباط برقرار کرد و وظایف معینی را در محیط کارخویش برعهده گرفت. در این دوره از فعالیت، صلابت و جسارت رفیق، در فعالیت انقلابی و فداکاری بیدریختن در راه انقلاب تماماً بروز یافت. اینک او در مقام یک نمونیت آگاه و مشکل آماده پذیرش آن بود که تمام انرژی و توانش را در راه تحقق اهدافش بکارگیرد. اصرار رفیق در بر عهده گرفتن وظایف بیشتر و مسئولیتهای خطرناکتر بواقع از سرشت طبقاتی اش ریشه میگیرد که با آگاهی طبقاتی درآمیخته بود.

بعد از موج وسیع سرکوب و ترور رژیم در سال ۶۰، رفیق ایرج که چهره شناخته شده ای در محیط کارش بود شدیداً در معرض پیگرد رژیم قرار گرفت و مجبور به ترك محیط کارش گردید. در آذر ماه سال ۶۰ از سوی سازمان برای شرکت در مبارزه مسلحانه خلق کرد به کردستان اعزام گردید و سپس از چهارماه فعالیت، بدلیل یکرشته قابلیتهای سیاسی و نظامی اش برای فعالیت در ستون چریکی سازمان مستقر در جنگلهای شمال ایران انتخاب گردید و بدین منظور راهی تهران شد. اما در همین ماه موریت بطور تصادفی در شهر دستگیر میشود. در روزهای اول رفیق با هوشیاری موفق میشود عویبت سیاسی اش را از مزدوران پنهان داشته و تلاشهای رژیم را عقیم گذارد. اما در همین زمان توسط یک عنصر حائن شناسائی شده و به رژیم معرفی میگردد، از آن پس بزیر شکنجه های شدید برده میشود. گزارشات رسیده از زندان بیانگر آنست که رفیق به مدت دو ماه بحالت اغما در زیر شکنجه قرار داشت اما لب به سخن نکشود و حتی کوچکترین اطلاعاتی در اختیار رژیم قرار نداد. کلیه ارتباطات و امکانات رفیق تماماً دست نخورده باقی ماند و برای همیشه در قلب پر مهر و کینه اش مدفون شد.

رفیق ایرج مظاهری در شمار شهیدانی قرار گرفت که بی شک در خروش انقلابی خلقهای ستمدیده ما همواره زنده اند. خاطره جانفشانیها و فداکاری آنها مشوق همه انقلابیون راستینی است کسسه امروز در صحنه پیکار با دشمن بار انقلاب را بردوش می کشند.

یادش جاودان و راهش پرهرو باد !

اول ماه مه

روز همبستگی بین المللی

کارگران سراسر جهان

گرامی باد!

پیرامون :



انشعاب اخیر در حزب دمکرات کردستان ایران

خلقهای مبارز ایران !
خلق رزمنده کرد !

اخیرا به تاریخ ۱۷ / ۱ / ۶۷ اعلامیه ای از سوی بخشی از اعضای دفتر سیاسی ، اصحاب اصلی ، علی البدل و مشاوران کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران انتشار یافت که وقوع انشعاب در این حزب را اعلام نمود ، بدین ترتیب تلاطمات چند ساله درونی این حزب که هر بار در مقاطع معیّن ، بخصوص در کنگره های این حزب ، بروز آشکاری می یافت بالاخره به نقطه اوج خود رسید و منجر بسبب انشعابی قطعی در این حزب گردید .

بی شک انشعاب اخیر حزب دمکرات رویداد مهمی است که صرفا نمیتواند در محدوده مسائل داخلی این حزب مورد توجه قرار گیرد و قطعاً نتایج این انشعاب اثرات محین خود را بر روند عمومی جنبش خلق کرد و سیر آتی تحولات و صدف بندی نیروهای درونی آن بر جای میگذارد . از اینرو بررسی عوامل و ریشه های این انشعاب و ترسیم پیامدهای بعدی آن از اهمیت ویژه ای برخوردار است که باید مورد توجه جدی قرار گیرد ، بخصوص آنکه جریان انشعابی که با عنوان " رهبری انقلابی " به میدان آمده ، در بیانیه اعلام موجودیت خود تلاش کرده است با زستی دموکراتیک خط مشی سیاسی خود را در تقابل با سیاستهای راست روانه و معاشات طلبانه حاکم بر حزب دمکرات و در همسوئگی و همکاری با نیروهای انقلابی و تقویت مبارزه ضد امپریالیستی طرح کند . از این رو عدم هوشیاری در برخورد با این جریان میتواند موجب ابهام و سردرگمی نسبت به هسته واقعی اختلافات درونی حزب دمکرات گردد و چهره واقعی آن را در پوششی فریبنده مستور سازد .

در رابطه با علت انشعاب اخیر حزب دمکرات ، آنطوریکه در اعلامیه " حزب دمکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی " بیان شده است ، این جریان محور اصلی اختلافات خود را با جناح حاکم بر حزب دمکرات در اتخاذ سیاستهایی که " هدف غائی و نهائی آنها سازش با محافل امپریالیستی و گریز از جبهه انقلاب ، چه در سطح ایران و کردستان و چه در سطح جهان بوده است " نامیده که از یکطرف " شدت یابی تالیفات دیکتاتورمانه و ضد دموکراتیک " از سوی جناح حاکم را بدنبال داشته است و از طرف دیگر بازتاب سیاست راست گرایانه مزبور ، " در سطح کردستان و ایران انزوای نسبی حزب دمکرات در میان اپوزیسیون انقلابی را فراهم ساخته و در خارج از ایران نیز مانع

استقرار روابط اصولی با کشورهای سوسیالیستی شده است .^{۱۰} بدین ترتیب " رهبری انقلابی " پس از توضیح موارد اختلاف خود با سیاستها و عملکرد های تا کنونی حزب دموکرات ، خط مشی سیاسی خود را در اصول ده گانه ای بیان داشته که ظاهرا در مخالفت با تحولات راست روانه و مذاکره جویانه حاکم بر حزب دموکرات و نفی سیاست سازشکارانه در برابر رژیم جمهوری اسلامی ، بر ادامه و گسترش مبارزه مسلحانه تاکید داشته و خواستار " تشنج زدائی روابط مابین حزب و سازمانهای مبارز ، دموکرات و انقلابی در سطح کردستان و ایران " شده است .

اما صرف نظر از این ادعاها ، روشن است که کمونیستها نمیتوانند ارزیابی خود را از این انشعاب بر پایه آنچه که انشعاب کنندگان خود در باره خویش میگویند متکی سازند ، بلکه باید طلست این انشعاب را در متن واقعی حرکت حزب دموکرات و موقعیت آن در روند مبارزه جستجو کرد و با ارزیابی از معضلات و تضادهائی که این حزب با آن دست بگیریان بوده و در بستر آن حرکت می نموده است ، ریشه های واقعی این انشعاب و همچنین سمت و جهت احتمالی که جریان " رهبری انقلابی " بعد از این دنبال خواهد نمود ، روشن ساخت .

در بررسی این رویداد اولین موضوعی که باید بدان توجه داشت این است که جناحی هم که خود را " رهبری انقلابی " مینامد ، همچنان به اهداف و برنامه های تا کنونی حزب دموکرات پایبند بوده و به " آرمان حزب " یعنی " دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان " وفادار است . یعنی همان هدف سیاسی که در ذات خود معاشات طلبی و سازشکاری را دربر دارد . از همین جا روشن میگردد که این انشعاب ، انشعاب بر سراسول و هدفها نیست ، گسست از معاشات طلبی و راست روی نیست بلکه برعکس سیاستهای اصلاح طلبانه و رفرمیستی همچنان بنابه نقطه وحدت میان آنها دست نهورده باقی میماند . پس وقتی در اهداف وحدت وجود دارد ، آنچه میماند اختلاف بر سر تاکتیکها و روشهای علی تحقق این هدف است . در اینجا است که ماهیت واقعی اختلاف درونی حزب دموکرات و ریشه انشعاب اخیر آن آشکار میگردد . انشعاب اخیر حکایت از بن بست عطفی رفرمیسم خودمختار طلب دارد .

حزب دموکرات بعد از خروج از شورای ملی مقاومت و نا امید شدن از این آلترناتیو حکومتی کسه زمانی به آن چشم دوخته بود ، سیاست مذاکره با جمهوری اسلامی را بطور جدی در پیش گرفت و تلاش کرد با شناسائی خود بعنوان نیروی رهبری کننده و تعیین کننده در جنبش خلق کرد ، رژیم جمهوری اسلامی را بیپای میز مذاکره کشانده و آنرا وادار بقبول یکرشته اصلاحات در کردستان گردانند . اصرار و ابرام این حزب در تداوم درگیری مسلحانه با کومه له و پیش گرفتن روشهای سرکوبگرانه قهری در رابطه با دیگر نیروهای سیاسی هم ، در راستای این سیاست عمومی و به منظور تحکیم موقعیت خود در جنبش خلق کرد اتخاذ شد که هدف از آن این بوده است که به جمهوری اسلامی بفهماند کسه

مسئله جنبش کردستان از طریق حزب دموکرات قابل حل است و این حزب است که باید طرف اصلی مذاکره قرار گیرد. اما طبرعم همه این تلاشها، تحولات اوضاع آنگونه که حزب دموکرات ارزیابی میسازد، پیش نرفت. این حزب نه توانست بر کومه له غلبه یابد و دیگر نیروهای سیاسی را نیز به تفکین وادارد، نه حزب دموکرات را بعنوان نیروی حاکم در جنبش خلق کرد بپذیرد و نه توانست شرایط مورد نظر خود را در مذاکره به رژیم جمهوری اسلامی بقبولاند. امروز که نزدیک به چهار سال از خروج حسرت از دموکرات از شورای ملی مقاومت میگذرد، سیاست سازش با جمهوری اسلامی و سلب امتیاز از او بیش از پیش بن بست عملی خود را نشان میدهد. طبیعی است که با ظاهر شدن این بن بست عملی و فلسف شدن حزب دموکرات در تحقق اهداف خود مختار طلبانه اش، اختلاف بر سر تاکتیکها و سیاستهای عملی برای تحقق "آرمان حزب" در دستگاه رهبری این حزب ظهور یابد و راه جوشهای نوینی برای خروج از این بن بست طرح گردد. در بستر این وضعیت عمومی است که انشعاب اخیر در حزب دموکرات رخ میدهد. انشعابی که بقول خود جریان "رهبری انقلابی" در شرایطی صورت میگیرد که حزب دموکرات در خطر فروپاشی قرار دارد. هدف جریان انشعابی در مجموع این است که با اتخاذ تاکتیکها و سیاستهای دیگر، حزب دموکرات را بازسازی کند و آنرا با وضعیت نوین سیاسی انطباق دهد تا قادر به تحقق "آرمان حزب" گردد.

اکنون در پرتو این هدفندی عمومی، اصول ده گانه خط مشی سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران رهبری انقلابی "معنای سیاسی و مشخص خود را روشن میسازد. نفی سیاست مذاکره جویانه بسا رژیم جمهوری اسلامی به معنای بریدن از رفرمیسم و سازشکاری، و روی آوردن به یک مبارزه فصول انقلابی نیست بلکه بیانگر تغییر روشها و سیاستهای عملی، و تلاش برای تحقق اهداف خود محسار طلبانه در چهارچوبی دیگر است. اعلام آتش بر یکطرفه با کومه له و "گوشش در راه ایجاد روابط دوستانه و همکاری با اپوزیسیون انقلابی"، نه از پایبندی این جریان به اصول دموکراتیک در حسل و فصل اختلافات بلکه از تخییر تاکتیک آن در مبارزه سیاسی اش ناشی میگردد. وقتی دیگر نباید چشم به خمینی داشت، وقتی بدست آوردن رهبری بلامنازع در کردستان حتی از طریق روشهای قهری هم میسر نیست، طبعا تصفیه حساب قطعی با نیروهای سیاسی فعلا بکنار میروند، تا در شرایطی دیگر و در چهارچوب دیگری مجدداً دنبال گردد.

واقمیت این است که "رهبری انقلابی" که تا کنون بر مجموعه سیاستها و تاکتیکهای حزب دموکرات مهر تأیید می گذاشته، امروز نا امید از سیاست مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی، چشم اندازهای خود را در نزدیکی و اتحاد با آلترناتیوهای حکومتی اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی ترسیم می کند. اینکه "رهبری انقلابی" در آینده بکدام بلوک ائتلافی بپیوندد و چه موقعیتی را در روند مبارزه در ایران، بویژه در کردستان اشغال نماید، کنکره آتی این حزب طبعا آنرا مشخص خواهد ساخت. با اینهمه با توجه به موقعیت کنونی "حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی" و صرف بنسندی

سیاسی موجود میتوان برخی احتمالات را پیش بینی نمود .
در شرایطی که يك آلترناتیو قوی انقلابی و فعال وجود ندارد تا بتواند تاثیر مصیبت بر موقعیت این جریان بگذارد ، احتمالا این حزب از آنجا نیکه بر اساس همان اهداف خود مختار طلبانه گذشته خود حرکت میکند ، تلاش خواهد کرد در چهارچوبهایی وارد شود که بنا بر محاسباتش در ائتلاف با آنها خواهد توانست به اهداف خود تحقق بخشد . علیرغم آنکه " رهبری انقلابی " بیان داشته است که " در راه استقرار روابط دوستانه با کشورهای سوسیالیستی " کوشش خواهد نمود ، با اینوصف با عقایدما از آنجا نیکه بلوک رویزیونیستها در شرایط کنونی متشتت بوده و فاقد چشم انداز قدرت کیسری میباشند ، این حزب بسمت ائتلاف با آنها نخواهد رفت و در بهترین حالت تلاش میکند که پشتیبانی بلوک رویزیونیستها را بخود جلب نماید . تنها آلترناتیو احتمالی که در شرایط کنونی بنظر میرسد این حزب را بدرون خود جلب کند ، شورای ملی مقاومت است که با توجه به مجموعه موقعیت ملی و بین المللی آن میتواند مطلوبیت قابل ملاحظه ای برای آن داشته باشد .

در هر صورت اینکه حرکت آتی این حزب چه خواهد بود چه موقعیتی را در روند مبارزه در ایران اشغال خواهد نمود ، موضوعی است که پیش بینی دقیق آن فعلا ناممکن است . اما آنچه کسه در برخورد با این انشعاب حائز اهمیت فراوان است و میتوان بروشنی آنرا بیان داشت این است که :

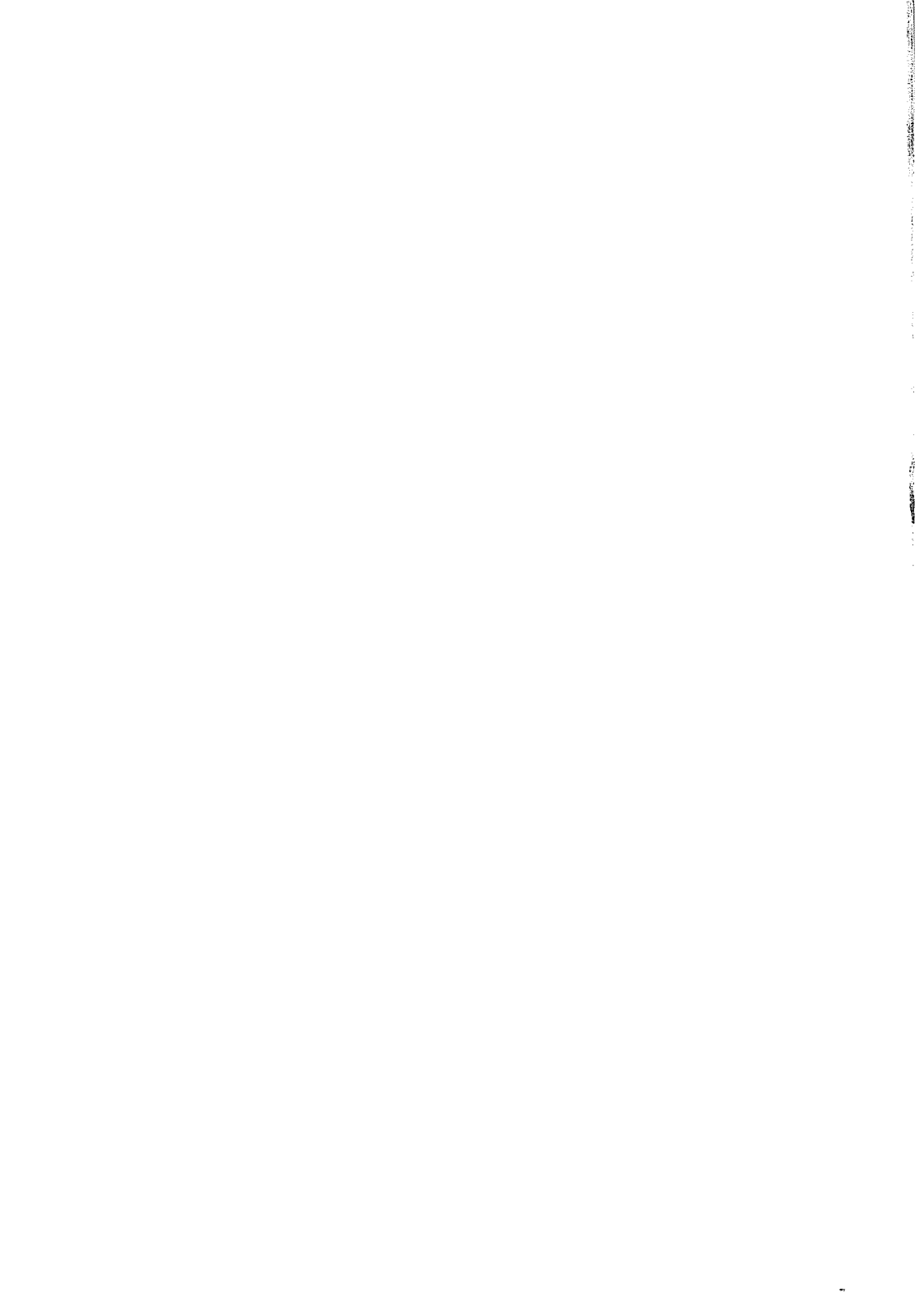
۱ - انشعابی که اخیرا در حزب دموکرات کردستان ایران رخ داده است ، انشعابی است در درون رژیم بر سر چگونگی تحقق اهداف خود مختار طلبانه .

۲ - این انشعاب که از سوی بخشی از رهبری حزب دموکرات سازماندهی شده ، هدفش تجدید سازماندهی این حزب و انطباق آن با اوضاع سیاسی کنونی به منظور تحقق همان اهداف خود مختار طلبانه در چهارچوب دیگری است .

۳ - ادعای " رهبری انقلابی " مبنی بر رد مواضات طلبی در برخورد با جمهوری اسلامی ، تشنج زدائی با نیروهای سیاسی و تقویت مبارزه ضد امپریالیستی ، صرفا پوششی است برای پنهان داشتن چهره واقعی اش و تلاشی است به منظور جلب حمایت عمومی بخود ، تا بتواند روند انطباق یابسی را با انجام برساند .

با ایمان به پیروزی راهمان !

چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رها ئیبخش خلقهای ایران)



زنده بباد جنگ خلقی! زنده بباد ارتش خلقی!

حرکت‌های فدایی خلق ایران

آدمشوارانت : (از مجموعه کتابخانه فدایی)